سال اول شماره دوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال

تماشا

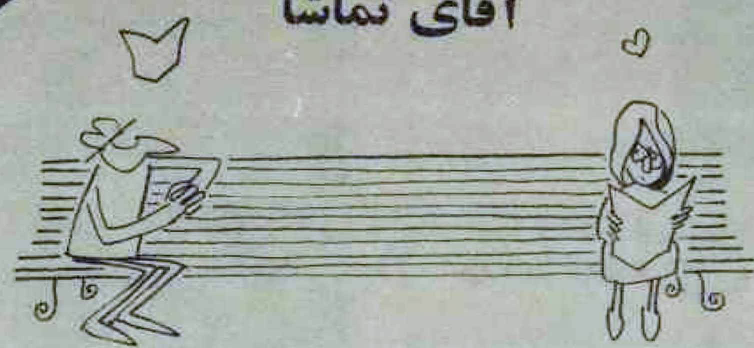
قمر خانم با داماد خود ازدواج کرد

یک رپرتاژ اختصاصی از مراسم ازدواج پروین ملکوتی و محسن هرندی



جدول وشرح کامل برنامه‌های این هفته رادیو و تلویزیون

آقای تماشا



سلامی دیگر و سخنی با خوانندگان

نخستین شماره مجله تماشا ، پس از انتظاری ــ درچشم ما ــ طولانی در شرایط خطرناکی منتشر شد . عوامل تهدید کننده از هر سو گرد آمده بود تا حاصل یك تلاش چندین ماهه را یکسره درهم کوبد . این عوامل چاپ بد مجله ، تاخیر درکار چاپ و در نتیجه تاخیر در انتشار مجله بود قصد این نیست که با گلایه از شتابکاری چاپخانه از بار مسئولیت خویش شانه خالی کنیم . اعتراف می‌کنیم که اینجا عذرما ، اطمینان کردن ، احترام گذاشتن به قول‌ها و وعده ها و تکیه کردن به‌اصل سلامت روح و اخلاق است و شما خواننده‌ای که شماره اول تماشا را در بازار پیدا کردید یا پیدا نکردید ، حق دارید برما خرده بگیرید چرا که به راستی عذر ما بدتراز گناه بود .

گردانندگان مجله تماشا در راه اجرای وظیفه‌ای که به عنوان یك کار تازه ، نه یك بنای ساخته شده و متشکل ــ به عهده گرفته بودند ، چند ماه پیش از انتشار مجله به مطالعه ، طرح ریزی ، پیش‌بینی دشواری ها ، فراهم آوردن نیروه های کافی‌ومجهز ساختن این نیروها پرداختند و چنین پیش آمد که حاصل تلاش های همبسته و صادقانه گروهی ، به دست ناتوانی بیفتد که خیال برداشتن هشت هندوانه را با هم ، در سر می‌پروراند .

بگذریم ، در این مدت ، دوش به دوش تمام تلاش های ما ، یك نگرانی آمیخته با امید وجود داشت و آن این که « تماشا » به عنوان یك نشریه تلویزیونی و حاصل یك اقدام آزمایش نشده ، تا کجا پذیرفته خواهد شد

امروز که باشما سخن می‌گوییم ، دلمان گرم است . نگرانی روز های گذشته ، جای خود را به آرامش و رضایت بخشیده است.هجوم روزنامه فروش ها به دفتر مجله و چاپخانه و اظهارات آنها برای ما امید بخش بود . دو روز پس از انتشار مجله ، « تماشا » در تهران نایاب شدونمایندگان شهرستانها به وسیله تلگراف تقاضای ارسال تعداد بیشتری را داشتند .

شما ما را پذیرفتید . ما را بخانه های خویش راه دادید و این پیوستگی دلگرم کننده‌ای است که پشتوانه تلاش های یك یك همکاران « تماشا » است . از همه شما سپاسگزاریم .

سردبیر

سال اول شماره دوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال

تماشا

سال اول . شماره دوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۰

صاحب امتیاز و مسئول : رضا قطبی
مدیر : ایرج گرگین
سردبیر : ژیلا سازگار
طرح و تنظیم : قبادشیوا ــ هیلدا وارطانیان
روی‌جلد و عکس های رنگی : علی قشقایی
چاپ زیبا تلفن : ۳۰۱۵۳۷

نشانی مجله : تهران . خیابان تلوزیون . ساختمان تولید تلویزیون ملی ایران صندوق پستی ۱۹۸۶ تلفن: ۲۱۱۱۰۱ برای آگهی : دفتر مجله تماشا



۱۳۵۰ ، سال کوروش بزرگ

شاهنشاه آریامهر در پیامی که در آستانه سال نو بملت ایران فرستادند ضمن اشاره بتحولات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی شگرف سال ۱۳۴۹ ، برای سال نو طرحی درخشان و امید بخش ترسیم فرمودند واین سال پربرکت را به نشان ادای احترام به بنیانگزار شاهنشاهی عظیم ایران ، که دوهزارو پانصدمین سال آن در مهر ماه همین سال جشن گرفته میشود ، سال کوروش بزرگ نامیدند .

اینك توجه خوانندگان گرامی را به پیام شاهنشاه آریامهر جلب‌میکنیم :

« فرا رسیدن نوروز باستانی را به همه مردم ایران شادباش میگویم و شادکامی ورفاه روز افزون همگی را در سال نو از خداوند مسئلت دارم .

سالی که اینك آغاز میشود سال برگزاری جشن دوهزارو پانصدمین سال شاهنشاهی ایران است وازاین جهت بنشان ادای احترام ملی بخاطره بنیانگذار این شاهنشاهی ، این سال را سال کوروش بزرگ اعلام میکنیم . مسلما بهترین هدیه‌ای که ما میتوانیم در آغاز چنین سالی به این قهرمانی جاودانی تاریخ ایران بدهیم . وجود ایرانی سربلند ومترقی و آباد است که با اتکا به میراث عظیم گذشته خود روی به آینده‌ای بازهم درخشانتر دارد وبه پیروی از سنتی که بدست کوروش هخامنشی اساس شاهنشاهی ایران قرار گرفت ، همچنان مدافع اصول عالیه بشر دوستی واحترام بحقوق‌انسانی ودفاع از موازین جاودانی عدالت ومعنویت در دنیای امروز است .

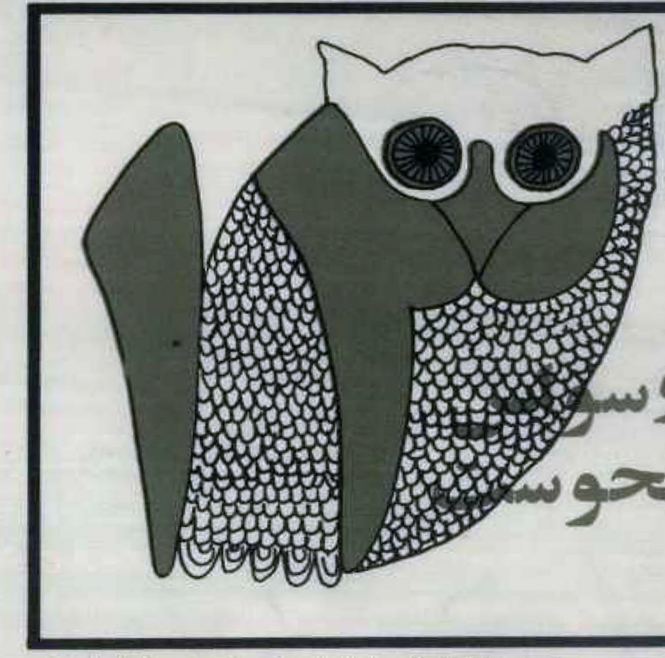
شاید در تاریخ جهان موردی دیگر نتوان یافت که ملتی علیرغم سهمگین‌ترین حوادث و سوانح ، اصالت روحی و شخصیت معنوی خویش را تا بدین درجه حفظ کرده باشد و توانسته باشد با الهام از همین نیروی لایزال ، پس از هر دوران فترتی بار دیگر نیرومندتر و سازنده‌تر از گذشته راه پرافتخار خویش را بسوی آینده‌ای درخشان از سر گیرد .

سالی که گذشت یکی از درخشانترین سالهای تمام دوران تاریخ ایران بود . دراین سال همه برنامه های وسیع و متنوع کشور در زمینه های مختلف اقتصادی ، صنعتی ، کشاورزی ، بهداشتی ، کارگری ، آموزشی ، علمی ، فرهنگی ، دادگستری ، ساختمانی و کلیه شئون دیگر بلااستثنا و حتی غالبا بصورتی بیشتر و بهتر از آنچه در برنامه‌ها پیش بینی شده بود بمعرض اجرا درآمد . رشد اقتصادی سالانه کشور در رقم کمی بیش از ده درصد بهقیمت ثابت باقی ماند وشاید تذکر این نکته بیمورد نباشد که در سال گذشته‌که آخرین سال دهه پنجم قرن حاضر بود نسبت به آخرین سال دهه چهارم درآمد سرانه ملت ایران به بیش از دوبرابر بالغ گردید .

امر اصلاحات ارضی که تقریبا در آغاز این دهه شروع شده بود تا نیمه سال ۱۳۵۰ بکلی خاتمه خواهد یافت وبدین ترتیب یکی از بزرگترین تحولات اجتماعی تاریخ کشور ما به صورت تحقق کامل درخواهد آمد .

انجمن های استانها و شهرستانها برای نخستین‌بار در تاریخ‌مشروطیت ایران در سال گذشته شروع بکار کردند و امر سپردن کار مردم بمردم بمقیاسی

بقیه در صفحه ۵۰



درهیچ‌یك از دورانهای قدیم ایرانیان روز سیزده نوروز را برای تفریح فرح از خانه بیرون نمی‌رفتند و این کار مربوط به بعداز اسلام است . پس از یلای عرب بر ایران با اینکه ایرانیان بیشتر آداب و رسوم خود را از یاد ند جشن نوروز با همه صلابت خویش بر جای ماند . ایرانیان باستان بجای ز سیزده فروردین روز ششم آن ماه را جشن می‌گرفتند و شادی می‌کردند . این روی تردیدی باقی نمی‌ماند که عقیده به نحوست سیزده ، بعداز اسلام یان ایرانیان رواج یافته است . در کتب مذهبی بـه بسیاری از احـادیث ی‌خوریم که در آن حکم به نحوست عدد سیزده شده است . ایرانیان مسلمان برای فرار از نحوست عدد سیزده پس از آنکه دوازده روز از فروردین ماه به شادی به پایان می‌بردند ، روز سیزده را به دامان دشت و باغ می‌رفتند تا از یادثه در امان بمانند و به اصطلاح نحوست سیزده را از خانه خویش بیرون د . در دوره مأمون ، خلیفه عباسی که نهضت ترجمه در عالم اسلام قوت ت و مسلمانان دست بکار ترجمه آثار یونان زدند بسیاری از آرا و عقاید سفه یونان وارد اسلام شد ، ازجمله اعتقاد به نحوست عدد سیزده که نزد غورسیان جدید عددی شوم و منحوس شمرده می‌شد ، چه آنها بیشتر مسائل به عدد می‌نمودند . نحوست را به سیزده و نیکی را به هفت .

ایرانیان خود عدد هفت را مقدس می‌شمردند و هفت امشاسپند و هفت ئی و هفت خوان رستم یادگار آن دوران است ، ولی اعتقاد به نحوست ده و اینکه در سیزدهم فروردین ماه باید از خانه بیرون رفت و بآغوش را و دشت پناه برد و نحوست را بدر کرد ، در دوران بعداز اسلام نشأت ته‌است .

اعتقاد به نحوست عدد سیزده که فیثاغورسیان جدید به عالم اسلام وارد ند با مراسمی که ایرانیان در روز ششم نوروز در زمان ساسانیان بر‌پـا اشتند باهم درآمیخت و جشن سیزده را پدید آورد . عقیده نحس بودن عدد ده رفته رفته از یونان بسایر کشور ها سرایت کرد . معروف است مردی از ص ادوارد ششم شکایت کرد که یکی از مدارس کمبریج یکنفر رئیس و ده عضو دارد و این سیزده نفر عدد شومی را پدید آورده‌اند لازم است‌عضو دی براین هیأت افزوده و به‌این‌راه نحوست را از میان برداشت . و نیز معروف وقتی که آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانیا متولد شد و او را نام دادند ، رجال ت دولت راضی نمی‌شدند که نوزاد را آلفونس سیزدهم بنامند و از نحوست به سخت ناراحت و نگران بودند .

ملکه سابق ایتالیا از عدد سیزده تاآنجا احتراز داشت که از حاضر در ضیافتی که ۱۲ نفر در آن حضور داشتند فراری بود و در روز هائی می‌خواست اشخاص را بپذیرد به رئیس تشریفات خود تأکید می‌کرد کـه ب باشد و نگذارد در تالار پذیرائی شماره حضار به سیزده برسد .

می‌گویند ژرژسیمون در ۱۸۹٤ به یك میهمانی در کلوپ شماره سیزده ت شد. چون معتقد به نحوست سیزده بود نامه‌ای به‌این مضمون به میزبان نوشت .

« آقایان . رقعه دعوت شما را نزد شما اعاده می‌دهم . از مهربانی شما می‌کنم . اگر متعهد معاش جمع کثیری نبودم و مراعات حال آنها را لازم انستم با نهایت شعف به میهمانی حاضر می‌شدم ومقدرات آسمانی‌را خوش‌آمد فتم . اما غیراز خودم کسانی هستند که باید کفیل زندگانی آنها باشم . سم نحوست حضور درکلوپ شماره سیزده مرا بگیرد . و خانواده من‌برای ی بی‌سرپرست بمانند .

عاطفه گرگین



صبح تا غروب ساطور می‌زنیم و با مشتری کلنجار می‌رویم . عصربه‌امید برنامه های تلویزیون به خانه می‌رویم ، ولی موسیقی ایرانی و فیلمهای تلویزیون کم است و هیچوقت ما را راضی نمی‌کند.

« تماشای تلویزیون گناه ندارد »

● این شهر مذهبی تلویزیون را چگونه پذیرفته است

● در شاه عبدالعظیم سر کار استوار و قمر خانم در شمار محبوب ترین برنامه‌های تلویزیونی هستند



حرمت‌حرم، عکاس‌مجله‌را برآن‌داشت تاسلاح عکاسی را درپناه چادر کارسازی کند.

ان ظهر بود که ما از ماشین پیاده شدیم . قدری ی کج و کوله را دور زدیم و سرمان را از شیشه‌ی بیرون کردیم و چیز هایی پرسیدیم ، تا سرانجام ، ستانه را یافتیم « تهرانی» و « خانم زندی» می‌روند خواندن سنگ قبر ها و من بدیدن دفتر آستانه و ت می‌روم . اتاق که تازه ساز است و نمور و تاریک ، خسته می‌کند . وسط یك میز نسبتاً بزرگ مستطیل یك ماهوت سبز ــ که رنگ سبزش را به سختی می‌توان داد ــ پهن کرده‌اند . روی میز چند قلم خاك گرفته دراز درجا قلمی‌لمیده‌اندو یك مدادکپیه به «بیتمعداد» است . روی کتابهای تلنبار شده‌ی گوشه‌ی اتاق ، ه با مهره های زرد و سیاه کهنه دیده می‌شود انگارکه کتابها را با چرتکه جمع و تفریق می‌کند ! مردی که من نشسته خیلی چاق است . نمیدانم چرا می‌ترسم ت دگمه‌ی جلــو کش جدا شود و بپرد توی صورتم اهنمایی پیدا شد و جلو افتاد ، ، وما به دنبالش اخل ایوان حرم . عکاس ما ، رفت توی یك چادر و با یك سنجاق قفلی زنگ زده چادر را زیر چانه‌اش د . جوانکی که مسئول کفش کن بود وقتی از لای وتیك شلوار عکاس را دید ، بازهم نگاه کرد ــ که زنم هرسه جفت را یك شماره بزن ، جوانك‌چرتش . زیر گنبد آینه کاری حرم بوی دود های معطر بود و ران ، همراه با صلوات جماعت طائف و صدای مردی

که روضه‌ی « علی اکبر » می‌خواند . توی نمازخانه آدم هایی ساده دل برگرد تجلی گاه تجسمی از معنویت می‌چرخیدند و گاه می‌گریستند و مراد می‌طلبیدند . سقاخانه توی نورکمرنگ وزرد شمعها روشنایی ضعیفی داشت ومردی شمعی‌را روشن می‌کرد ، شاید به نیتی که ستاره‌ی اقبالش روشن شود .

عکاس ما ، روی و موی پیچیده ، دستها از سراپرده‌ی چادر بدر کرده و گرد دوربین حلقه زده ، تند و تند فلاش می‌زد و عکس می‌گرفت . بیرون ، بازار در خواب بعداز ظهر بود و سکوت ، انگار به پیشخوانها آویزان بود که صدای موتور زبان دل بازار و سکوت را شکافت . قهوه خانه بوی‌آبگوشت و دود قلیان می‌داد . صدای متناوب قند شکن روی هونگ برنجی بود و صدای جرینگ جرینگ استکانها توی نعلبکی و آواز « قناری » و « سره » و « بدبده » ، و تلویزیون در گوشه‌یی روشن بود و گوینده داشت خبر ها را می‌گفت . روبروی من مردی روستایی چمباتمه زده بود روی نیمکت و داشت با گوشت کوب فلزی نخود و گوشت را توی جام مسی لهمیکرد « علی » که یك پایش را روی صندلی پشت دستگاه گذاشته بود زیر پای دیگر یك دستمال خط خطی ابریشمی دورگردنش بود که گهگاه دماغش را با آن پاك می‌کرد . روی پیشخوان ، یك طرف پراز پولهای خرد بابك چرتکه بود .

« علی » آمد کنار ما نشست ــ بی‌آنکه کسی تعارفش کند . اول نگاهش را ولوگرد روی دوربینها وضبط صوت و بعد پرسید : مال تلویزیون هستید ؟



ــ بله .

ــ اینجا چیز جالبی نیست که خانم عکس می‌گیرد .

ــ لابد برای او جالب است ، پدرجان .

دوباره همان نگاههای اول و قدری سکوت .

این دفعه من پرسیدم : شما از برنامه های تلویزیون به‌کدام یکی بیشتر علاقه دارید ؟

« علی » که انگار به طاسش نشانده باشند ، روی صندلی قدری تنه‌اش را تکان تکان داد و گفت : والله مشتریها بیشتر « قمرخانم » و برنامه‌ی « صمد » را دوست دارند .

ــ منظورتان از برنامه « صمد » چیست ؟

ــ « صمد » که توی « سرکار استوار » بازی می‌کند .

ــ شما از قول مشتریهایتان صحبت‌کردید. من‌می‌خواستم بیشتر نظر خودتان را بگویید .

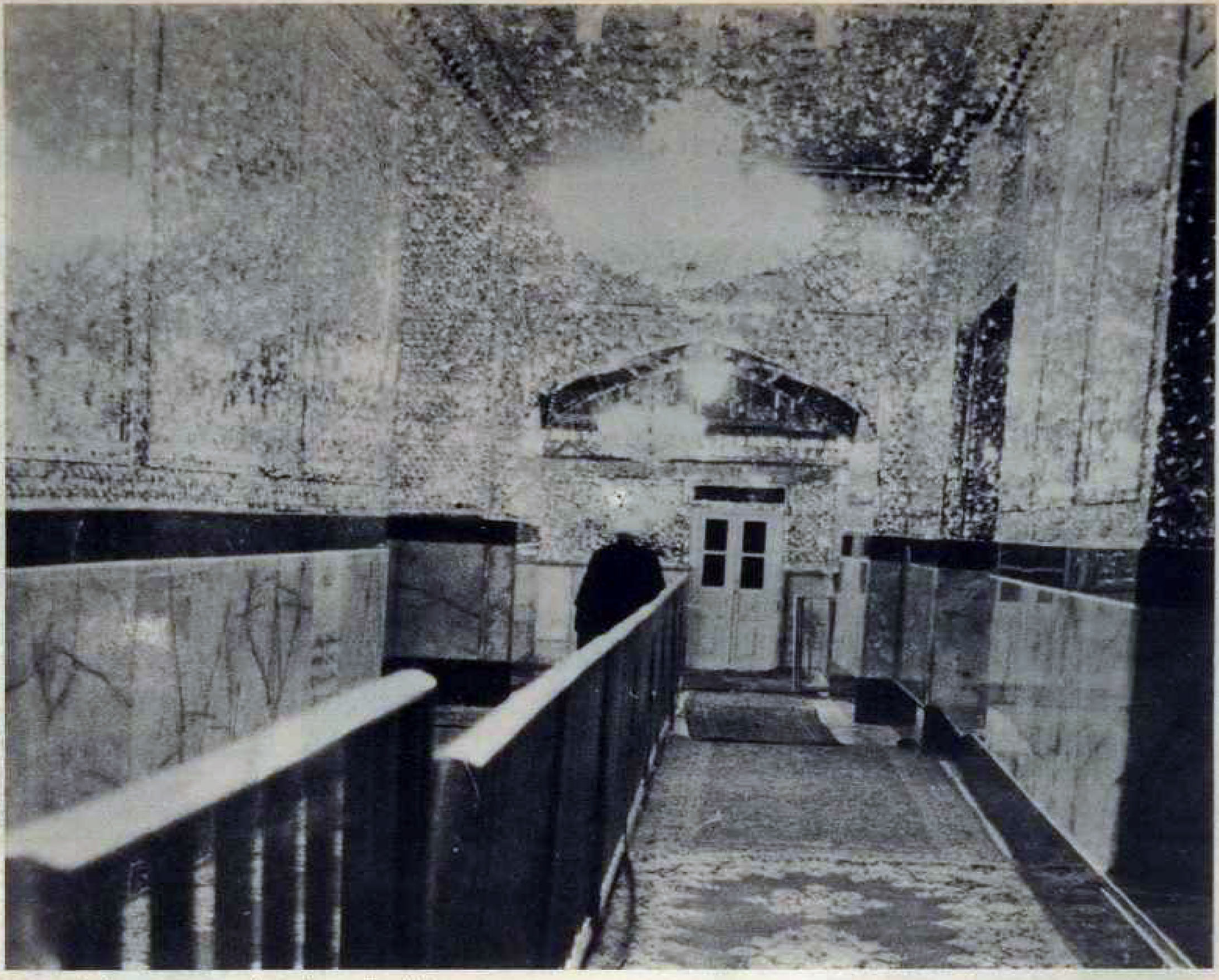
ــ والله من هر فیلمی که « صمد » باشد دوست دارم .

ــ غیراز این برنامه ها که گفتید چه‌برنامه ها و چه کسانی را دوست دارید ؟

ــ من از « داش‌غلام » هم در « خانه‌ی قمر خانوم » خوشم می‌آید .

ــ قبل‌از اینکه به‌قهوه خانه‌ی شما بیایم ، من از کسی شنیدم که شما علاوه بر پول چای ، از هر مشتری بابت تماشای برنامه های تلویزیونی پنج ریال می‌گیرید . درست است ؟

ــ نه آقا : من فقط‌پول چای می‌گیرم ، اما از وقتی که



انسان وقتی به جایی مثل حرم حضرت عبدالعظیم می‌رود وباخود خلوت می کند ، می‌بیند بشر هنوز هم نیازمند ایمان و محبت است ،

ن خریده‌ام تعداد مشتریها خیلی بیشتر شده ، و جهت من با داشتن تلویزیون پول بیشتری از قهوه‌خانه رم . از او می‌پرسم که تماشای تلویزیون ازنظر شما دارد ؟ و او زیرکانه می‌خندد و می‌گوید : وقتی گناه‌های زرگ را مرتکب می‌شویم نگاه کردن به تلویزیون چه به کسی می‌رساند ؟ مگر اینکه کسی مثل من ، مثلا راش را دوست نداشته باشد ، یا فلان برنامه‌اش را . ی‌گردد و پشت دستگاه می‌نشیند و من توی فضای دود همهمه و آواز « قناری» ، « سره » و « بدبده » ی مچاله شده‌یی روی پیشخوان می‌گذارم و خارج

***

ی گوشت قصاب گزلیك به‌دست دور « لاشه» و دی که چشم به دست های قصاب دوخته مرا به یاد « بوف‌کور » می‌اندازد . شاگرد قصاب با یك کارد نه چوبی چرب ، تکه ریزه های گوشت را از استخوان ثلثی کتف میتراشد . زن که فقط چشمهایش از پشت دداست یك اسکناس سبزرنگ و رورفته را همراه با توی مشت می‌فشارد . ضبط صوت را روی تنه‌ی که از پهنا قطع شده و گوشت را روی آن ساطور ، می‌گذارم و قصاب ، همچنان که استکان چای را به فرستد خودش را معرفی می‌کند : من حمید شاهرخی ساکن شهر ری و شغلم ، می‌بینید که قصابم .

ــ شما درباره‌ی برنامه های تلویزیون چه نظری دارید ؟

ــ آقا من معتقدم که هر کسی برای خودش نظری دارد که ممکن است با نظر بقیه جور در نیاید .

ــ خوب . . . شما نظر خودتان را بگویید .

ــ آقا به عقیده‌ی من ، اوائل ، تلویزیون فیلمهای جالبی داشت مثل « گرفتار » « سیمارون » و چند تایی دیگر که واقعاً جالب بود و بجای آن فیلم ها ، حالا یك مشت فیلم که بیشتر بزن بزن است ، مثل « غرب وحشی وحشی » و فیلمهای این جوری که بدرد بچه ها میخورد آمده در مورد موسیقی هم برنامه‌ی موسیقی ایرانی که باب طبع ماایرانی هاست خیلی کم است و به‌جایش آهنگهای خارجه‌یی را زیاد کرده‌اند .

ــ شما درباره‌ی سریال های ایرانی چه عقیده‌یی دارید ؟

ــ به‌نظر من فیلمهای «سرکار استوار» «خانه‌ی قمرخانم» و « اختاپوس » جالب است ، مخصوصاً « اختاپوس » که موارد انتقادی زیادی دارد .

ــ از فیلمهای خارجی ؟

ــ فکر می‌کنم « پیتون پلیس » .

وقتی از مغازه بیرون می‌آییم ، او باهمان فروتنی و ادب تا پیاده رو خیابان به بدرقه می‌آید . به غرب آسمان نگاه می‌کنم . خورشید دارد به پشت کوه ها می‌رود که سوار می‌شویم و این دفعه از جاده‌ی آرامگاه که خلوت‌تر است

می‌آییم . جلوی ما یك تاکسی‌بار سکوت جاده‌ی خلوت رابهم زده . به « تهرانی » می‌گویم چطور است کنار جاده چند کلمه‌یی هم با این آدم حرف بزنیم ؟ او درحالیکه با چراغ علامت می‌دهد ، جلوی تاکسی بار ترمز می‌کند . بیرون ، هوا کمی سرد است . جوان که حدود بیست و دوسه سال دارد موهای فرفری مایل به سرخش را دستی می‌کشد و نگاه که می‌کند چشمهایش می‌خندد اول کمی جا می‌خورد ، اما وقتی حرفهامان را می‌شنود ، آرام می‌شود و می‌خندد و میگوید : داداش من خیلی‌کم تلویزیون نگاه می‌کنم .

ــ چرا ؟ علاقه نداری یا برنامه ها خوب نیست ؟

ــ نه ، اصلا دوست ندارم بنشینم و زل بزنم تو چشم تلویزیون . اما . . . بعضی برنامه ها را دوست دارم .

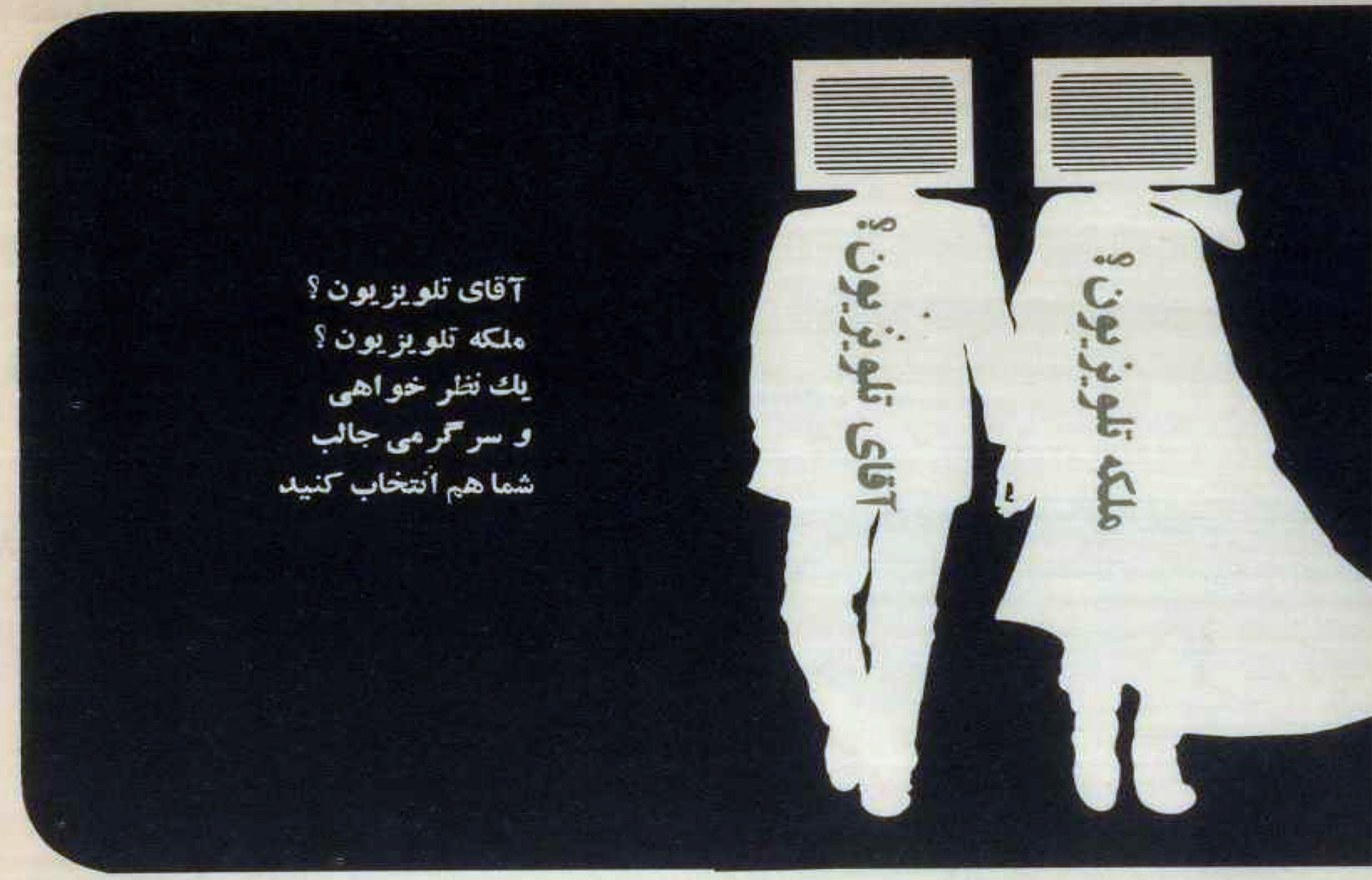
ــ کدام را ؟

ــ داداش واللهمن « خانه‌ی قمرخانم » و « سرکار ــ استوار » را بیشتر دوست دارم .

ــ چرا ؟

ــ برای اینکه برنامه شان خنده دارد . پهلوانان را هم دوست دارم

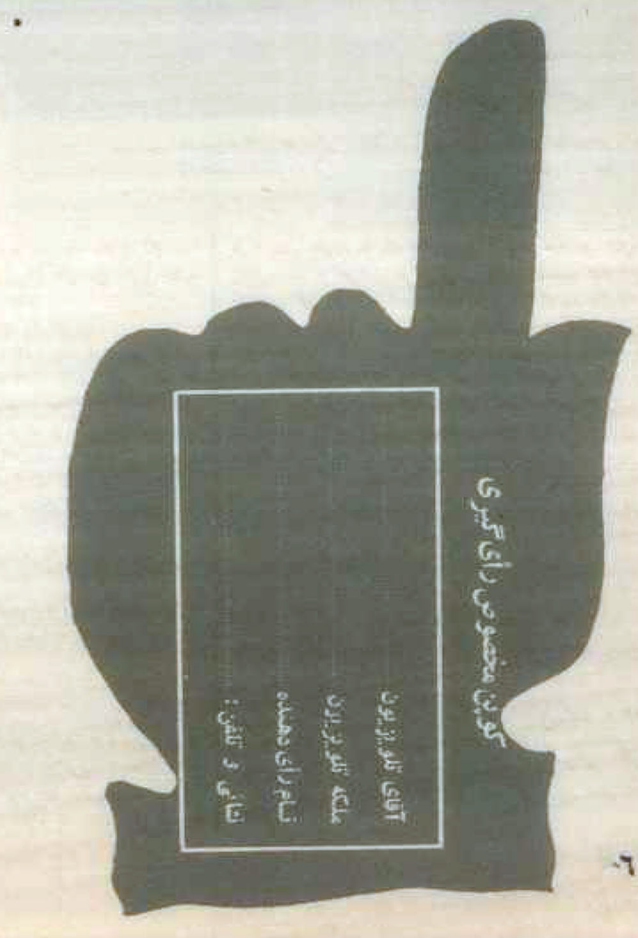
من به‌یاد برنامه‌ی « پهلوانان » می‌افتم و فکر می‌کنم که چه چیزش خنده آور است . جاده‌ی آرامگاه دوباره از صدای قارقار موتور سه‌چرخه پرمی‌شود که من نام فامیلش را می‌پرسم و او تقریباً داد می‌زند : « حسن فلاح » راننده‌ی تاکسی‌بار .



مسابقه انتخاب برگزیده ترین چهره های تلویزیونی در سال ٤٩ را هفته گذشته آغاز کردیم و توضیح دادیم که خوانندگان عزیز مجله تماشا تا پایان تیر ماه برای شرکت در این مسابقه فرصت دارند.

روال مسابقه‌چنین است‌که شمااز میان‌گویندگان اجرا کنندگان و بازیگران برنامه های تلویزیون‌حق دارید فقط یك نفر را به عنوان آقای سال ٤٩ و یك نفر را به عنوان ملکه سال ٤٩ انتخاب کنید. در پایان تیر ماه سال جاری براساس آراء خوانندگان مجله، این دو چهره محبوب معرفی می‌شوند و در ضیافت پرشکوهی با کلیه کسانی که به آنها رای داده‌اند آشنا می‌شوند. در همین ضیافت، از میان کسانی که به آقای تلویزیون رای داده‌اند یك نفر و از میان کسانی که به ملکه تلویزیون رای داده‌اند یك نفر به عنوان برندگان نهایی مسابقه انتخاب می‌شوند. جایزه این دو نفر شرکت در پنجمین فستیوال شیراز (بلیط هواپیما ـ مخارج اقامت در بهترین هتل شهر و آبونمان کامل برنامه های جشن هنر) است.

هفته گذشته نظر های چند تن از چهره های آشنا، چند روزنامه نگار، کارگردان و هنرپیشه را خواندید. از دوستان دیگری برای این هفته نظر خواسته‌ایم. شاید شما تصمیمتان را قبلا گرفته باشید. به هرحال نظر های دوستان ما، حسین خانی، ژازه طباطبایی، عزیز اصلی، دلکش، ایرج زهری، مجید دوامی‌و هوشنگ‌کاووسی نیز جالب‌و خواندنی است.





حسین خانی : «قاطبه» آقای تلویزیون است و قمر خانم ملکه تلویزیون

د آرایشگاه که شدم بوی فیکساتور های
اغم را پر کرد و چهره های بدون توالت
 طرز نشستن خانمها بخوبی نشان می‌داد که
حل مردی نیست یا اگر هم هست خیلی
.

شبختانه خود حسینخانی صاحب آرایشگاه
ت زدگی در آورد. بعد از چاق سلامتی
دم که :

می‌خواهیم در سال ٤٩ ملکه و آقای
 را انتخاب کنیم و بنظر او این لقب به
شتر می‌برازد.

ت : از مردان آقائی هست که اسمش را
همان آقائی که نقش قاطبه رادر مجموعه
بازی می‌کند. فکر می‌کنم که او شایسته
است. به نظر من او خصوصیات گروهی
را توی خودش جمع کرده و بخوبی نشان

رسم : مگر بنظر شما این شخصیتی را که
 نشان دهد چه خصوصیاتی دارد ؟

جواب می‌دهد : « والله شخصیت آدمی رانشان می‌دهد که می‌خواهد توی اجتماع به هر ترتیبی شده خودش را جا کند و خیلی هم تو دهنی می‌خورد و کسی هم بهش رو نمی‌دهد که مبادا از خودش جلوتر بیفتد.

می‌گویم : « خوب از خانمها کی ملکه تلویزیون است ؟

جواب می‌دهد « فکر می‌کنم ملکه تلویزیون قمر خانم است. که خیلی هم باب طبع ما ایرانی هاست.

بیشتر ما در روز با افرادی نظیر او سروکار داریم و این خانم هم رل قمر خانم را خیلی خوب و طبیعی بازی می‌کند.

می‌پرسم : تا حالا نیامده که سرش را درست کنید ؟

می‌گوید : متاسفانه نه.

دیگر وقت رفتن است. چشمم به‌یکی‌از تابلوهای ژازه‌طباطبائی روی‌دیوارمی‌افتد و یادم می‌افتد که بسراغ ژازه هم باید بروم.



ژازه طباطبائی : ملکه، ژیلا خواجه نوری و آقای تلویزیون اسماعیل میرفخرایی است

ژازه سخت گرفتار درست کردن کار های دو نمایشگاهی بود که می‌خواست پشت سرهم درگالریش برپا کند.

بالاخره در بین کارتها و تابلو ها و سیم های برق جائی پیدا کردیم تا کمی صحبت کنیم.

او می‌گوید : « بعضی از چهره های تلویزیون اصلا به درد گویندگی نمی‌خورد. البته گاهی‌چهره های بامزه‌وقشنگی بین‌این‌ها پیدا می‌شود. عیب‌بزرگ گروهی‌از گویندگان که‌خیلی‌آدم‌را حرص میدهد‌این تعارف‌های‌بی‌معنی‌است ازقبیل:«انشاالله‌در آینده‌شما را خواهیم دید » و « وقت ما دیگر تمام شده است » آخر اگر وقت ندارید، برنامه نگذارید اگر دارید، بگذارید حرف به نتیجه برسد.

می‌گویم : «خوب از هرچه‌بگذری سخن‌دوست خوش‌تر است. برویم سر سئوال اصلی. »

می‌گوید : « بله من آن خانم ژیلا خواجه‌نوری را خیلی خوش تیپ و راحت می‌دانم خیلی هم تحمل خوبی دارد. یعنی اگر طرف دیگر صحبت دو ساعت هم‌حرف بزند تحمل‌می‌کندوچیزی نمی‌گوید.»

می‌پرسم : « از نزدیك با ایشان آشنا شده‌اید؟»

جواب می‌دهد : « من یکی دوبار با ایشان مصاحبه داشته‌ام. بنظرم خیلی گیرائی دارند. و خیلی هم صادق هستند. »

می‌گویم : « از آقایان چی ؟ »

می‌گوید : اسماعیل میر فخرائی خوب است هم خوش تیپ است و هم‌برنامه راخوب اجرامی‌کند. البته یکی دوتای دیگر هم هستند که تیپشان خوبست و خوب هم حرف می‌زنند، ولی توی کارهایشان غرور و کینه‌ای احساس می‌شود که ناخوشایند است و آدم را ناراحت می‌کند.

طرح یك مساله

چهار دیواری اختیاری نیست !

نهضت آپارتمان نشینی و آپارتمان سازی که به همت والای بخش دولتی و بخش خصوصی روزبروز اوج می‌گیرد ، درعین‌حال که مسائلی از قبیل کمبود مسکن را کم و بیش حل می‌کند ، مسائل و مشکلات دیگری پیش می‌آورد که می‌توان آنها را مشکلات و مسائل انسانی و مردمی نام نهاد و ناطبع حل این مشکلات از عهده سازمانهای خانه سازی و بخش دولتی و خصوصی برنمی‌آید .

البته بحث من در اینجا روی مسأله مالکیت خصوصی نیست و اینکه ۹۰ ٪ مردم اینچنان پولی در بساط ندارند که بتوانند آپارتمانهای « ماهانی » به آن گرانی را بخرند یانه .. و اما اگر چنین پولی در جیب نشده و شما مانند ترجیح ندهیم بلا خانه حیاطدار بخریم که لااقل بچمان بتواند سه‌چرخه‌اش را دور آن بچرخاند و میدانی برای ورجه وورجه داشته باشد ، مسائلی است که اصلا ربطی به من ندارد و به‌فکرش هم نیستم . آنچه برای من مطرح است و قصددارم‌درباره‌اش حرف بزنم مسأله‌اجاره نشینی‌یا بقول معروف «خونه‌نشینی» است که البته هیچ خوشی‌ای‌درش نمانده ، چون « رشد » روزمره اجاره بها آدم را چنان در آپارتمانش بچهارمیخ می‌کشدکه سالها و سالها در یکجا می‌ماند و سرنوشت آب یکجا مانده را پیدا می‌کند !

بهرحال ، من کرمی شکسته سالهاست از زورسی به نهضت آپارتمان نشینی ـ که متاسفانه چندان سهل و آسان هم نیست ـ پیوسته‌ام و بهمان دلایل بالا بیش‌از شش هفت سال است در طبقه سوم یك آپارتمان معماری ساز سه اتاقه گیر کرده‌ام و راه پس و پیشم نیست ! اما دیگر مستاجرین این ساختمان چهار طبقه هشت آپارتمانی ظاهرا وضعشان بهتر از من است چون هرکدام دوسه ماه بیشتر اینجا بند نمی‌شوند و اسباب کشی می‌کنند و می‌روند و بلافاصله هم یکی دیگرجاشان را می‌گیرد . با این ترتیب میتوانید حدس بزنید که در مدت این هفت هشت سال‌ما چه قیافه های جور واجوری زیارت کرده‌ایم . لیکن مشکل اصلی اینجا نیست بلکه آنجاست که این هشت خانواده دائما متغیر ، در ۲۰۰ متر مربع از زمین خدا باید « چسبیده » بهم زندگی کنند . اجازه بدهید طرحی از این « دنیا » بدست بدهم :

مستاجر طبقه چهارم ، آپارتمان آنطرفی ، خانم کدبانوئی است که می‌خواهد خانه‌اش همیشه از نظافت برق بزند . این خیلی خوبست . اما ایشان هر روز موزائیك کف هال آپارتمانش را می‌ساید و بعدپاشنگ آنرا پائین می‌ریزند . میدانید که درهای امروزی آستانه ندارد (یعنی بجای چهارچوب « سه‌چوب » دارد) و در نتیجه آب کثیف حمال « نظافت شده » ایشان به بیرون‌ازدر راه می‌یابد و از پله ها سرازیر می‌شود و تا دم در خروجی ساختمان را بکثافت می‌کشد و خانم‌کدبانو فقط باقرد دم در آپارتمان خود و احیانا (اگر سرحال بودند) چهار پله طبقه چهارم راتمیز می‌کند و هرگز باین فکر نیست مردم سه طبقه پائین چه‌گناهی کرده‌اند که باید جور « کدبانوگری » ایشان را بکشند !

مستاجر طبقه‌سوم ـ همسایه روبروئی ما ـ هر روز رختشوئی دارد و بهوای روزهائی که حیاط و حوض کاشی داشته ، طشت و کلن را توی بالکن قسطی آپارتمان میگذارد و چهار زانو می‌نشیند و لباسها و ملافه ها را همانجا میشوید و آب می‌کشد و بعد هم از بالکن‌توی کوچه می‌چلاند بدون آنکه ملاحظه این را داشته باشد که همسایه بدبخت ماشینش را زیر بالکن او پارک کرده و رهگذر بدبخت از زیر بالکنش میگذرد . بعد هم البته لباسها را ـ از شورت بچه گرفته تا زیرپوش خودش و شوهرش توی بالکن پهن می‌آویزد که چه منظره‌بدیعی بوجود میاورد !

همسایه طبقه دوم گلدانهایش را توی بالکن چیده و هر روز بفراوانی آنها را آب میدهد که باز هم گل‌ولای و گندابش توی سر مردم رهگذر می‌ریزد . آن یکی همسایه طبقه دوم ظاهرا زورش نمایه بسراغ ظرف آشغال برود و هرچه در آنال میخورد آشغالش را توی کوچه میاندازد و دستمال کاغذی و چوب کبریت هم همچنین ... سفره غذا و تودری و لباسها را هم که البته توی کوچه می‌تکاند !

اما مستاجر طبقه اول ، هر روز هوس کباب می‌کند و منقل پراز ذغال را توی راهرو ساختمان ـ بخیالش که حیاطش است ! ـ میگذارد تا گل‌آتش شود ... و گاز گرفتگی و دود آن تمام‌طبقه‌هارا پر می‌کند و ساعتها طول می‌کشد تا بیرون برود ... و در آن لحظه که ایشان کباب میل میفرمایند ما بدبخت ها برای نجات از سردرد باید آسپرین بخوریم !

و مستاجر طبقه چهارم ، اینطرفی که بالای سر بنده جا دارد ، امروزی امروزی است و هرشب درخانه‌اش پارتی راه می‌اندازد و تا ساعت دو و سه بعدازنیمه شب رقص و پایکوبی و عربده کشی بعراه‌است .

ولابد به هرکدام از اینها اعتراض بکنی (البته اگر جرات اعتراض داشته باشی که بنده ندارم !) خواهد گفت :

ـ بتوچه مربوطه ! چهار دیواری اختیاری !

و مشکل درست همینجا است که دیگر این کلام نغز و دلنشین پدرانمان مثل بسیاری از چیزهای دیگر دوران گذشته رنگ و خاصیتش را از دست داده است و در عصر ما ، در زندگی آپارتمانی ، دیگر چهاردیواری اختیاری نیست !

بله ، گرفتاری این است که ما شرایط زندگیمان سرعت عوض کرده ، وسایل و محیط تغییر کرده درحالیکه روحیه و افکارمان هنوز درجا میزند . ما شرایط زندگی امروزی را پذیرفته‌ایم بدون اینکه خود را با آن وفق بدهیم . نمونه‌اش همین که ما از خانه های دراندردشت با دیوار های‌سربفلک کشیده به آپارتمانهای یك وجبی نقل مکان کرده‌ایم اما خواستها و روحیه‌مان هنوز جوابگوی همان شرایط قبلی است و خیال میکنیم حق داریم ازراهرو ساختمان و کوچه بجای حیاط استفاده کنیم و بهیچکس هم مربوط نیست .

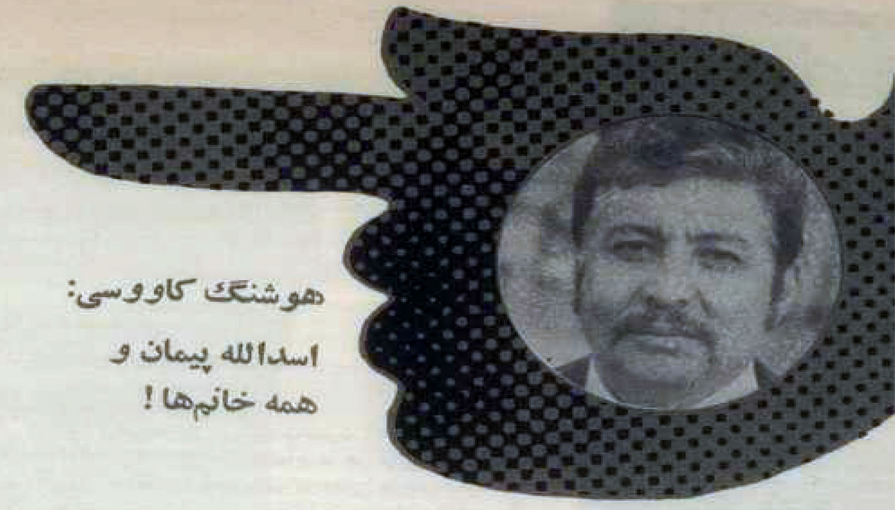
اما چه‌کسی باید این حرفها رابمردم بزند ؟ چه کسی باید مردم را آماده پذیرفتن شرایط جدید بکند ؟ این وظیفه بعهده وسایل ارتباط جمعی یعنی روزنامه ها ، مجلات ، رادیو و بخصوص تلویزیون است که باید ذهن مردم را نسبت به مسائل اجتماعی موجود روشن کنند .

همین تلویزیون خودمان ، برنامه‌ای دارد بنام کانون خانواده . این برنامه هفته‌ای [illegible] از وقت تماشاگران تلویزیون را میگیرد ، اما در آن چه بخورد مردم داده می‌شود ؟ آشپزی ، گلسازی و عروسك سازی ! بدون اینکه منکر ارزش و اهمیت این هنر ها بشوم ، میخواهم بپرسم : آیا برای‌خانواده‌های ایرانی جز پختن کیك [illegible] و [illegible] مشکل و مسأله دیگری وجود ندارد ؟ آیا نمی‌توان در این برنامه مشکلات‌اساسی‌خانواده ها را طرح کرد و مثلا به مردم نشان داد که آویختن لباسهای زیر زنانه و مردانه در بالکن ها چقدر مشمئز کننده و زشت است ؟ نمی‌توان به مردم حالی کرد که‌زندگی در آپارتمان غیراز زندگی در چهاردیواری خانه های مستقل است و باید خود را با شرایط [illegible] زندگی تطبیق داد ؟

البته تصدیق‌میکنم که تهیه اینگونه برنامه ها براحتی و آسانی تهیه برنامه آشپزی و گلسازی ـ که در یك آشپزخانه یا یك اطاق و با یك مجری سروتهش هم میاید ـ نیست و طبعا دوندگی وزحمت زیادی لازم دارد ، اما آیا آسان جوئی و راحت طلبی منطق صحیحی برای توجیه یك برنامه است ؟ برای برنامه کانون خانواده چه هدفی بالاتر از آشنا کردن خانواده ها با مسائل زندگی این‌عصر میتواند وجود داشته باشد ، البته اگر کسی فکر هدف هم باشد !... واین داستان در مورد رادیو و مطبوعات هم صادق است ، اگر داستانهای پلیسی و عشقی و مطالب سکسی اجازه بدهد .

بهرحورت ، از ما گفتن !





هوشنگ کاووسی: اسدالله پیمان و همه خانم‌ها !

هوشنگ کاووسی می‌گفت : بعضی اوقات و برحسب تصادف تلویزیون نگاه می‌کنم . اگر بخواهم از بین گویندگان کسی را انتخاب کنم ، پیمان را انتخاب می‌کنم . بخاطر تسلطی که به دوربین و میکروفن دارد . می‌دانید ، یعنی آدم وقتی جلوی دوربین و میکروفن قرار می‌گیرد واهمه‌ای حس میکند . ولی در پیمان اصلا چنین واهمه‌ای حس نمیشود .

پرسیدم : از خانم‌ها چه‌کسی‌راانتخاب‌می‌کنید ؟

گفت : بله ولی این انتخاب مرا بـه حساب دوستی نگذارید .

پرسیدم: از خانم‌ها چه کسی‌را انتخاب‌می‌کنید؟

می‌گوید « از خانم ها که من جرأت نمی‌کنم بگویم کدامشان بهتر است ، چون همه‌شان خوبند .

ـ چرا ؟ از خانمتان می‌ترسید ؟

می‌گوید « خیر ، تصادفاً از خود این خانم ها می‌ترسم که باب گله را باز کنند .

و ادامه می‌دهد « واقعا نمی‌شود انتخاب کرد . همه‌شان خوبند . همه‌شان خوبند . خدا حفظشان کند.



ایرج‌زهری: ژاله کاظمی و ایرج‌گرگین

...بعداز کلی وقت که معطل شدم تا ضبط برنامه ...زهری تمام شود بالاخره فرصتی دست داد تا ... صحبت بنشینم .

...رسیدم « بنظر شما بهترین اجرا کننده زن ...۴۹ چه‌کسی بود ؟ از زنان شروع می‌کنیم که ... اسم خودتان را ببرید !

...واب داد : « نه خیال هم نداشتم اسم خودم ... . ولی‌راستش‌را بگویم مطابق‌همان‌ضرب‌المثل ... ـ کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد ، ... خانه تلویزیون ندارم بنابراین کمتر هم ...ن نگاه می‌کنم . ولی همان مدت کمی هم که ...رده‌ام ، توی خانمها ژاله کاظمی نظرم را ...ست .

...سیدم : چرا از او خوشتان می‌آید .

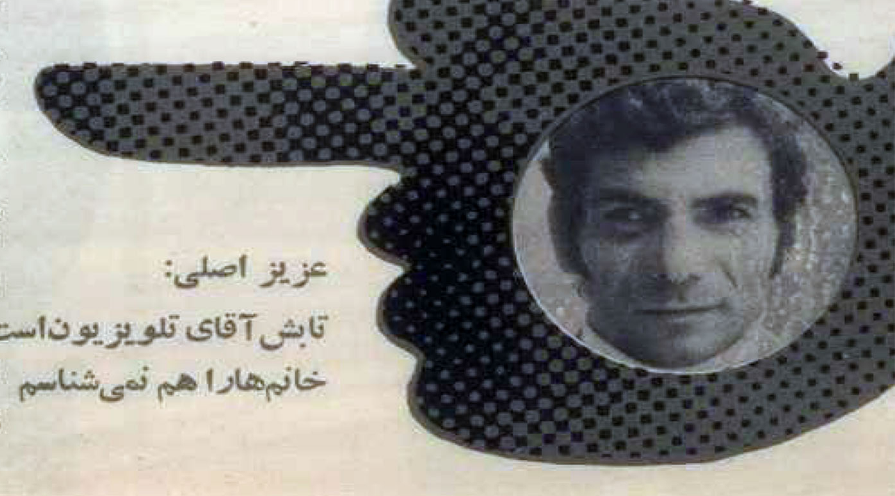
ـ چون حس کرده‌ام که واقعا بکارش علاقمند ...ی من این خیلی مهم است که یك نفر چگونه ...کند و چطور گوش می‌دهد و این خیلی ...ت که یکنفر به حرف‌گوش بدهدو درجایش ...ناسب بدهد و باز در جریان صحبت باشد . ... در بسیاری از گویندگان این صفت وجود ... وقتی یك‌نفر دارد صحبت می‌کند آنها توی ...دشان هستند . از طرف دیگر ...

...ی من و من میکند و می افزاید : و خیلی ... قیافه است .

...گویم : از آقایان چطور ؟

...واب می‌دهد « از گرگین ـ چون مدتی ...ار کرده‌ام و می‌شناسمش ـ خیلی خوشم ... وقتی حرف می‌زند حس می‌کنم راحت و ... است . دیگران را کمتر می‌شناسم .

...فتی که در ایرج گرگین جلب توجه می‌کند ...اوست . وقتی فکر و ایده‌ای دارد دائم درپی ... ، یعنی در حقیقت خواب و آرام ندارد تا ...ام گیرد .



عزیز اصلی: تابش آقای تلویزیون‌است خانم‌هارا هم نمی‌شناسم

عزیز اصلی را که دور چشم راستش کبود شده بود و به‌گفته خودش علاوه بر چشمش کتفش هم در بازی روز قبلش آسیب دیده بود توی فروشگاهش وسایل ورزشی می‌فروخت که سر صحبت را با او باز کردم .

می‌گفت : « از میان آقایان من تابش رادوست دارم و فکر می‌کنم که هنرمند خوبی است . و مثل بعضی ها که نمی‌خواهم اسم ببرم سعی نمی‌کند برای جبران بی‌هنریش کلوهای جلف و سبك کند . »

ـ تابش را غیر از روی صفحه تلویزیون جای دیگری هم دیده‌ای ؟

ـ از نزدیك با او آشنائی ندارم ، ولی یکی دوبار اتفاقی دیده‌امش . خیلی سرزنده و خنده رو است .

ـ از بین خانم ها میانه تان با کدامشان بهتر است .

فکری کرد و گفت « خانم فروزنده اربابی . » توضیح دادم که ایشان در تلویزیون برنامـه اجرا نمی‌کنند .

گفت « راستش را بخواهید به خانمها توجـه زیادی نکرده‌ام .

«کاسه‌شکن» های وحشی

نوشته عزت‌الله زنگنه

، قنداق بچه‌اش را با یك لچك و کهنه‌ی
بود روی کولش و گره لچك را انداخته
سلته»ی(۱) مخمل‌سرخ‌رنگش. نفسهای‌لطیف
ای پشت گردنش را می‌خاراند. بچه گاهی کـه
ی‌خارید آن‌را روی کولزن و به سطح نرم
سلته» می‌سایید توی راه مارپیچ تپه «الیاس»
د وسایه‌ی درختان سنجد. زن، ازبابت‌بوی
رای بچه‌اش نگران بود اما ایمان به‌امامزاده ته
قرص» نگهداشته بود. پایین، توی دره، رود
ه پرسروصدا وبارنك سبز ــ درست بـه رنك
های کنار مرداب ــ دل زمین را می‌شکافت و
صدای‌عبورآب‌جرینك‌جرینك «خلخلهای» (۲)
ایش‌مهره‌های‌سرخ‌وکبود روی«الخالق» (۳)
ه درهم‌شده‌بود وسکوت غروب رامی‌شکست
دپای«دارمراد» (٤) تاازآب چشمه‌ی « شفا»
ند که در حکم واکسن بـرای بچه هـای
، آن حوالی بود، وبه‌همین جهت سالهای
این «چوله» (٥) آب زیر سایه «دارمراد»
امامزاده «الیاس» زلال وآرام زیسته بود.
که سیلابها وبارانهای بهار قطره‌یی بـه‌آب
ده بود. زن از دور «داول» (٦) درخت
یادش افتاد که یك روز پـای «دارمـراد»
ست‌و زیر پارچه‌ی سبزی که چهار گوشه‌اش
ه بسته بـود خوابید. دم غـروب که بیدار
ش را برای چشمه تعریف کرد ودید توی
، برك سبز ومهره‌یی کبود وصاف افتاده.این
حالا به‌موهای جلو سربچه آویزان بود روی
اف و بی‌چروکش می‌لغزید. امروز صبح
، روی دیوار کاهگلی اتاق که زیر لایه‌یی
شکل» پنهان بود چهلمین خط را کشید با
ید آب روی سربچه ریخت واورا آورد که

طبق سنت مردمان آنجا ازآب چشمه‌ی «شفا» بـه او بخوراند. بچه می‌بایست توی « پنگول » (۷) راست مادرش زیر «دارمراد» و روبه امامزاده «الیاس» از آب چشمه بنوشد. زن توی سایه نشست « کلاغی » (۸) بزرك ورنك برنك ترمه‌یی راکه روی کلاه منجوق دوزش بسته بود از سر برداشت. بعد بانوك‌انگشتان شست و سبابه قلاب زیر «چناکه» (۹) را که مهره های کبود ازآن رد شده بود باز کرد. بچه را زیر بغل زد و سراو را به سوی چشمه خم کرد.زن« پنگول »دست راستش را مثل «چمچه» گود کـرد و وقتی بچه از دهنش صدای ملچ ملوچ ماهی آمـد « انگال» (۱۰) های طلای دست زن زیر آخرین تیغه‌های نور آفتاب برق زد ویك لحظه تـوی تخم چشم بچه تیغ کشید. بچه چشمش را بست وباز کرد ...

غروب داشت روی سربیشه چادر می‌کشید که زن آخرین پیچ «گدوك» تپه «الیاس» را گذشت و داخل « توله » (۱۱) راه مستقیم آبادی شد. باد برسر سبزه‌ها کشیده می‌شد و زمزمه‌های لالایی وارزن را توی گوش علفها می‌گفت و بوی حرفهای زن را با خود می‌برد، وزن‌باصدای لطیف‌روستایی‌اش دلتنگ دلتنگ می‌خواند:

ترانه کردی:

کرم ــ کرانی کـردیه
چن سال شووانی کردیه
شوتا شووکی نخفتیه
تا جور روسم هل کفتیه

ترجمه:

پسرم، جوانمردی کرده‌است
چندین سال چوپانی کرده است
شبها تا سحر در کوهها گشته و نخوابیده
تا مثل رستم برازنده شده است

●●●

ژاندارمها آخرین قوس کوه « شیرخان» را توی تاریکی و سینه خیز دور زدند وسایه را « گله به گله » دنبال کردند. به پاسگاه خبر داده بودند « مراد علی» امشب برای زیارت به امامزاده « الیاس» می‌رود و استوار « پلنگ » سرجوخه « کاکی» و دوسه تا ژاندارم دیگر را برداشته بود تا توی دل شب « مراد علی » ــ این رونده‌ی شبگرد ــ را که کسی حریفش نمی‌شد زیر رواق « الیاس » دستگیر کند واگر نشد خونش را روی سـنـگ قربانگاه امامـزاده بریزد. «مراد علی» زیر سایه‌ی«دارمراد» نشست. ماه‌کمرنگ از لای شاخ و برگ درخت روی او گرد نقره الك می‌کرد. مرد، به برفهای سپید قله‌ی « شاهو » نگاه کرد و سردش شد. لحظاتی گذشت که تاگاه درمغزش صدای انفجار بلند شد. سالها بود که این صدای‌لعنتی آرامشی برای او نگذاشته بود. از صدای انفجار به گذشته برگشت، به روزیکه لول«برنو» (۱۳) کمر شکن را به طرف مادرش گرفته بود و سئوال پیچش کرده بود و درباره‌ی پدرش از او پرسیده بود. «چطورمادرش‌بعدازبیست‌سال زناشوئی، از «خدامراد» حامله شده‌بود؟ چرا«خداداده»قبل‌از اینکه معجـزه «دارمراد» را ببیند مرده بود و «مراد علی » را ندیده بود؟» و سرانجام، صدای تیری که از لول «برنو» کمرشکن« آمده بود و واپسین نگاههای التماس آمیز «گلبانو» را به یاد آورد. « مرادعلی» کم‌کم روی علفهای پای چشمه شفا لکه های خون مادرش را به شکل « کاسه‌شکن » های سرخ و صورتی دید که با فشار باد می‌جمیدند و خاك را می‌بوسیدند. خاك خون آلودی که روزی..... قطره‌های گرم خون یك زن را نوشیده بودند واز آن روز بود که « مرادعلی » یاغی شد، واز آدمها گریخت تا زخم زبان‌شان را نشنود و نگاههای ملامتگرشان را نبیند، ومردم،

ی تاریك، شعله های آتشی را که در کوهستان
روخت می‌دیدند و گاه که نزدیك می‌شدزمزمه‌های
می‌شنیدند. مادران، شبها صدای دلگیر اورا در
کش کوهها می‌شنیدند و پدرها سرگذشت اورا
بهای طویل زمستان برای جوانهای ده می‌گفتند.
« مراد علی » شنیده بود که « دار مراد » به
دیگر از زنان عقیم آبادی مراد داده است. این
وسوسه‌اش کرده بود « مغاره»اش را ترك کرده
 آمده بود تا از « الیاس » کمك بگیرد. حالا
« برنو» توی دستش بود. فشنگی درشکم «برنو»
ت. کندهٔ هردو زانو را به زمین میخ کرد و
پنجه‌هایش توی چشمه دولاشد و سرکشید. از
ال کمرش دستمال ابریشمی بزرگش را در آورد
یلهای پرپشت وسیاهش را پاك کرد. توی نور
ب سایه‌هایی از بالای تپه به‌سویش دراز شدند.
ن، پوتین های میخدار ژاندارمها را شناخت.
اینکه ژاندارمها پائین بیایند خودش را سینه خیز
 به امامزاده سقف آنقدر کوتاه بود که او کمی
ایش را خم کرد. لول « برنو» را گذاشت لبه‌ی
ح پنجره و آنگاه صدای شلیك دل شب را شکافت
از ژاندارمها نشانه رفت استوار «پلنگ» فریاد
براناژار! براناژار! شکون نداره، به امامزاده
نداز. ».
سه روزه بود که آنها بادرندگی دور امامزاده
اس » نشسته بودند. دراین سه روز مراد علی دوتا
ندارمها را زخمی کرده بود. با بلوطهای خشکی
ی « کچلهٔ» (١٤) امامزاده بود سیر می‌شد. روز
عطش، چشمهایش را از کاسه بیرون کشیده بود.
مزاده بیرون آمد و فریادزد: من تسلیم شماهستم.
کاري نداشته باشید تا اشهدم را بگویم و کمی‌آب
م. آمد کنار چشمه «شفا». یکی از غنچه‌های

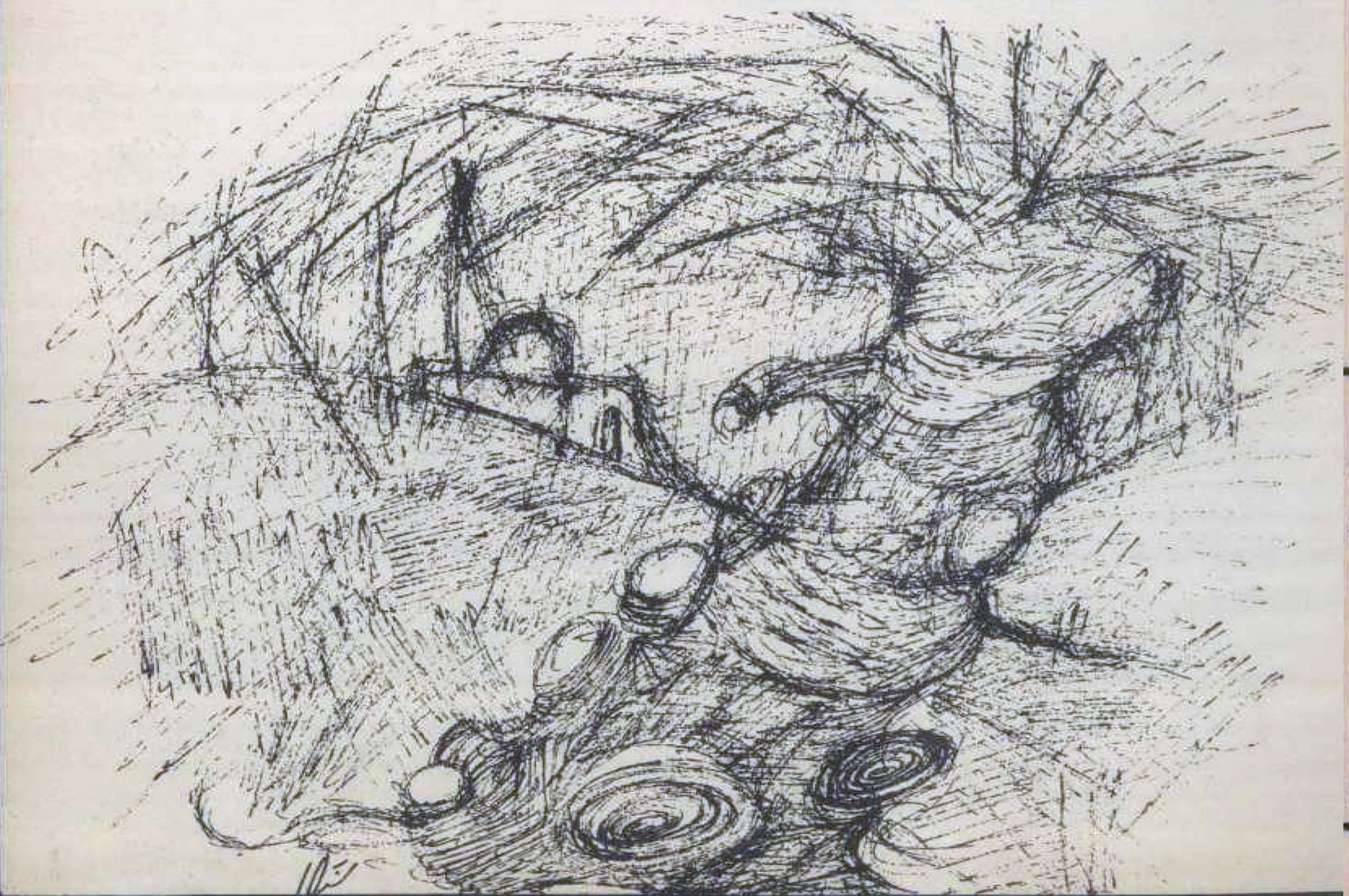
« کاسه شکن » را از بوته جدا کرد و نیت کرد: «اگر سرخ بود حق با من بوده و مادرم خیانت کرده خودم را تسلیم می‌کنم سرم پای‌دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود. واگر صورتی بود، داغم را به‌دل قانون می‌گذارم. وقتی داشت لایه‌های ترد وسبز کاسبرگها را کنار می‌زد استوار « پلنگ » صدا زد: زودباش « مرادعلی » تسلیم شو!

« مرادعلی » در پشت پرده‌یی از اشك، گلبرگهای صورتی را خیس خیس دید و صدای شلیکی که از « برنو» او بلند شد به همه چیز پایان داد، به صداهای انفجاری که مدام توی‌گوشش سوت می‌کشید، به تجسم التماسها و زاریهای مادرش، و به انتظار ژاندارمها که روی تپه دور تا دور اورا محاصره‌گرفته بودند.

حالا هرسال وقتی ایل شبانگاره برای چرا خوری به « شاهو » کوچ می‌کند. دامنـه‌ی تپه‌ی « الیاس » و پای چشمه‌ی « شفا» مثل مخمل سرخ و صورتی از « کاسه شکن » موج میزند. ورود خانه « سیروان » سرودی مرثیه‌وار در گوش دشت پیر زمزمه می‌کند، گوئی « گلبانو » دارد برای کودکش لالائی می‌خواند واز امامزاده برمی‌گردد. «دارمراد» دیگر آن شکوه و آراستگی قدیم را ندارد، شاخه‌هایش شکسته برگهایش ریخته و برنیامهایش پارچه هـای رنگارنگ در اهتزاز نیست و چون شوره‌زاری خشك که دوسه بوته خارخسك سبز در آن بروید. براندامش تنها یکی دو برگ با هراي باد می‌لرزد و پائیز کـه اولین سوز سرما وزید، آنها نیز زرد می‌شوند و سر برخاك می‌سایند. شاید « الیاس » باایل به «شاهو» کوچیده و همه چیز را با خود برده است.

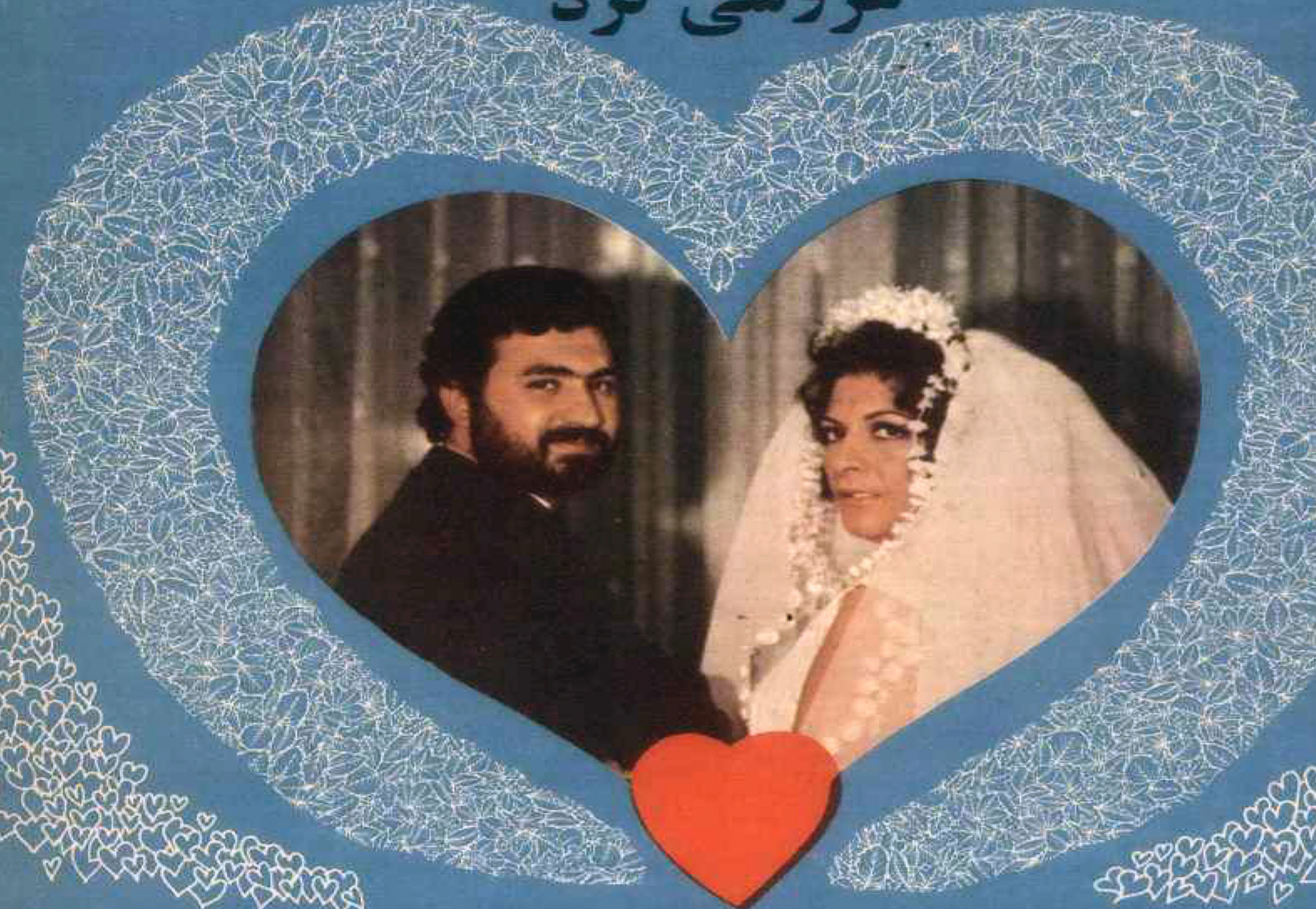
توضیح واژه‌ها واصطلاحات محلی

۱ ــ جلیقه زنانه روستائی
۲ ــ پابندهای زنانه که به پای می‌کنند وروی مچ‌پا می‌افتد مثل دستبند که بدست می‌آویزند
۳ ــ لباس روئی قنداق بچه
٤ ــ بمعنی درخت آرزو
٥ ــ باریکه آب
٦ ــ سیاهی و شبح
۷ ــ بمعنی پنجه و کف دست
۸ ــ دستمال رنگی سیاه و سفید و قرمز که به سر می‌بندند.
۹ ــ چانه
۱۰ ــ دست بند های زنانه که بدست می‌آویزند
۱۱ ــ راه باریك
۱۲ ــ نام کوهی است
۱۳ ــ نوعی تفنگ است
١٤ ــ کاسه چوبی



داغ ترین خبر هنری سال :

قمر خانم با دامادش عروسی کرد



نام تازه‌ای بنام

« پروین هرندی »

محصول ازدواج پروین ملکوتی (قمر خانم) با محسن هرندی (اوس کاظم) است









ـ شما خانم پروین ملکوتی حاضرید با آقای محسن زدواج کنید ؟

نوز جملهٔ « آقا » تمام نشده بود که پروین ملکوتی ای قمر خانمی خود گفت :

ـ بعله آقا : چرا اینقدر لفتش میدی ؟

تماشاگر ناآشنا به این مجلس ممکن بود تصور کند انم واوس کاظم مشغول ایفای نقش خویش در یکی های خانهٔ قمر خانم هستند . اما واقعیت جز این ین ملکوتی و محسن هرندی این بار از قالب نقش‌های لویزیونی خود خارج شده بودند و از این لحظه به بعد ترکی را در کنار یکدیگر آغاز می‌کردند .

نگامیکه شور و هلهلهٔ جمعیت خوابید محسن هرندی یرین اصفهانی خود گفت :

ـ چطونی داد و فریاد راه انداختین ؟ این « بعله » مالی بنجاه در صدی قضیه‌ست . تا من « بعله » قد سر نیمی‌گیرد ! به قولی معروف : « خونه‌ای بول و دیمبول ـ خونه‌ای دوماد هیچ‌خبری نیست » آقا الله که گویا یکی دو عقد دیگر را هم می‌خواست راه بیندازد و عجله‌ای برای رفتن داشت ، دنباله حرفش را گرفت :

ـ شما آقای محسن هرندی حاضرید با خانم پروین ملکوتی ازدواج کنید ؟

محسن هرندی جواب داد :

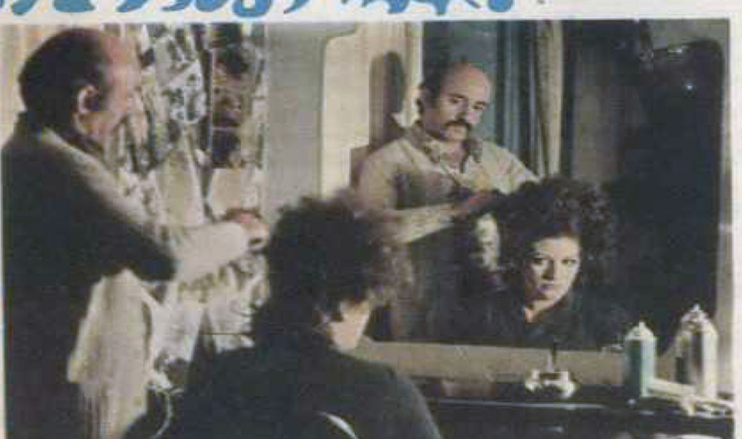
ـ اجازه بدین اول طی و طومو با این خانوم بوکونم ، بعد خدمتدون عرض می‌کونم .

بعد رو به پروین ملکوتی کرد و گفت :

ـ شوماخانومی پروینی ملکوتی حاضرید قول بدین که خونه‌ای منا با خونه‌ای قمرخانوم عوضی نگیرین آسری بیمن داد و فریاد نکونین ؟

پروین ملکوتی ، که با گفتن « بعله » تمام غرور قمر خانمی خود را زیر پا گذاشته بود ، هیچ توقع نداشت که محسن هرندی در این لحظه حساس چنین سئوالی از او بکند بدینجهت چند لحظه‌ای سکوت کرد تا بالاخره بنی احمد (بابا سیدعلی) بداد او رسید و به هرندی جواب داد :

ـ تو خیال می‌کنی که این قول در دعواهای خانوادگی تأثیری داره ؟ بعداً اگه داشته باشد . وقتی مردی زن گرفت یعنی قبول کرده که هر سازی زنش زد برقصه . حرف من



پرویز شمشاد آرایشگر عروس بود













ماجراهای جالب در حاشیه عروسی

امیر آقا میری (کارگردان فنی خانهٔ قمر خانم) در این عروسی برخوردی کاملا متفاوت با برخورد همیشگی خود داشت . زیرا همهٔ هنرپیشگان این سریال از آقامیری جز فریاد و اخم که موقع ضبط برنامه از خود نشان میدهد ندیده بودند . اما آنشب باهمه می‌گفت ومی‌خندید و چنان با بچه‌ها قاطی شده بود که بعید می‌نماید ازاین پس بتواند موقع ضبط برنامه حرفش را به کرسی بنشاند و با داد و فریادش هنر-پیشگان را بترساند .

بر عکس او محمدعلی کشاورز (کارگردان برنامه)گاهی فراموش می‌کرد که در یك مجلس عروسی حضور دارد ، چون هرچند دقیقه یکبار به عروس وداماد اخطار می‌کرد که جمله هایشان را با احساس بگویند و به اصطلاح خودش « به حرکات و گفته هایشان خون بدهند » اما وقتی با خندهٔ شدید حاضران روبرو می‌شد تازه موقعیت دستش می‌آمد . منتها بازهم ول‌کن قضیه نبود وادعا داشت که آدم اگر در حرکات و صحبتهای روزمره‌اش خون نداشته باشد ، در موقع اجرای نقش نیز نخواهد داشت .

شیده (معصومهٔ خانهٔ قمر خانم) با آنکه در این سریال نقش فقیرترین فرد خانه را بازی می‌کند ، آن شب پر زرق و برق ترین لباس را به تن داشت . گویا اجرای نقش معصومه باعث شده بود که همه جا اورا زنی فقیر و بیچاره بشناسند و لباسی‌که شب عروسی پوشیده بود دلیل قاطعی بود برای رد کردن این قضاوت عمومی .

گفتگوئی با عروس وداماد

هنگامی که شام آمد و حاضران سرشان گرم شد ، من محسن و پروین هرندی را به‌گوشه‌ای کشیدم ودربارهٔ سابقه آشنائی‌شان و مقدمات این عروسی سؤال کردم .

محسن به هیچوجه حاضر نبود کلمه‌ای دربارهٔ روابط پیش از ازدواجشان بگوید . اما پروین که به اندازهٔ او تودار نیست سر بسته گفت که ازدواج اولش اورا سعادتمند نکرد و او تصمیم داشت که ازدواج نکند . اما خصوصیاتی که در محسن می‌دید ، ورفتاری که محسن داشت ، چنان دوست داشتنی و متین بود که در عرض یك سال ونیم همکاری ، چون تیزاب در روحیهٔ او مؤثر افتاد و با آمد ورفت هائی‌که گاهی خارج‌از محل کار داشتند به‌این نتیجه‌رسیدند که‌توافقی عجیب باهم دارند و خواهند توانست زوج هنری خوشبختی را تشکیل دهند .

از محسن هرندی پرسیدم :

ـ داماد ریشدار هم نوبر است . چرا رٌیشت را نتراشیده‌ای ؟

دستی به ریش توپی و سیاهش کشید و با همان لهجهٔ اصفهانی گفت :

ـ براینکه اختیارم دست خودم نیس .

ـ لابد پروین طرفدار مکتب هیپی‌هاست واز مردهای ریشوخوشش می‌آید .

ـ این خوشش بیاد ؟ غلط می‌کوند ! من یه عمرس نماز وروزه‌ام ترك نشدس . حالا بیام هیپی بشم ؟ اینکه میگم اختیارم دسی خودم نیس علتش اینس که فردا میاد برنامه ضبط کونیم . این آقای کشاورزم رضایت نیمیدد که ماریش مصنوعی داشته باشیم .

ساعت به سه بعد از نیمه شب نزدیك می‌شد و عروس وداماد فوق‌العاده خسته به نظر می‌رسیدند . ضمن اینکه خداحافظی می‌کردم گفتم :

ـ انشاالله ماه عسل خوش بگذرد .

پروین هرندی دوبلور و هنر پیشه فعال ، آهی‌کشید و گفت :

ـ البته ماه عسل در مؤسسات دوبلاژ و بخصوص در دکور خانهٔ قمر خانم !

موقعی‌که بیرون می‌آمدم سبد گلی بزرگ وزیباکنار در آپارتمان دیدم ، محسن وپروین هردو گفتند :

ـ از جانب ما از روابط عمومی تلویزیون که باسبد گلشان خجالتمان دادند تشکر کن .

کن و سرسختی بی‌توقع نشون نده .

» که متحمل این شوخیها را نداشت گفت :

یها و آقایان توجه داشته باشند که مراسم عقد شوخی را بگذارند برای بعد .

ی که معتقدات ملعبی استواری دارد باایت‌ذکر رام گفت :

.

آقا » بود که رضایت نمی داد زیرا معتقد بود شوال و جواب نباید وقفه‌ای بیفتد . بنابراین کرار کرد ویك « بله» دیگر از هرندی گرفت و د را جاری کرد .

ای که عروس وداماد بر سران توافق قبلی د کلام‌الله مجید و سی‌هزار تومان وجه نقد بود واست عندالمطالبه از داماد وصول کند .

اسکندری که در سریال قمرخانم نقش آقاکمال د و تنها روشنفکر این خانه است به شوخی به هاد کرد که مهریه را بلافاصله وصول کند و با ییر اساسی در خانهٔ قمرخانم بپردازد .

شهود ازدواج

شهود این ازدواج محمد تقی اسمیلی و محمد آذری (نویسندگان خانهٔ قمر خانم) بودند وشهادتی که آنان دادند حاضران را به یاد ازدواجی انداخت که یك سال ونیم پیش در موسسه تماشا بین مهری رحمانی (بازیگر نقش مهین در خانهٔ قمر خانم) و منوچهر محجوبی (طراح این برنامه)صورت گرفت و شهود آن ازدواج نیز اسمیلی و آذری بودند .

اولین هدیه

معمول اینست که عروس وداماد ، فردای عروسی را بعنوان « پاتختی » یا بقول هرندی « بندر تخت » در خانه می‌مانند ودوستان و آشنایان ضمن دیدار ازآنها ، هدایائی تقدیمشان می‌کنند . اما جالب این بود که بلافاصله پس از آنکه عروس وداماد دفتر ازدواج را امضاء کردند ، زری پور زند که در خانهٔ قمرخانم نقش « اکرم » دختر قمرخانم و زن‌اوس کاظم را بازی می‌کند اولین هدیه را به عروس وداماد داد . پس از آنکه بسته‌بندی هدیه باز شد معلوم شد که یك دیگ زودپز است . اینجا بود که هرندی از جا بلند شد و ضمن آنکه دیگ زودپز را به شوخی پس می‌داد به زری پور زند گفت :

ـ حقا که تو همون اکرم خنگه‌ای . شش ماه طول کشیدس تا این منابخنس و یه تور انداختن ، تو حالا تازه براش دیگی زودپز آوردی ؟

و پروین ملکوتی که حس کرد سکوتش هرندی را میداندار مجلس کرده است ، اولین جملهٔ بعداز عقد را چنین شروع کرد :

ـ اوهو ، چه از خود راضی ، یك ساله که توامون منو بردی و ولم نمی‌کنی ، تازه من ترو بختم ؟

بنی‌احمد که گوشهٔ خلوتی گیرآورده و با خودش صفائی داشت ، ازاین فریاد جا خورد . جلو آمد و گفت :

ـ در این مورد ، من حق را به هرندی میدم ، محاله که اون نونسته باشه ترو بیزه ، چون تو ناپزترین زنی هستی که در عمرم دیدم . ضمنا پروین جان زیاد دور بر ندار ، شوهر به‌این آسونیها گیر نمیاد .

مهری رحمانی که آتشش برای بحث کردن تنداسته جلو بنی احمد درآمد و معترضانه گفت :

ـ شوهر گیر نمیاد ؟ توسر سنگ بزنی شوهر درمیاد . من با اینکه یك سال و نیمه شوهر کردم ، هنوز هم هفته‌ای یکی دوتا خواستگار برام پیدا میشه .

پروین ملکوتی (ازاین پس اورا پروین هرندی می‌نامیم) دید اختلافش با محسن باعث شده است که مهری رحمانی خواستگار های موهومش را به رخ جماعت بکشد . به‌این جهت گفت :

ـ تو دیگر نمیخواد قمپز درکنی ! .. مگه یادت رفته که خودت تون روز نوشته بودی ازدواج با محجوبی بزرگترین شانس زندگیت‌بوده وهر روز صبح‌بندکفشُشو می‌بندی ؟

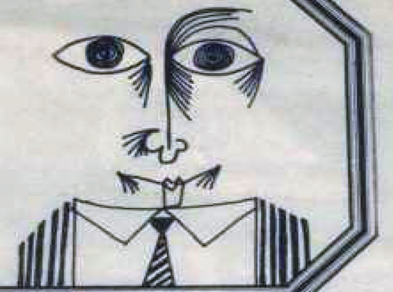
در شماره پیشین خواندید :

لودویك برای انجام ماموریتی به زادگاهش می‌آید . در هتل اطاق می‌گیرد اما چون این اطاق‌برای پذیرائی مناسب نیست به‌دوست‌قدیمی‌اش کوستکا مراجعه می‌کند و باهم به آپارتمان او می‌روند و لودویك از او می‌خواهد که آپارتمانش را برای فردا بعدازظهر در اختیار وی بگذارد . . .

شوخی

۲

داستان از :
میلان کوندرا
(Milan Kundra)
ترجمه‌ی :
منوچهر محجوبی



یدانم که تو روی زمین خداادم زحمتکش‌وبردباری ست نداری چیزی درباره خرابکاری بشنوی ، خدا نیستم . ضمنا این را هم بخاطر داشته باش، های خدا دیوار های واقعی میساختند ، مشکل های ما میتوانست صدمه‌ای به این دیوار ها ه جای دیوار ، آنچه در اطراف خود میبینیم پرده ست ، و خراب کردن پرده عدالت محض است .

ر جالی بودیم که دفعه پیش ، حدود نه سال پیش هم جدا شده بودیم ، اگرچه بحث ما بود ، اما درست آن بخوبی آگاه بودیم و نیازی به تکرار داشتیم . آنچه نیازمند تکرار آن بودیم این بود ی نشده بودیم . و مثل همیشه متفاوت بودیم و تفاوت زیاد بود که کوستکا را پیش من عزیز ادارم میکرد که این بحث را دوست داشته باشم ، نواست به طرزی سطحی روشن کند که من کیستم میکنم . بنابراین برای اینکه شکی در وجود من جواب داد :

تو به نظر فشنگ می‌آید . اما بگو ببینم : اگر ت داری ، چطور با اطمینان میتوانی بگوئی که یوار باز میشناسی ؟ هیچ شك نکرده‌ای که خطای تمسخر تو مبتنی بر خطای باصره خود تو باشد ؟ اه باشی چه ؟ اگر آنهائی را که خراب میکنی قعی باشند چه ؟ ارزش ناشناخته و خطای بعد همیت تلقی میشوند ، و چیزی ساده‌تر از این ی دو را بجای یکدیگر بگیری .

ینکه دست در جیب داشتم و با کلید ها بازی راه کوستکا تا بیمارستان قدم زدم ، خوشحال وستی قدیمی باشم ، حتی در این موقع که ضمن ن سنگلاخ جدید می‌بایستی به حرفهای او درباره ی افکارش گوش بدهم . البته میدانست که ما تمام طول شب را با هم خواهیم بود ، بدینجهت سیر صحبت را از فلسفه بافی به سوی امور این ید ، و بمن قوت قلب داد که تافرداشب‌ساعت هفت ست و از هفت ببعد بایستی در آپارتمان منتظرش کلید اضافی نداشت) و در بارهٔ احتیاجات دیگرم دستی به صورتم کشیدم و چون ریشم رانتراشیده سراغ آرایشگاه را گرفتم ، کوستکا گفت :

ست . الان ترتیبش را میدهم که یك اصلاح ی .

ه او استقبال کردم و خود را به او سپردم تا ی کوچك ببرد . این آرایشگاه سه صندلی گردان برابر سه آینه قد کشیده بودند ، و دو تای آنها ه سرها را جلو داده بودند و صورتشان را کف ده بود اشغال کرده بودند . دو زن با روپوش وی آنها خم شده بودند . کوستکا یکی از آنها را زی در گوشش گفت ، زن تیغش را با پارچه‌ای ه‌طرف عقب دکان سربرگرداند و چیزی گفت ، وپوش سفید از پستو بیرون آمد ، و درحالیکه ستکا صحبت کرده بود مرا به نشستن روی‌صندلی سکرد ، دختر به مشتری رها شده پرداخت . با

کوستکا دست دادم و خدا حافظی کردم ، روی صندلی نشستم ، سرم را روی پشتی صندلی گذاشتم و به تماشای سقف سفید لکه دار دکان پرداختم . از آینه پرهیز کردم ، چون بعد از آن سالها هنوز از دیدن چهره‌ام در آینه وحشت داشتم

حتی هنگامی که انگشتهای آرایشگر را روی گردنم حس کردم و متوجه شدم که دارد پارچه سفیدی روی یقه پیرهنم میکشد ، هنوز به سقف نگاه میکردم . بعداز من فاصله گرفت و تا مدتی فقط صدای کشیدن تیغ بر روی چرم تیغ تیز کنی به گوشم میخورد ، حال آنکه من همانطور در سکون لذت‌بخش و سرشار از بی تفاوتی موافقت آمیز فرو رفته بودم کمی بعد ، انگشتانی را روی صورتم حس کردم ، انگشتانی مرطوب و لغزنده که گرم روی پوست صورتم میمالید ، و برایم عجیب و مضحك میامد که زن ناشناسی ، که من هم برای او ناشناس بودم ، چنین با محبت مرا نوازش کند . سپس آن زن صابون را با فرچه به صورتم مالید ، حالتی به من دست داد کـه گوئی دیگر در آنجا ننشـسته بودم ، بلکه حس کردم در لکه های سفیدی که به آنها خیره بودم فرو رفته‌ام . تصور کردم ـ چون فکر من حتی در موقع استراحت هم دست از بازی برنمیدارد ـ که قربانی بی سلاحی هستم و سرنوشتم بسته به مرحمت این زنی است که اکنون به تیز کردن تیغش پرداخته است و باتوجه به اینکه بدنم در فضا مستحیل میشد و تنها تماس انگشتان او را بر پوست صورتم حس میکردم ، آسان بود که تصور کنم دستهایش عاشقانه سر مراتکه داشته است . زیروبالایش میکند و به آن عشق میورزد چنانکه گوئی چز در سرم در بقیه بدنم چیز جالبی نمیبیند ، و تیغ تیزش روی میز پهلوئی منتظر است تا این تصور جدائی بین تن و سر را واقعیت بخشد .

این تصور باشنیدن صدای پای زن پایان یافت ، بدون شك تیغ را در دست داشت و بسوی من میامد . دوباره بخود گفتم (چون فکرم بازی خود را از سر گرفته بود) باید ببینم این زن ، این جلاد با محبتی که سر مرا در کف خواهد داشت ، چه‌شکلی‌است . نگاهم را از سقف کندم و به آینه افکندم و با اولین نگاه متوجه شدم که این تصور سرگرم کنندهٔ من به حقیقتی عجیب تبدیل شده است : بنظرم آمد که این زن را ، که اکنون روی من خم شده بود ، می‌شناسم .

بایك دست نرمه گوش مرا گرفته بود و با دست دیگر صابون را از صورت من میتراشید ، به او خیره شدم . پس‌از این نگاه دقیق ، حس کردم که این بار ، بر خلاف چند لحظه پیش ، واقعا درحال مستحیل شدن و معلق ماندن در فضا هستم . سپس روی روشوئی خم شد و دو انگشتی کف صابون را از لبه تیغ جدا کرد ، بعد راست شد و مودبانه صندلی را چرخاند . یك لحظه نگاهمان به یکدیگر افتاد و بار دیگر حس کردم که خود اوست . بطور مسلم چهره‌اش تفاوت داشت ، ولی این چهره متعلق به خواهر بزرگترش بوده افسرده و بی طراوت بود ، اما پانزده سال از آخرین ملاقاتمان میگذشت . آن زمان چهره واقعی خودش را داشت ، امـا خوشبختانه اکنون هم در این چهره دو روزنه بود که همان چشمان قدیمی او از این روزنه ها بار دیگر مرا مینگریستند ، و درست همانهائی که به خاطر داشتم .

بار دیگر این بی‌گیری مختل شد . مشتری تازه‌ای وارد دکان شد ، پشت سر من نشست تا نوبتش برسد ، و شروع به صحبت درباره تابستان خوبی که داشتیم کرد و استخری که بیرون شهر در حال ساختمان بود . زنی که مرا اصلاح میکرد به او پاسخ داد . توجهم را بیشتر به لحن صدایش معطوف کردم تا به محتوای سخنش . و حس کردم که این آن صدائی نیست که من میشناختم ، صدائی بود عاری از لطافت، بی‌پروا ، بی‌علاقه ، و روی هم خشن صدای یك غریبه .

اکنون به شستن صورت من پرداخته بود پنجه‌اش را چنان به صورت من میفشرد که بار دیگر ، بر خلاف صدایش ، باورم شد که این خود اوست ، چون پس‌از پانزده سال بار دیگر دستش را بر صورتم حس میکردم ، و در تصورم بود که با دل سوزی مشغول نوازش صورت من است ، چون بکلی فراموش کرده بودم که او مشغول نوازش ، بلکه مشغول شستو شو است . ضمنا صدای غریبه‌اش به حرفهای مشتری پرگو پاسخ میداد ، اما من نمی‌خواستم این صدا را باور کنم ، دلخواهم باور دستهایش بود . برای آنکه او را از طریق دستانش بشناسم ، کوشیدم تا با مطالعه شفقت این دستها بفهمم که اوست یا او نیست .

سپس حوله‌ای برداشت و صورتم را خشك کرد . مرد پرگو داشت به یکی از لطیفه‌هاش که خودش گفته بود با صدای بلند میخندید ، و متوجه شدم که زن نمی‌خندد ، شاید دیگر به حرفهای او گوش نمیداد . این سکوت آزارم داد ـ ثابت میکرد که مرا شناخته و آشفته شده است . تصمیم گرفتم به مجرد برخاستن از روی صندلی چیزی به‌او بگویم . پارچه سفید را از دور گردنم باز کرد . ایستادم که اسکناس پنج کرونی از جیب بغلم در آوردم . منتظر ماندم تا نگاهمان بار دیگر تلاقی کند که بتوانم‌به‌اسم‌بخوانمش(مشتری بعدی همچنان مشغول پرگوئی بود) ، اما او سرش را با بی‌علاقگی به سوئی دیگر گرداند و پنج کرونی را چنان چابك و بی‌پروا از من گرفت که ناگهان خود را مردی دیوانه حس کردم که از اشتباه باصره‌اش رنج میبرد . و محملی برای گفتگو نیافتم .

دکان را غریبانه ترك کردم . آنچه میدانستم این بود که چیزی نمیدانم و آنقدر گیج و مبهوتم که از بازشناختن‌چهره‌ای که روزگاری صمیمانه دوست میداشتم عاجزم .

البته راه یافتن به حقیقت دشوار نبود . با عجله به هتل‌رفتم.در راه‌دوست‌زمان‌کودکیم‌یاروسلاو Jaroslav را دیدم ،که‌دردسته‌موزیك‌محلی‌ویلن‌میزد،امااز‌نگاهش گریختم ، چون از موزیك آزار دهنده‌اش فراری بودم ـ به کوستکا تلفن کردم . هنوز در بیمارستان بود .

ـ آن آرایشگری که مرا به دستش سپردی ، ممکن نیست که اسمش لوسی سیتکووا Lucie Setkova باشد ؟

کوستکا جواب داد :

حالا اسمش چیز دیگری است ، اما خودش است . از کجا میشناسیش ؟

پاسخ دادم :

ـ مال سالها پیش است .

حتی برای خوردن ناهار هم نرفتم ، تا غروب بیرون از هتل بودم ، و به قدم زدن پرداختم .

تاتمام

پاوه، شهری از سنگ، در دل تپه‌های سبز



مقصد پاوه بود و هدف فیلمبرداری از زندگی وسماع دراویش قادری ، گروهی که به پاوه می‌رفت احمد شاملو ، تهیه کننده و کارگردان فیلم ، حسابی ، فیلمبردار ، نیازی دستیار فیلمبردار ، وفاداری ، صدابردار و عزت‌الله زنگنه زاده و اشنای محل و راهنمای گروه بود .

فیلم زیر عنوان « پاوه ، شهری از سنگ در دل تپه های سبز » تهیه شد . آنچه حاصل آمد زیبا بود و نیمی از زیبایی فیلم مدیون گفتاری بود که شاملو بر آن نوشته بود . اینجا علاوه بر گفتار فیلم پاوه ، سفرنامه‌یی را می‌خوانید که عزت‌الله زنگنه در اختیار ما گذاشته است ، نوشته‌ی او نیز شرحی است زنده و جالب از آمیزش کار و تجربه و زندگی که غالبا امتیاز بزرگ چنین سفرهایی به شمار می‌آید .

...ه : احمد شاملو

...جا ، ریشه همه چیزی به سنگ می‌رسد :
... غیرت عاشقانه مردی که عشق ، دهانش را به
... گشوده است .ـ
...حتی که برگ هایش به سرخوشی در گذرگاه
... کوهستان می‌جنبد ، ـ
...وار خانه های خاموش ، که درونشان سرشار
...و رازی ناگشودنی‌ست . ـ
...اموشی صریح آسمان ، ـ
...اموشی عبوس و راز دار زمین ، ـ
...حتی ریشه آبی که از چشمه سارهای پر برکت
... . . .

***

...د می‌نماید که پاوه ، در لغت جائی ،در کتابی
... کهن ، به معنی سنگ آمده باشد . اما در این
... افتاده مرز های غربی که میان تپه های سبز
...ار های کم پشت تنگ پنهان است ، ریشه همه
...ه سنگ می‌رسد . ـ و در دل سنگ ، همه‌چیز ،
...نگین و منتظر می‌گذرد .

پنداری ، زندگی ، نه در کوچه ها و خانه ها ، نه در آفتاب روشن و بی‌شیله پیله روز ، ـ که جائی دیگر ، در نهانگاهی تاریک و اسرار آمیز درگذر است . و در پس پشت این آرامش و خاموشی چیزی هست ، که قناعت و فقدان تحرک را توجیه می‌کند .

این‌جا ، زندگی را به چشم نمی‌توان دید . مشاهده زندگی ، در این شهر سنگی ، نیازمند بصیرتی‌ست .

زیبائی چشمگیر ظاهر و ، زرق‌و برق دنیا دارانه، در این دیار ، چیزی بیگانه است . . . این‌جا ، مشاهده زندگی را ، چشم درون می‌باید .

***

چیزی ، از درون زندگی را جوینده است .

چنین است که زندگی ، در جلوه مادی خویش ، به بنائی دمدمی ، موقت‌وناستوار می‌ماند . ـ

چنین است که،حتی شادی و نشاط ، رنگی متصنعانه دارد . ـ رنگی تیره و رودرزوال .

چنین است که رقص . این ستایش کبر آمیز زیبائی های اندام آدمی،حتی ،قالبی‌پوك و بی‌محتواست. کلامی‌ست که از مفهوم خود عاری شده است . حرکتی از سر بی‌میلی ، که هرچه بیشتر بزکش کنند ،فرسودگی جانش بیشتر جلوه می‌کند .

پا می‌کوبند و دست می‌افشانند ، اما نه از آن‌روی که این ، نیاز جسم و جان ایشان است ، بل‌بدان خاطر که ، این نیز سنتی‌ست . خسته از پاکشیدن در راههای طولانی اعصار و قرون . ـ رسمی‌ست مرده ، که تنها قالب تشریفاتی آن به جای مانده است .

***

زندگی تابدان حدنیازمندتلاش است ، که نیازهای تخته بندتن ، زنجیر گردن جان نشود . و اسباب معیشت آنقدر باید ، که کار فروتنی به فرومایگی نکشد .

آئین درویشان قادری این است . ـ و این است آنچه خاموشی سرسنگین و تفکر انگیز پاوه را توجیه می‌کند .

این‌جا ریشه همه‌چیزی به سنگ می‌رسد . ـطبیعت و انسان ، با اندیشه و کارش ، با عشق و زندگیش ، باکار و مرگش .

سنگ ، ایمان اینان است .

...شته‌ی عزت‌الله زنگنه

... فیلمبرداری از دراویش و باقی قضایا

...ویش کوه « ویس » ، هنگام عبادت چنان از خود بیخود ...ه ما را بیگانه پنداشتند و با فریاد های « المنکر ، ...» به ما حمله کردند .

آفتاب روی کوههای سربلند غرب سرازیر ... ما روی نقطه‌ی اوج گردنه‌ی « شمشیر » (۱) ... آفتاب را نگاه می‌کنیم که چوپانان ایل ...اره» (۲) با چوبدست‌هایشان دو راهی «پاوه» ...وانرود» را که بالای گردنه‌ی « پلنگانه »است ...یك منحنی انحرافی به چپ به ما یاد می‌دهند . ...ن » (لقبی که سالها پیش به احمد شاملو داده ...رو می‌کند به راننده ومی‌گوید : شیب آرام‌کوه ...ردایره بزن که زودتر برسیم . به صورتش نگاه ... از آن حالت عارفانه و تسلیم که در خانه ، ...نگاهش بود اثری نیست جایش را تیزی و ... نگاه یك عقاب که در پی شکار است گرفته . ...ر » تلویزیون ملی سنگلاخ کوه را له له‌زنان و ... صدایی که از پرتاب سنگ های زیر لاستیك ...خیزد شیار می‌زند و جلو می‌رود . به پشت نگاه ... گلهای زرد و سپید « بابونه» و « شقایق » ...رخ وحشی را دو خط موازی له کرده است . ...خصوصی هوای کوهستان را انباشته است . ...ی » ، فیلمبردار دوربین هارا دودستی چسبیده ... توی دست اندازها آنها را بغل می‌کند . ردیف ...ن « کرگدن » وراننده نشسته‌ام . سنگینی دست ...ا روی شانه‌ام حس می‌کنم . سرود سیر سیرکها ...را تاریکتر کرده است . گردنه‌ی جوانرود هنوز ...ت و شکوه دوران یاغیگریهای این قوم را که ...م زیر آتش خمپاره آرام گرفتند دارد . سریك ...ریکه آبی که از کوه توی جاده نشست کرده ، ...ید جاده را مثل سفیداب حمام خیسانده است . ...نشار روی پدال گاز بیشتر می‌شود زوزه‌ی‌موتور ...رفتن افزایش می‌یابد . مثل یك دسته زائر که ...انه ضریحی را چسبیده باشند همه دور تا دور ...ا چسبیده‌ییم .

حالا کنار جاده ایستاده‌ییم و جیب چارستون ... و لای فرو کرده و گوش خوابانده است . هوا ...شده « کرگدن » قیافه‌ی خنده دار ودر عین ...ت آوری گرفته . سایش لاستیك روی لایه‌های ...ین ، به سروریش گل‌سفید پاشیده . رو می‌کنم ...اداری» ، صدا بردار ، ومی‌گویم وقتش است که ...ت » را بیاری بطلبی » و می‌زنیم زیر خنده که ...استی‌شروع‌میکندبه‌خواندن نماز« یتااهورائی » ...قعیت را می سنجم و توی دلم احساس ناامنی ... چراکه اینجاروزگاری‌حکومت خان خانی بود ... صدها سر می‌کندند ومعارضی هم نبود . از ته ...دایی مثل برخورد دهانه‌ی تیز یك تبر باتنه‌ی ... و کهنسال یك درخت به گوش می‌رسد و توی ...ا ، صداهایی مثل خواندن مار ، زلق زولوق ...و چند سیر سیرك سمج سکوت را شکسته‌اند . ...ی » ، کمك فیلمبردار ، بغلش را از سنگ پر ...ست و من با چنگ رویه‌ی نرم گل ولای راکنار ... و زیر چرخ را به سمت جلو سنگ می‌چینم . ... چند سیاهی دارند دامنه‌ی کوه را به جانب ما ...کنند که نور چراغ همراه باحرکت جیپ جاده ...ن می‌کند . دمدمای سحر به « جوانرود » ... . نشسته‌ییم روی نیمکتهای چوبی که از ...اق نشده‌ی درختان بلوط جنگلی درست ...د . قهوه‌چی یك دور چای گرم ـ از آن ... قاچاق اعلا ـ می‌دهد و بعد اشرافی‌ترین ...سکن یعنی نیمرو و ماست کردی چرب شش ...د هر شش نفر را می‌چپانند توی یك هلفدانی ...تاق خواب قهوه‌خانه . صبح به پوست تنم دست ...مثل سیمهای بافته شده‌ی کباب پز روی ذغال ... شده و به شکل مربعهای کوچك ورم کرده است شاملو رو می‌کند به قهوه‌چی که : « سگها نگذاشتند بخوابیم » واو میگوید :

« قربان ، آخر اینها «شوگرد» هستند ! »

و شاملو کتابچه‌اش را در می‌آورد و توی آن حرف «شین» را یادداشت می‌کند : «شوگرد» به فتح ش و گاف و سکون بقیه حروف . و من می‌گویم : جلوش بنویسید : پاسبان ـ گزمه ـ شبگرد .

* * *

اگر کسی اوایل شب به «پاوه» (٤) برسد روی اولین پیچ گردنه‌ی « شمشیر » در قلب یك کوه سربلند و عظیم و در مسافتی قریب به سه چهار کیلومتر متابلش سوسوی چراغهایی را می‌بیند که مثل کرم شبتاب بر کمر کش کوه میدرخشند وبه قول مردمان آن دیار «وریج وریج» (٥) می کنند و تو همینطور که نگاه می کنی می‌توانی نگاهت را از فراز دره‌یی طویل و پوشیده از درختان تناور توت و گردو عبور دهی . حالا درست در انحراف اولین پیچ « شمشیر » داریم دور می‌زنیم ؛ اما از چراغها خبری نیست و چراغ کبیر کهکشان در آسمان لطیف بامداد می‌درخشید و یخ‌آبهای ریز روی گیاهان را برگونه‌ی خاك می‌چکاند . در پاوه به دیدار فرماندار می‌رویم و به قول فرنگ رفته‌ها پروژه‌ی سفرمان را پیاده می کنیم یا بقولی سفره‌ی نان سفر میگشاییم تا نیاز خویش با حاکم در میان نهیم ـ که او خود شیفته این بساط است . «کرگدن» ظهر هوس « دیزی » می کند و ما هم بی‌متل نیستیم . زیر سایه درختان تنومند گردو « بوربایی » از آن قهوه‌خانه به نشستن می‌خواندمان .

ناهار که تماشد . پشتش یکی‌دوچای‌بستیم وراهی مسافرخانه‌یی شدیم . شب را باید در «پاوه»می‌ماندیم تا فردا به زیارت حضرات دراویش برویم . توی اتاق بغل دستی بچه‌هادارند سروکول هم‌می‌پرند« کرگدن» در خوابی عمیق است . صدایی که مرا تقریبا با فریاد می‌خواند ، ادامه‌ی شعری را در ذهن مانع می‌شود . یکی‌از بچه‌ها ، در حالیکه زیر انگشت سبابه‌اش چیزی را توی کف دست گرفته ، هراسان به اتاق می‌آمد . « کرگدن » از خواب می‌برد و بتماشای حرکت صبورانه آن موجود مشغول میشویم ، هنوز زمانی نیاسوده من به فرماندار تلفن می‌زنم و بچه‌ها خرت و پرت را به دست و دوش و شانه می گیرند و سراشیبی کوه را به طرف فرمانداری هن هن کنان طی می کنیم . فرماندار مثل شیرهای پشت قفس ، دارد پشت دیوار خوابگاه دختران دانشسرای عشایری قدم می‌زند ، چرا که هنگام تشکیل این موسسه به عشایر قول داده است از دختران آنها شخصا مواظبت کند ، و آنان نیز فرزندانشان را به صفای درویش مسلکانه‌ی فرماندار سپرده‌اند . چیزی طول نمی کشد که دکوراسیون اتاق حکومتی به هم می‌خورد و تبدیل می‌شود به یك اتاق خواب با شش تختخواب و رختخوابهای عالی که البته به او مربوط نیست . چرا که دیدیم رختخوابها را از خانه‌ی خلق‌الله به عاریت آوردند . دور میز کنار هم نشسته‌ییم من در فکر شام هستم که سابقه‌ی پاوه را دارم ؛ بعد از غروب آفتاب حتی یك مغازه هم باز نیست . بچه‌ها که همیشه ساندویچ سوسیس و آبجو بشکه دم دستشان بوده دلخورند و من رسولی را با یادداشتی ضمن توضیح چند و چون کار روانه‌ی خانه‌ی دوستی می کنم و همه به انتظار می‌نشینیم که حامل برمیگردد با سطلی دوغ و ظرفی ماست و یك بغل نان « ساجی » گرم و پنیر . من و « کرگدن » نگاهمان بیشتر به کاسه ماست است تا غذای های دیگر

نیمه های شب شاملو بیدارم می کند . می‌پرسم اتفاقی افتاده ؟ می گوید کسی دارد از ته راهرو باسوت یك مارش ملایم می‌نوازد . خیالهای گوناگون در من پدیدار می‌شود ته راهرو گوش می‌خوابانم و دنبال صدا می گردم . باد در لوله‌ی سیفون مستراح که زیرش خالی و به سمت بیابان است آرام آرام می‌دمد و صفیری‌سوت مانند در فضا پراکنده می کند .« کرگدن» غش‌غش می‌خندد و به رختخواب برمی‌گردیم .

« پاوه » درست مثل تخته سنگی‌میماند که ته دره‌یی افتاده باشد و بدین جهت طلوع خورشید بر بامهای سنگی شهر ساعت بین ۱۰ و ۱۱صبح است چراکه حصار کوهها آنقدر بلند است که تا قبل از این ساعتها کسی خورشید را نمی‌بیند . تا آفتاب کاملا روی شهر پهن شود از خانه های سنگچین و کوچه های سنگفرش فیلم گرفته‌ییم .

***

از دامنه‌ی کوه «روانسر » (٦) سه‌چهار نقطه آب می‌جوشد و روان می‌شود . این کوه روزگاری سنگرگاه « سردار رشید » (۷) بزرگ خاندان اردلان بود که پس‌از شش هفت ماه جنگیدن سرانجام تسلیم دولت شد . سراب « روانسر » در بستری از ریگهای ریز و صاف پهن و گسترده است . گویی آب در این نقطه آرام و بی‌حرکت است و از سد به بعد با شیبی تند و صدایی غرنده سینه دشت را می‌شکافد و می‌رود . این رودخانه که اینك « قره‌سو » (۸) نام گرفته به‌علت ارتفاع زیاد زمینهای زراعتی و عمق بستر آب قریب ۲۰ فرسنگ بی مصرف می‌رود و فقط درپاره‌یی نقاط روی آن موتور آبی کار گذاشته‌اند ودهقانان کناره‌های رود زمینهای پربرکت اما تشنه‌شان را با آن سیراب می‌کنند من روز های زیادی از عمرم را در یکی از روستا های کنار این رودخانه گذرانده‌ام و همیشه فکر کرده‌ام اگر با طرحی حساب شده ، ممکن بود که این آب را در شیار های شخم زده‌ی این دشت حاصلخیز جاری کرد ، زندگی و چهره‌ی کلی این روستا ها کاملا دگرگون می‌شد ، اما افسوس که خاکهای تشنه بالا مثل مارگزیده‌یی تشنه به خود می‌پیچند ودر زیر ، « قره‌سو » مثل اژدهایی سیاه درهم می‌لولد وولوله‌کنان به سوی کرمانشاه در حرکت‌است . داریم از باریکه‌ی راه بین کوه و سراب ، دامنه را به سوی سرچشمه‌ی اصلی طی می کنیم که سنگی زیر پای شاملو را خالی می کند و او در آب می‌افتد . پای راستش سخت صدمه دیده و لباسهایش به کلی خیس شده است. دست راستش را روی شانه‌ام فشار می‌دهد و لنگ لنگان کنار نهر می‌رود و شلوارش را در آب پاك می کند و من لب گزیدنهایش را از درد می‌بینم . نشسته‌ییم که لباسهایش خشك شود . باد موهای‌سپیدش را درهمریخته و صورتش حالت گریستن دارد .

بعدازظهر در بخشداری جل و پلاس پهن می کنیم و « نادر » همکلاسی قدیمم که بخشدار « روانسر » است به گرمی از بچه ها و کاروان ما پذیرائی می کند . ما « پاوه » را به دنبال دراویش به سوی «روانسر» پشت‌سر گذاشته‌ییم ، که از پاوه حرکت کرده بودند به‌جانب « ویس » (۹) زیارتگاه بزرگ اهل تسنن . دیدیم آنها روانسر را هم پشت سر نهاده‌اند و شب قبل از آنجا رفته‌اند . آمده‌ییم به سراب وداریم غروب را روی موجهای ریز آب از بالای پل روانسر نگاه می کنیم .

***

جیپ ، آخرین پیچ جاده را بالا می‌آید و جلو قهوه‌خانه‌ی « شاهگدار » (۱۰) پیاده می‌شویم . این قهوه‌خانه در دامنه‌ی کوه «ویس » قرار دارد و زائران « ویس » شب قبل خودرا به دامنه‌ی این کوه می‌رسانند. دسته‌یی به آبادیهای اطراف کوه و منزل اقوام و دوستانشان می‌روند ، عده‌ی کمی هم در قهوه خانه « شاهگدار » شب را بیتوته می‌کنند . که سحر گاه خود را به رواق زیارتگاه « ویس » برسانند . از قهوه‌چی می‌پرسم که دراویش بالا رفته‌اند یا نه و او می گوید همه در آبادی « آهنگران » (۱۱) هستند . فاصله‌ی ما تا « آهنگران » به آن اندازه است که آدمهای اطراف ده و دود غلیظ دودکشها را آشکارا می‌بینیم . برای آنکه قصد خود را با شیخ بزرگ درمیان نهیم و اجازتی بخواهیم شاملو و من ، با راننده به «آهنگران» می‌رویم و بچه ها گرد راه از تن می‌تکانند و به چای خوردن در قهوه خانه می‌نشینند . هرسه‌نفر پشت سرهم وارد اتاق می‌شویم . آن بالا شیخ « نصرالدین » (۱۲) پیشوای دراویش نقشبندیه که پیری وارسته است‌دوزانو

بقیه در صفحه ٤٧

برنامه‌های هفتگی تلویزیون ملی ایران

و

تلویزیون‌های آموزشی و امریکا

و

رادیو ایران



آخرش ما برنامه‌های عید تلویزیون را ندیدیم .

بالاخره پس از کشمکش فراوان توانستم مادربچه‌ها را راضی کنم که از خر شیطان پائین بیاید و فکر رفتن به مسافرت ایام عید را از سرش بیرون کند .

اما از شما چه پنهان ، رضایت مادر بچه‌ها آنقدرها هم ساده به دست نیامد . طرف راضی شد موضوع مسافرت را فعلا فراموش کند ، ولی از مخلص که هنوز برای خرید کفش و جوراب بچه‌ها معطل مانده بودم ، یك تلویزیون می‌خواست .

چاره‌ای نبود . میبایستی بیك شکلی قائله را خاتمه داد و بهر ترتیبی که شده برای ایام عید اهل منزل یك تلویزیون تهیه کرد .

مختصر پس‌اندازی را که در سال گذشته کرده بودم برداشتم و همراه یك قالیچه قدیمی که از پدرم به ارث برایم مانده بود روانه بانك رهنی شدم .

فکر می‌کردم پیش قسط یك تلویزیون را جورکرده‌ام و بنابراین به‌طرف فروشگاه « خوش قول » روانه شدم مغازه تلویزیون فروشی نگو ، صحرای محشر بگو . مردم از سروکول هم بالا میرفتند ، وهرکس سعی میکرد به هر کلکی که شده جنس مورد نظرش را انتخاب کند واز آن جهنم خلاص شود.

هرچه انتظار کشیدم ، بلکه کسی بسراغم بیاید فایده نداشت . بالاخره خودم جلو رفتم . گردنم را کج‌کردم و گفتم :

ببخشید آقا من میخواهم یك تلویزیون بخرم .

گفت : خیلی معذرت میخواهم . من متصدی قسمت تلویزیون نیستم . آهای پسر آقا راهنمایی کن .

در حسابداری فکر میکردم که دیگر کارم تمام شده و تا چند لحظه دیگر صاحب تلویزیون خواهم شد پول پیش قسط را مقابل آقای حسابدار گذاشتم تا بلکه به طمع آن مرا زودتر با تلویزیون تازه‌ام راهی منزل کند ، حسابدار عینك ذره‌بینیش را جابجا کرد . مدتی بمن خیره شد و پس‌از اینکه خوب برانداز کرد گفت : بفرمائید بنشینید .

ــ اسم ؟
ــ تماشاچی
ــ شغل ؟
ــ کارمند دولت
ــ سابقه کار ؟
ــ ۲۵ سال
ــ متاهلید ؟
ــ بله

تعدادخانواده ــ ۷ نفر ــ زن ــ مادر خودم ــ مادرزنم ــ حقوق ماهیانه ؟

ــ . . . . .

ــ آیا مدارك لازم را برای خرید تلویزیون قسطی تهیه کرده‌اید ؟

بله ، بفرمائید یك ورقه مهر وامضاء شده از کارگزینی اداره ، یك معرفی نامه از یکی از کسبه‌های معتبر محل ، ده سفته پشت نویسی شده ، عدم سوء سابقه ، ورقه خاتمه خدمت سربازی و شش قطعه عکس به انضمام یك بسرگ رونوشت شناسنامه .

آقای حسابدار پس از اینکه چندین بار اوراق را بدقت بازبینی کردبا تبسمی مصنوعی گفت انشاالله مبارکاست ۵۰ تومان هم برای حمل آن تا منزل .

گفتم : چرا پنجاه‌تومان ؟ من‌ومنی‌کرد و گفت : عرض کنم ... ۳۰ تومان برای وسیله نقلیه ۱۰ تومان برای باربری و۱۰ تومان هم عیدی بچه‌ها . برای اینکه هرچه زودتر ازاین جهنم خودم‌را خلاص کنم گفتم : البته ، البته .

به‌این ترتیب باسلام و صلوات فراوان تلویزیون را روانه منزل کردم . در دلم قند آب میکردند که پس از سالها توانسته بودم با خرید یك تلویزیون خلق‌الله اهل منزل را خوشحال کنم تلویزیون را پس از دو ساعت مشاوره بااهل خانه درگوشه‌ای مستقر کردیم که متوجه شدم ای داد وبی‌داد آنتن برایش نگرفته‌ام .

دوباره روانه فروشگاه شدم فروشنده قیافه غم‌انگیزی بخود گرفت و گفت : والله ، آقا چند لحظه دیر تشریف آوردید . همین الان پیش پای شما آخرین آنتنم را فروختم .

گفتم : پس تکلیف من چه میشود ؟ گفت : ناراحت نباشید کارخانه قول داده حتما تا پیش از عید تعدادی آنتن برای ما بفرستد . مطمئن باشید که اولیش را بشما خواهم داد

گفتم : آقاجان دو روز بیشتر به عید نمانده جواب زن و بچه را چطور بدهم ؟ صدایش را بلند کرد و گفت : آقا ما که گناه نکردیم که بشما یك تلویزیون قسطی فروختیم . روز بعد با صدای زنگ در از جا پریدم و به‌امید اینکه آنتن را برای نصب فرستاده‌اند . به طرف در خانه دویدم . درمقابل در جوانی گفت : آقا آمده‌ام آنتن شمارا نصب کنم .

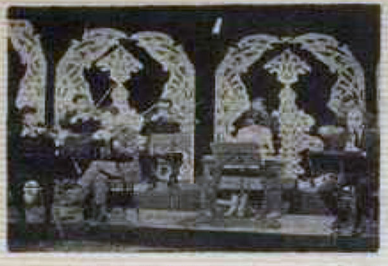
گفتم : ولی تا این لحظه‌هنوز آنتنی برای‌ما نیاورده‌اند که شما آنرا نصب کنید . ممکن است خواهش کنم بعداز ظهر برگردید ؟

سرم فریاد زد : آقا مگه نوکر شخصی منزل شما نیستم . باشد برای بعداز سیزده . دستپاچه شدم و التماس کنان گفتم : عزیزمن دستم بدامنت . عصبانی نشو من‌که گناهی ندارم . بمن قول داده بودند که امروز آنتن را بیاورند راهش را گرفت و همچنانکه دور می‌شد گفت : این دیگر به من مربوط نیست .

عقربه های ساعت نزدیك شدن تحویل سال نو را نشان می‌دادند . چشمهای من به در حیاط دوخته شده بود وزنم به حالت قهر خودش را در آشپزخانه محبوس کرده بود. بچه‌ها هرکدام‌گوشه‌ای‌کزکرده وبه‌صفحه‌بدون‌تصویر تلویزیون خیره شده بودند عید شد و ما بی‌تلویزیون ماندیم . روز بعد آنتن را آوردند . خودم بنائی کردم و آنرا کار گذاشتم ولی چشمتان روز بد نبیند که پس از آن همه انتظار وقتی تصویر ظاهر شد ، از صدا خبری نبود . دیگر معطل نشدم تلویزیون‌را برداشتم و رفتم که آنرا بسر فروشنده خوش انصاف بکوبم و دق دلم را خالی کنم . مرتب چیزهائی را که میبایستی به‌او بگویم زیر لب زمزمه میکردم که مبادا یکی از آنها را فراموش کنم . به در مغازه که رسیدم پاهایم از حرکت ماند و همانجا وا رفتم پشت شیشه مغازه روی یك تکه مقوا با خط خوانا نوشته بودند : بمناسبت فرا رسیدن نوروز باستانی ازاین تاریخ بمدت یك هفته فروشگاه تعطیل است .

برنامه های تلویزیون ملی ایران
برنامه اول (تهران ـ همدان)

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰



ارکستر موسیقی ایرانی تلویزیون ملی ایران

پنجشنبه

۱۷٫۳۰ ــ کودکان
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
در این ساعت ، خلاصه خبر های ایران و جهان پخش می‌شود .
۱۸٫۱۰ ــ کتاب و نوجوانان
۱۸٫۳۰ ــ توسن
۱۹٫۰۰ ــ دامبی و پسر
۱۹٫۳۰ ــ نغمه ها : ابتدا خانم پرتو با ترانه‌ای برنامه را شروع می کند ، سپس چند قطعه رقص و آواز اجرا می‌شود . ژاکلین دختر ویگن همراه با فریدون فرخزاد چند ترانه میخواند و آنگاه رقص مدرن چهار نفره توسط دوپسر و دو دختر اجرا می‌شود . در پایان فریبرز و طلیعه هریك قطعه آوازی میخوانند .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫۴۵ ــ داستان خانواده
۲۱٫۰۰ ــ قرعه کشی ــ موسیقی ایرانی
در این قسمت از برنامه خوانندگان : سیمین غانم ــ مرجان عقیلی ــ سوگل ــ سعیده و زیبا بترتیب ترانه های: وعده شیرین گل یادگاری ــ هم‌آشیان ــ افسونگر ــ انتظار تو و گل ستاره رااجرا می کنند
۲۱٫۳۰ ــ مسابقه چهره ها
درمسابقه چهره های این هفته چند نفر از صف خوار و بار فروش شرکت دارند .
۲۲٫۰۰ ــ فیلم سینمائی : گنجهای سی‌یرومادره
در این فیلم همفری بوگارت و والتر هوستون شرکت دارند.
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت ، رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم خبری کوتاه پخش می‌شود .

جمعه

۱۱٫۳۰ ــ کارگاه موسیقی
۱۲٫۰۰ ــ کارتون ــ باگزبانی
۱۲٫۳۰ ــ رنگارنگ
۱۳٫۰۰ ــ فیلم سینمائی : از من فرارمکن باشرکت ارول‌فلین ــ آی‌حولوهینو
۱۴٫۳۰ ــ سرزمین عجایب
۱۵٫۳۰ ــ رویداد های ایران و جهان
دراین ساعت مهمترین رویداد های ایران و جهان در هفته گذشته همراه بافیلمهای خبری پخش می‌شود .
۱۶٫۰۰ ــ فوتبال
مسابقه فوتبال این ساعت بازی جالبی است بین تیمهای ولورهمپتن وبلك‌پولز .
۱۷٫۳۰ ــ راه آهن
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
خلاصه‌ای ازخبر های کوتاه‌ایران وجهان در این ساعت پخش می‌شود .
۱۸٫۱۰ ــ وارنته
در این برنامه هنرمندان جنوب مجموعه‌ای از برنامه های ساز و آواز ــ رقص ــ ترانه های مختلف محلی را اجرا خواهند کرد . این برنامه شامل برنامه کابارههای آبادان و خرمشهر خواهد بود .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫۴۵ ــ موسیقی
۲۱٫۰۰ ــ پهلوانان : این بار دربرنامه پهلوانان ، شاهد تبعیض میان انسانها خواهیم بود و می‌بینیم که چگونه یك قهرمان سیاه پوست را باهمه قدرت و زورمندی‌اش به زورخانه راه نمی‌دهند . زمان اجرای این قسمت از برنامه نیز دوران قاجاریه است .
۲۲٫۰۰ ــ اختاپوس
دراین برنامه که ویژه سیزده تهیه شده است شاهد ماجرا ها و وقایعی هستیم که روز سیزده برای اعضای انجمن اختاپوس پیش‌میآید . اعضاء انجمن پس از یك پراکندگی و انشعاب روز سیزده برحسب اتفاق بهم میرسند ودوباره گردهم جمع می‌شوند .
۲۳٫۰۰ ــ موسیقی ایرانی
ترانه های : راز و نیاز ــ عطر پونه ــ نقش آرزو ــ رویای طلائی و جلوه عشق بترتیب از خوانندگان : نوشین عقیلی ــ سوگل ــ سعیده ــ جوهری وسیمین‌غانم پخش میشود .

شنبه

۱۷٫۳۰ ــ تدریس زبان انگلیسی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
۱۸٫۱۰ ــ کودکان
در این قسمت ابتدا کارتون راف‌وردی پخش می‌شود و سپس برنامه زیر گنبد کبود را می‌بینید .
۱۸٫۳۰ ــ در جهان ما
در این ساعت از برنامه دنباله بررسی و گزارش ویژگیهای قومی ــ آداب و سنن و مسائل جغرافیائی وتاریخی سرزمینهای مختلف جهان پخش خواهد شد .
۱۹٫۰۰ ــ مجلة نگاه
در مجله نگاه این هفته مسائل مختلفی‌مثل مشکلات ترافیك وپارکومتر ــ مراقبت از پوست دست ــ دو نکته مهم درباره تمیز کردن واطوی کراوات ــ فیلمی از پدیده‌های زندگی مدرن آشنائی با طرز کار یخچال و دو آهنگ جالب پخش خواهد شد .
۱۹٫۳۰ ــ فیلم سینمائی : آرزوهای از دست رفته به‌کارگردانی موریس کازانوو .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫۴۵ ــ ترانه های ایرانی
۲۱٫۰۰ ــ خانه قمرخانم
شصت ودومین برنامه سریال خانه قمر خانم در این ساعت پخش می‌شود . این بار اوستاکاظم مورد غضب واقع می‌شود و قمر خانم عزم کرده است اورا ازخانه بیرون کند اما اوستا کاظم زرنگتر از آنست که قمرخانم فکر کرده زیرا در خانه قمر خانم ، بست می‌نشیند ووقایعی پیش می‌آید به راستی دیدنی . این هفته شخصیت تازه‌ای وارد خانه قمر خانم می‌شود
۲۱٫۳۰ ــ فیلم سینمائی « هاوائی »
سومین قسمت ازفیلم هاوائی در این‌ساعت پخش می‌شود بازیگران این فیلم عبارتند از : جك لرد وجیمز ملك‌آرتور
۲۲٫۳۰ ــ چهره ایران
در این برنامه شما باچهره شهر آذربایجان آشنا میشوید .



...زیکی) و سیروس ...تر) در برنامه‌اختاپوس



... در صحنه‌ای از برنامه ... کار استوار



فریدون فرح‌اندوز مجری مسابقه تلاش



خانم ژاله کاظمی گوینده و مجری برنامه شما و تلویزیون



خیاط‌باشی در نقش مهندس بیلی در برنامه خارج از محدوده

...دریس زبان آلمانی
...خبار
...های ایران و جهان
...کودکان
...ما وشما » نامه‌های ارسالی ...ح و بآنها پاسخ داده میشود ...مه این ساعت بحث درباره ...مه کودکان است .
...ارنته شش هشتم
...ران زمین
...اعت ایران زمین اختصاص ...های ملی » دارد که استاد ... آنرا اجرا میکنند در این ...ی مدارك و ابیات موجود ، ...ایش شاهنامه معلوم می‌شود. ...دصفا ابیات‌مربوط به‌شاعران ... در شاهنامه بنام فردوسی ... و مشخص میکنند .
...ور دنیا
...های پی‌یر وباب .
...خبار
...مهم ایران و جهان همراه با ...کوتاه خبری .
...یلم روکامبول
... است بنام « کنت دوکری ـ ... ثروت هنگفتی از زنش به ...ت . این ثروت سرانجام ...زندان کنت چگونه‌ازآن بر ...شوند ماجرائی است که در ...هد آن خواهید بود .
...جایزه
...هر آفتاب
...ای جدید
...وسیقی فرهنگ و هنر
...رتین چرل‌وت

دوشنبه

۱۷٫۳۰ ــ تدریس زبان انگلیسی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه باچند فیلم کوتاه خبری .
۱۸٫۱۰ ــ کودکان
دربرنامه « چکار کنم » بچه‌ها باچوب تابلوهائی با طرحهای گوناگون‌میسازند.
۱۸٫۳۰ ــ دانش
شامل چند خبر از کشفهای علمی و تحقیقاتی در باره مبارزه با بیماریها .
۱۹٫۰۰ ــ دکتر کیلدر
هانا یك زن ژاپنی که حامله است بیمارستان مراجعه میکند . این زن‌نگران است که جنینش تحت تاثیر تشعشات اتمی انفجارات ناکازاکی قرار گرفته باشد و تلف شود . زن جوان موقع وضع حمل میمیرد و بچه‌اش زنده میماند .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
رویدادهای مهم ایران وجهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۰٫۴۵ ــ موسیقی ایرانی
۲۱٫۰۰ ــ سرزمینهای سبز
۲۱٫۳۰ ــ چشم انداز
۲۲٫۰۰ ــ آژیر
۲۲٫۳۰ ــ روزها وروزنامه‌ها

سه‌شنبه

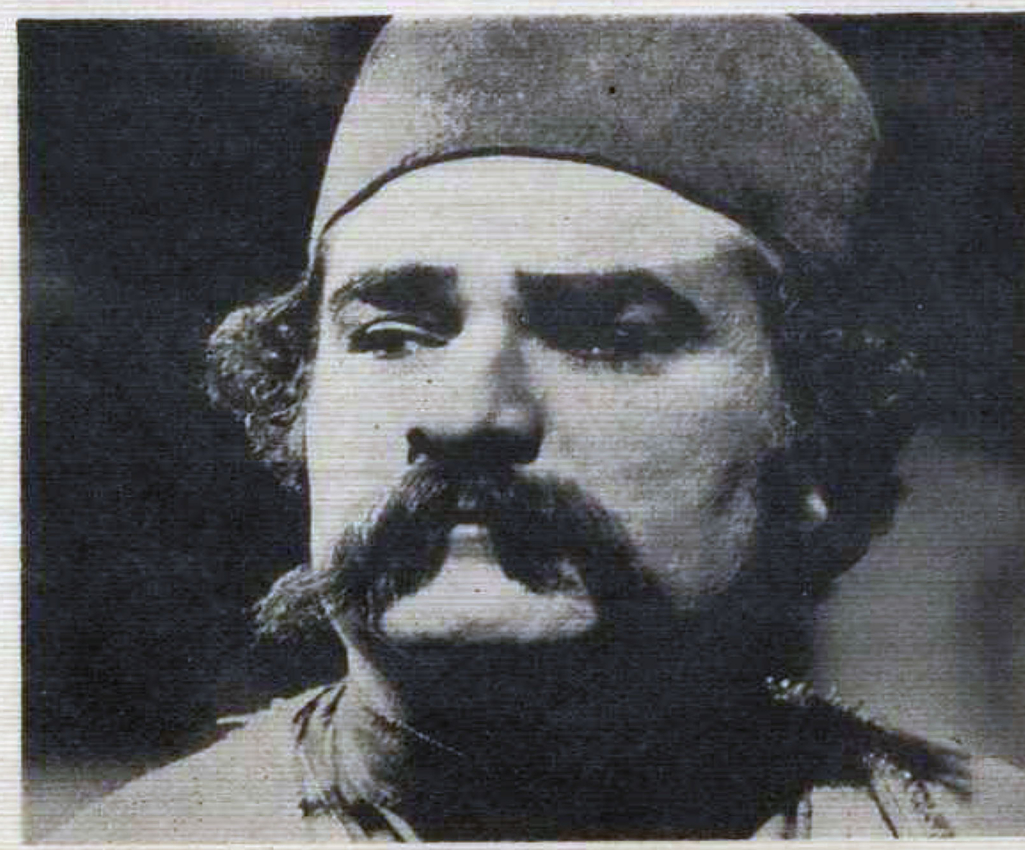
۱۶٫۰۰ ــ آموزش روستائی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
خلاصه خبر های ایران و جهان
۱۸٫۱۰ ــ وارنته غربی
۱۸٫۳۰ ــ آقا خرسه
نام فیلم این ساعت « دلاوران » است . طی یك سلسله ماجراها مارك باعث‌می‌شود که دوستش به صداقت او ایمان آورده از ریاکاری و فریب دوری کند .
۱۹٫۰۰ ــ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹٫۳۰ ــ مسابقه هما
در این برنامه مسابقه به مرحله نیمه نهائی میرسد و برای رسیدن به مرحله نهائی ادامه می‌یابد .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری
۲۰٫۴۵ ــ سرکار استوار
عنوان برنامه این ساعت « توطئه »است. اعضای یك باند تبهکار حسابدار یك شرکت را تلفنی تهدید می کنند که زنو بچه اورا گروگان گرفته‌اند وبا دریافت شصت هزارتومان آزادشان خواهند کرد. سرانجام تبهکاران چه می کنند وحسابدار چه تصمیم می‌گیرد ، مطلبی است که « توطئه » به آن پاسخ می‌گوید .
۲۱٫۳۰ ــ فیلم سینمائی : تا ابدیت کسی زنده نیست .
با شرکت : جان گار فیلد ــ جرالدین فتیر جرالد ــ و والتر برنارد

چهارشنبه

۱۷٫۳۰ ــ تدریس زبان انگلیسی
۱۸٫۰۰ ــ اخبار
گزارشهائی کوتاه از خلاصه خبرهای مهم ایران و جهان .
۱۸٫۱۰ ــ کودکان
ابتدا برنامه باهم کتاب بخوانیم پخش می‌شود که‌شامل بررسی کتابهای کودکان وپس از آن « قصه ، قصه » داستان ملانصرالدین و پسرش که در برگیرنده ماجراهای شیرین و جالبی‌است .
۱۸٫۳۰ ــ کارتون باگزبانی
دنباله داستان خرگوش بازیگوش
۱۹٫۰۰ ــ مسابقه تلاش
۱۹٫۴۵ ــ ترانه های ایرانی
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری
۲۰٫۴۵ ــ الو ، گگ : فیلم صامت فرانسوی
۲۱٫۰۰ ــ خارج از محدوده
خیاط باشی ، مهندس بیلی معروف مدرسه‌ای باز کرده است که کیفیت کار آنرا در برنامه این ساعت می‌بینیم . در این برنامه موضوع کار مدارس ملی بررسی می‌شود و مواردی از آن مورد انتقاد قرار می‌گیرد . قسمتی دیگرازاین برنامه سیر و نگرشی است در کارکفاشان و مساله کفش وکفش فروشی . همراه با این برنامه چند آهنگ ضربی جالب و آهنگ هفته پخش می‌شود .
۲۱٫۳۰ ــ روزهای زندگی
سوزی برای جولی می‌گوید که علاقه‌ای بدیدار پدر ومادر دیوید ندارد . ازسوی دیگر دیوید به سوزی اطلاع می‌دهد که قرار است بدیدار پدر ومادرش بروند . سرانجام‌چه پیش خواهدآمد ؟ این‌جوابی است‌که دراین‌ساعت ازبرنامه به‌تماشائیان دوستدار این فیلم داده می‌شود .
۲۲٫۳۰ ــ هفت شهر عشق



(داش یالکی)
(داروغه)
ای از سریال
ش یالکی



س افهمی
پهلوان نایب

برنامه‌های تلویزیون ملی ایران
برنامه دوم (تهران)

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۹٫۳۰ ــ ورزش
۲۰٫۰۰ ــ اخبار (مشترک)
۲۰٫۳۰ ــ در این ساعت رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری پخش می‌شود .
۲۱٫۰۰ ــ برادران کارامازوف
۲۱٫۳۰ ــ بی بی چه میدانست ؟
۲۲٫۳۰ ــ ذهن و زبان
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
شرح وقایع و رویداد های مهم ایران و جهان همراه با فیلمهای کوتاه خبری .

جمعه

تا ساعت بیست بمناسبت برنامه ویژه سیزده برنامه های اول و دوم یکسان پخش خواهد شد و از ساعت بیست ببعد جدول برنامه دوم بشرح ذیل است :
۲۰٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری پخش خواهد شد .
۲۱٫۰۰ ــ خیابان منحوس (قسمت دوم)
۲۲٫۰۰ ــ اختاپوس (مشترک با برنامه شبکه)
۲۳٫۰۰ ــ موسیقی ایرانی
ترانه های راز و نیاز ــ عطربونه ــ نقش آرزو ــ رویای طلائی و جلوه عشق بترتیب از خوانندگان : نوشین عقیلی ــ سوگل ــ سیمین جوهری‌وسیمین‌غانم پخش می‌شود .

شنبه

۱۹٫۳۰ ــ موسیقی ایرانی
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۱٫۰۰ ــ هنر های تجسمی
۲۱٫۳۰ ــ فیلم سینمائی : عملیات در آتلانتیک شمالی با شرکت همفری‌بوگارت ریموند می‌سی .
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت از برنامه رویداد های مهم ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری پخش می‌شود .

یکشنبه

۱۹٫۳۰ ــ کانون خانواده
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۱٫۰۰ ــ داش یالکی (مشترک با برنامه شبکه)
۲۲٫۰۰ ــ موسیقی کلاسیک
۲۲٫۳۰ ــ اسرار شهر بزرگ
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

دوشنبه

۱۹٫۳۰ ــ ادبیات جهان
شامل آثاری از مولانا جلال‌الدین و چند شعر کوتاه از شاعران اروپا و آمریکا .
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .
۲۱٫۰۰ ــ مسابقه جایزه بزرگ(مشتر با شبکه)
مسابقه اینهفته بین تیمهای دانش آموزان دبیرستان شهناز پهلوی و دبیرستان رازی برگزار میشود .
۲۱٫۳۰ ــ موسیقی ایرانی
۲۲٫۰۰ ــ داستانهای‌جاوید ادب پارسی (مشترک با شبکه)
آخرین قسمت از داستان لیلی و مجنون .
۲۳٫۰۰ ــ فانوس خیال
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
در این ساعت از برنامه مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری پخش خواهد شد .

سه‌شنبه

۱۹٫۳۰ ــ موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
مهمترین رویداد ها و وقایع ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری .
۲۱٫۰۰ ــ جولیا
۲۱٫۳۰ ــ دانش
۲۲٫۰۰ ــ فیلم ویژه
۲۳٫۰۰ ــ ایران زمین (مشترک‌باشبکه)
مطالبی پیرامون‌آداب‌و سنن، آثارتاریخی و مسائل مختلف قومی آذربایجان .
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

چهارشنبه

۱۹٫۳۰ ــ جهان حیوانات
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۱٫۰۰ ــ سیمای شجاعان
۲۲٫۰۰ ــ موسیقی اصیل ایرانی
۲۲٫۳۰ ــ جنگ هفته ــ بما بگوئید
در این برنامه فیلمی است‌ازنمایشگاه آشتیانی ، که نمایشگاه در گالری هنر جدید از آثار هنرمندان‌خارجی‌و ایرانی، مصاحبه‌ای با آقای جاودانی در تالار مجلس شورایملی و خبری مربوط بـه عکاسی ترکیبی بنی‌احمد .
۲۳٫۰۰ ــ نگاهی به گذشته
۲۳٫۱۵ ــ کاوش (مشترک با شبکه)
شامل برنامه حفاری و بحث پیرامون آثار باستانی برای تحقیق در تمدن‌های ادوار
۲۳٫۳۰ ــ اخبار
خبر ها و رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

برنامه‌های
تلویزیون ملی ایران

برنامه شبکه

(اصفهان - شیراز - آبادان - خرمشهر)

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

... مطابق برنامه اول)
...ودکان
...خبار
...تاب و نوجوانان
...وسن
...امی و پسر
...مه ها
...خبار
...داستان خانواده
...وسیقی ایرانی ـ قرعه کشی
...سابقه چهره‌ها
...یلم سینمائی : گنجهای
...پروماده



... از برنامه داش پالکی

جمعه

(شرح برنامه مطابق برنامه اول)
۱۱٫۳۰ ـ کارگاه موسیقی
۱۲٫۰۰ ـ باگربانی
۱۲٫۳۰ ـ رنگارنگ
۱۳٫۰۰ ـ فیلم سینمائی : از من فرارمکن
۱۴٫۳۰ ـ سرزمین عجایب
۱۵٫۳۰ ـ رویداد های ایران و جهان
۱۶٫۰۰ ـ فوتبال ـ ترانه
۱۷٫۳۰ ـ راه آهن
۱۸٫۰۰ ـ اخبار
۱۸٫۱۰ ـ واریته
۱۹٫۰۰ ـ راهبه پرنده
۱۹٫۳۰ ـ مسابقه صندوق شانس
۲۰٫۰۰ ـ اخبار
۲۰٫۴۵ ـ موسیقی
۲۱٫۰۰ ـ پهلوانان
۲۲٫۰۰ ـ اختاپوس

شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مطابق برنامه اول پخش می‌شود واز ساعت ۲۱٫۳۰ بعد بدین شرح است :
۲۱٫۳۰ ـ پیتون پلیس
۲۲٫۱۵ ـ واریته
۲۲٫۳۰ ـ چهرهٔ ایران
۲۳٫۰۰ ـ واریته
۲۳٫۳۰ ـ اخبار

یکشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مطابق برنامه اول است واز ساعت ۲۱ بعد بدین ترتیب پخش می‌شود :
۲۱٫۰۰ ـ داش پالکی
ملیحه بانگاه کردن به گردن‌بند جواهری که رضی به او داده بیاد مادرش می‌افتد . از سوی دیگر میرزا بعادت دیرینه خود مشغول دسیسه سازی علیه شخصیت های نیکوکار قصه است . توطئه قتل آقا جالبترین مطلب این برنامه است .
۲۲٫۰۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۲٫۳۰ ـ اسرارشهر بزرگ
۲۳٫۳۰ ـ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .

دوشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مطابق برنامه‌اول است واز ساعت ۲۱ بعد بدینترتیب پخش می‌شود :
۲۱٫۰۰ ـ مسابقه جایزه بزرگ
مسابقه بین دانش آموزان دبیرستان شهناز پهلوی و دبیرستان رازی برگزارمیشود .
۲۱٫۳۰ ـ چشم‌انداز
۲۲٫۰۰ ـ داستانهای جاوید ادب‌پارسی
آخرین قسمت از داستان لیلی و مجنون
۲۳٫۰۰ ـ فانوس خیال
۲۳٫۳۰ ـ اخبار
رویداد های مهم ایران و جهان و چند فیلم کوتاه خبری .

سه‌شنبه

برنامه تا ساعت ۲۳ مطابق برنامه اول‌است واز این ساعت بعد بدین ترتیب پخش میشود :
۲۳٫۰۰ ـ ایران زمین
شامل مطالبی پیرامون آداب و سنن ، آثار تاریخی و مسائل مختلف قومی در سرزمین آذربایجان
۲۳٫۳۰ ـ اخبار
مهمترین وقایع و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم خبری .

چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مطابق‌برنامه اول پخش می‌شود واز ساعت ۲۱٫۳۰ بعد بدین ترتیب است :
۲۱٫۳۰ ـ پیتون پلیس
۲۲٫۳۰ ـ هفت شهر عشق
شرح حالی از سیف‌الدین باخرزی از عرفای نامدار ایران که شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری ، همراه با نغمات دلنشین ارکستر ساز های ایرانی بسرپرستی اکبر محسنی . در این برنامه رضوی و زیبا دوبیتی هایی‌دردستگاه اصفهان میخوانند.
۲۳٫۰۰ ـ نگاهی به گذشته
۲۳٫۱۵ ـ کاوش
شامل برنامه حفاری وبحث پیرامون آثار باستانی برای تحقیق در تمدنهای ادوار مختلف تاریخی است .
۲۲٫۳۰ ـ اخبار
مهمترین وقایع‌و رویداد های ایران و جهان همراه با چند فیلم کوتاه خبری .



خانم سوسن جبل عاملی مجری برنامه رنگارنگ

برنامه‌های
تلویزیون ملی ایران

مراکز : تبریز ـ رشت ـ رضائیه ـ کرمانشاه و بندرعباس

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

مرکز تبریز

...لاید و موزیك
...لام شاهنشاهی و اعلام برنامه
...رزمین عجایب
...وسیقی محلی
...چه شما خواسته‌اید
...وند
...شروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
...یلم سینمائی

جمعه

۱۷/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۸/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸/۰۲ بازی بازی
۱۸/۳۰ واریته ، تلاش یا مسابقه فوتبال
۱۹/۳۰ دختر شاه پریان
۲۰/۰۰ اختاپوس
۲۰/۳۰ اخبار محلی‌همراه‌با رویداد های‌هفته
۲۱/۰۰ بیقرار

شنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ کودکان (مضحك قلمی و داستانهای تاریخی)
۱۹/۳۰ فیلم حقیقت
۲۰/۰۰ موسیقی محلی
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه‌با فیلم های‌خبری
۲۱/۰۰ فیلم غرب وحشی

یکشنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ نوجوانان (مسابقه چهره‌های‌درخشان)
۱۹/۳۰ فیلم داستان سفر
۲۰/۰۰ ایران زمین
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
۲۱/۰۰ فیلم آخرین مهلت

دوشنبه

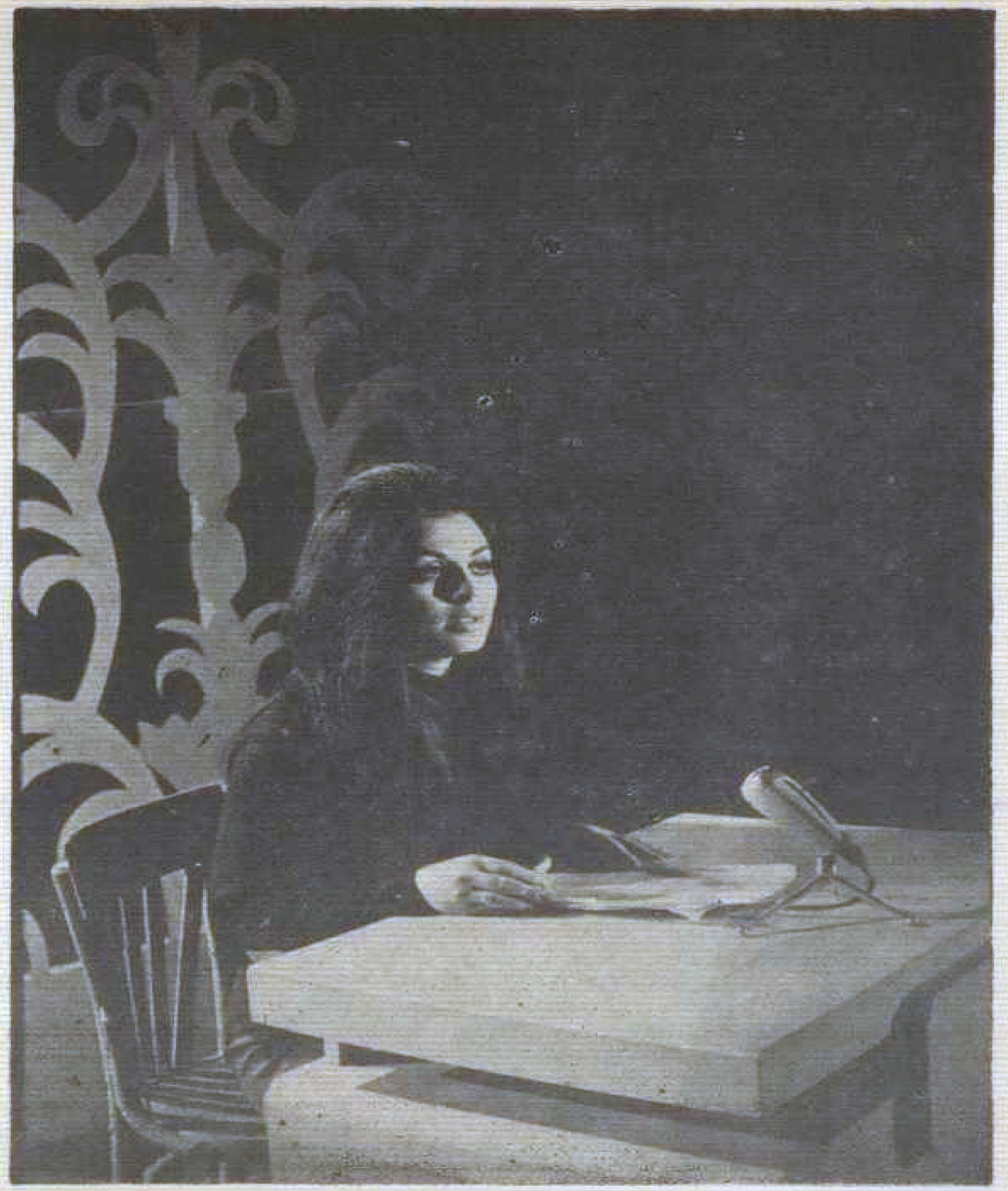
۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ جادوی علم
۱۹/۳۰ زنگوله ها
۲۰/۰۰ فیلم ستارگان
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلم‌های‌خبری
۲۱/۰۰ هفت‌شهر عشق
۲۱/۳۰ فیلم گی‌دوموپاسان

سه‌شنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ موسیقی و برنامه کودك
۱۹/۳۰ جولیا
۲۰/۰۰ سرکارآستوار
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
۲۱/۰۰ دکتر بن‌کیسی

چهارشنبه

۱۸/۳۰ اسلاید و موزیك
۱۹/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹/۰۲ ورزش‌نوجوانان
۱۹/۳۰ هالیوود و ستارگان
۲۰/۰۰ موسیقی غربی
۲۰/۳۰ مشروح‌اخبارهمراه با فیلمهای‌خبری
۲۱/۰۰ روهاید



خانم فخری نیکزاد اجرا کننده هفت شهر عشق



مرجان خواننده تلویزیون ملی ایران



صحنه‌ای از
برنامه بازی بازی



پرویز صیاد
در نقش حسن بلژیکی

...رکز کرمانشاه

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۶… اسلاید و موزیک
۱۶… سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶… فیلم سرزمین عجایب
۱۷… فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۱۸… حفاظت و ایمنی یا گوناگون
۱۸… واریته استودیو ب
۱۹… فیلم بیقرار
۲۰… موسیقی ایرانی
۲۰… مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱… فیلم سینمائی

جمعه

۱۶… اسلاید و موزیک
۱۶… سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶… بازی بازی
۱۷… فیلم راز بقا
۱۷… رنگارنگ
۱۸… مسابقات ورزشی
۱۹… دختر شاه‌پریان
۱۹٫۳۰ اختاپوس
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ فیلم انسانها
۲۲٫۰۰ رویدادهای هفته

شنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ داستانهای تاریخی
۱۸٫۳۰ داستان سفر
۱۹٫۰۰ موسیقی محلی
۱۹٫۳۰ فیلم غرب وحشی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ هفت شهر عشق
۲۱٫۳۰ فیلم آخرین مهلت

یکشنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ فیلم توسن
۱۸٫۳۰ مسابقه چهره‌های درخشان
۱۹٫۰۰ فیلم حقیقت
۱۹٫۳۰ ایران زمین
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ گیدئون
۲۱٫۳۰ تآتر

دوشنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ موسیقی و کودک
۱۸٫۳۰ جادوی علم
۱۹٫۰۰ فیلم هالیوود و ستارگان
۱۹٫۳۰ ادبیات ایران
۲۰٫۰۰ زنگوله‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ فیلم تلاش
۲۱٫۴۵ روهاید

سه‌شنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ فیلم کهکشان
۱۹٫۰۰ ورزش نوجوانان
۱۹٫۳۰ روزها و روزنامه‌ها
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ سرکار استوار
۲۱٫۳۰ فیلم دکتر بن‌کیسی

چهارشنبه

۱۷٫۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸٫۰۲ فیلم آقاخرسه
۱۸٫۳۰ دانش
۱۹٫۰۰ فیلم جولیا
۱۹٫۳۰ ادبیات جهان
۲۰٫۰۰ موسیقی کلاسیک
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۰۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۱٫۳۰ فیلم گیدئون

...رکز بندر عباس

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۶… اسلاید و موزیک
۱۶… سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶… کودکان (از گذشته های دور)
۱۷… فیلم آقاخرسه
۱۷… فیلم سینمایی
۱۹… جادوی علم
۱۹… فیلم سیلاس مارنر
۲۰… کانون گرم خانواده
۲۰… مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱… داش بالکی
۲۲… مسابقه چهره‌ها
۲۲… شبهای تهران

جمعه

۹… اسلاید و موزیک
۹… کودکان (مضحک قلمی و موسیقی کودک)
۱۰… نوجوانان (مسابقه چهره‌های درخشان)
۱۰… موسیقی شاد ایرانی
۱۱… فیلم سرزمین عجایب
۱۲… یادگارهای کهن
۱۲… فیلم ستارگان
۱۳… رویدادهای هفته
۱۳… مسابقات فوتبال
۱۵… فیلم اعتراف
۱۶… واریته تام جونز
۱۷٫۰۰ فیلم هتل امپریال پالاس
۱۸٫۰۰ اختاپوس
۱۸٫۳۰ شما و تلویزیون
۱۹٫۰۰ صندوق شانس
۱۹٫۳۰ فیلم تصویر یک زن
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پهلوانان
۲۲٫۱۵ تآتر
۲۳٫۰۰ فیلم زندانی

شنبه

۱۶٫۴۰ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۵ محلی
۱۹٫۰۰ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰٫۰۰ نغمه‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون پلیس
۲۲٫۰۰ چهره ایران
۲۲٫۳۰ فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی(تدریس زبان آلمانی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۹٫۰۰ مجله هفتگی نوجوانان
۱۹٫۳۰ فیلم بینوایان
۲۰٫۰۰ دانش
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ موسیقی کلاسیک
۲۲٫۰۰ فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ نوجوانان (مسابقه این گوی و این میدان)
۱۹٫۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ جشن هنر
۲۲٫۰۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۲٫۳۰ خانه قمرخانم
۲۳٫۰۰ فیلم مستند

سه‌شنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزش روستائی
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹٫۳۰ شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
۲۰٫۰۰ فیلم جولیا
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ سرکار استوار
۲۲٫۰۰ ادبیات جهان
۲۲٫۳۰ فیلم تمدن

چهارشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ هنر نقاشی
۱۹٫۳۰ فیلم آرزوهای بربادرفته
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون پلیس
۲۲٫۰۰ ایران زمین
۲۲٫۳۰ فیلم سیمای شجاعان

...کز رشت

اسلاید و موزیک
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
کودکان (از گذشته‌های دور)
فیلم رازبقا
فیلم سینمایی
جادوی علم
فیلم ویدوک
کانون گرم خانواده
مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
داش بالکی
مسابقه چهره‌ها
شبهای تهران

جمعه

۹٫۱۵ اسلاید و موزیک
۹٫۳۰ کودکان (مضحک قلمی و موسیقی کودک)
۱۰٫۰۰ نوجوانان (مسابقه چهره‌ای درخشان)
۱۰٫۳۰ موسیقی شاد ایرانی
۱۱٫۰۰ فیلم سرزمین عجایب
۱۲٫۰۰ یادگارهای کهن
۱۲٫۳۰ فیلم ستارگان
۱۳٫۰۰ رویدادهای هفته
۱۳٫۳۰ مسابقات فوتبال
۱۵٫۰۰ فیلم بی‌قرار
۱۶٫۰۰ واریته تام‌جونز
۱۷٫۰۰ فیلم خیابان منحوس
۱۸٫۰۰ اختاپوس
۱۸٫۳۰ شما و تلویزیون
۱۹٫۰۰ صندوق شانس
۱۹٫۳۰ فیلم مزرعه اسپانیائی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پهلوانان
۲۲٫۱۵ تآتر

شنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ کتاب و نوجوانان
۱۹٫۳۰ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰٫۰۰ نغمه‌ها
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون‌پلیس
۲۲٫۰۰ چهره‌ایران
۲۲٫۳۰ فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی (تدریس زبان آلمانی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ مجله هفتگی جوانان
۱۹٫۳۰ فیلم دامبی و پسر
۲۰٫۰۰ دانش
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ موسیقی کلاسیک
۲۲٫۰۰ فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ نوجوانان (مسابقه این گوی و این میدان)
۱۹٫۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ جشن هنر
۲۲٫۰۰ مسابقه جایزه بزرگ
۲۲٫۳۰ خانه قمرخانم
۲۳٫۰۰ فیلم مستند

سه‌شنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۳ آموزش روستائی
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹٫۳۰ شهرآفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
۲۰٫۰۰ فیلم جولیا
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ سرکار استوار
۲۲٫۰۰ فیلم دختر شاه پریان
۲۲٫۳۰ فیلم تمدن

چهارشنبه

۱۶٫۴۵ اسلاید و موزیک
۱۷٫۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷٫۰۲ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
۱۷٫۳۰ کودکان
۱۸٫۳۰ محلی
۱۹٫۰۰ هنر نقاشی
۱۹٫۳۰ فیلم‌آرزوهای بربادرفته
۲۰٫۰۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۳۰ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱٫۱۵ پیتون‌پلیس
۲۲٫۰۰ ایران زمین
۲۲٫۳۰ فیلم سیمای شجاعان

مرکز رضائیه

...شنبه

١٦... اسلاید و موزیك
١٦... سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
١٦... کودکان
١٧... فیلم آقاخرسه
١٧... فیلم سینمایی
١٩... جادوی علم
١٩... فیلم سیلاس مارنر
٢٠... کانون گرم و خانواده
٢٠... مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
٢١... داش‌پالکی
٢٢... فیلم گرفتار
٢٣... شبهای تهران

جمعه

٩ر١٥ اسلاید و موزیك
٩ر٣٠ کودکان (مضحك‌قلمی و موسیقی کودك)
١٠ر٠٠ مسابقه جدول‌تلویزیونی
١٠ر٣٠ موسیقی شاد ایرانی
١١ر٠٠ فیلم سرزمین عجایب
١٢ر٠٠ رنگارنگ
١٢ر٣٠ فیلم ستارگان
١٣ر٠٠ مسابقات فوتبال
١٤ر٣٠ فیلم رانده شده
١٦ر٠٠ واریته تام‌جونز
١٧ر٠٠ فیلم هتل امپریال پالاس
١٨ر٠٠ اختاپوس
١٨ر٣٠ شما و تلویزیون
١٩ر٠٠ موسیقی محلی
١٩ر٣٠ فیلم عشق هرگز نمیمیرد
٢٠ر٣٠ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
٢١ر١٥ رویدادها
٢١ر٣٠ پهلوانان
٢٢ر٣٠ تآتر

شنبه

١٦ر٤٥ اسلاید و موزیك
١٧ر٠٠ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
١٧ر٠٢ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
١٧ر٣٠ کودکان
١٨ر٣٠ برنامه محلی
١٩ر٠٠ کتاب و نوجوانان
١٩ر٣٠ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
٢٠ر٠٠ نغمه‌ها
٢٠ر٣٠ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
٢١ر١٥ پیتون پلیس
٢٢ر٠٠ چهره ایران
٢٢ر٣٠ فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

١٦ر٤٥ اسلاید و موزیك
١٧ر٠٠ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
١٧ر٠٣ آموزشی (تدریس زبان آلمانی)
١٧ر٣٠ کودکان
١٨ر٣٠ محلی
١٩ر٠٠ موسیقی ایرانی
١٩ر٣٠ فیلم بینوایان
٢٠ر٠٠ دانش
٢٠ر٣٠ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
٢١ر١٥ موسیقی کلاسیك
٢٢ر٠٠ فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

١٦ر٤٥ اسلاید و موزیك
١٧ر٠٠ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
١٧ر٠٣ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
١٨ر٠٠ کودکان
١٨ر٤٥ محلی
١٩ر٠٠ نوجوانان (مسابقه این گوی واین‌میدان)
١٩ر٣٠ داستانهای جاوید ادب ایران
٢٠ر٣٠ مشروح اخبار همراه‌با فیلمهای خبری
٢١ر١٥ جشن هنر
٢٢ر٠٠ خانه قمر خانم
٢٢ر٣٠ فیلم مستند

سه‌شنبه

١٦ر٤٥ اسلاید و موزیك
١٧ر٠٠ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
١٧ر٠٣ اموزش روستائی
١٨ر٣٥ محلی
١٩ر٠٠ دنیای حیوانات و کلکسیونر
١٩ر٣٠ شهرآفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
٢٠ر٠٠ فیلم جولیا
٢٠ر٣٠ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
٢١ر١٥ سرکار استوار
٢٢ر٠٠ ادبیات جهان
٢٢ر٣٠ فیلم تمدن

چهارشنبه

١٦ر٤٥ اسلاید و موزیك
١٧ر٠٠ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
١٧ر٠٢ آموزشی (تدریس زبان انگلیسی)
١٨ر٠٠ کودکان
١٨ر٤٥ محلی
١٩ر٠٠ فیلم مستند
١٩ر٣٠ موسیقی ایرانی
٢٠ر٠٠ از همه رنگ
٢٠ر٣٠ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
٢١ر١٥ پیتون پلیس
٢٢ر٠٠ ایران زمین
٢٢ر٣٠ فیلم سیمای شجاعان

برنامه‌های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ١٣ تا چهارشنبه ١٨ فروردین ماه ١٣٥٠

بخش اول

...ها و چشم انداز ها
...شاهنشاهی ـ اعلام برنامه
...ك ششم
...تفریح
...دانگلیش
...و مثلثات ششم

...ها و چشم انداز ها
...شاهنشاهی اعلام برنامه
...کان و نوجوانان
...ه هنری
...قه اطلاعات عمومی
...ه هنری
...و بینندگان
...ه هنری
... سینمائی

...ها و چشم انداز ها
... برنامه بخش اول
...انیم و بنویسیم
...لوژی گیاهی ششم
...د انگلیش
... ششم
... تفریح
...د انگلیش
... ششم ریاضی

...ها و چشم انداز ها
... برنامه بخش اول
... دبستانی چهارم
...ولوژی جانوری ششم
...دانگلیش
...ك ششم
...تفریح
...د انگلیش
...ب استدلالی ششم

دوشنبه

١٢/٣٠ ـ آهنگها و چشم انداز ها
١٢/٥٠ ـ اعلام برنامه بخش اول
١٢/٥٥ ـ بخوانیم و بنویسیم
١٤/١٥ ـ زمین شناسی ششم
١٤/٤٥ ـ گریدد انگلیش
١٥/٠٠ ـ شیمی ششم
١٥/٣٠ ـ زنگ تفریح
١٥/٤٥ ـ گریدد انگلیش
١٦/٠٠ ـ مثلثات ششم ریاضی

سه‌شنبه

١٢/٣٠ ـ آهنگها و چشم انداز ها
١٢/٥٠ ـ اعلام برنامه بخش اول
١٢/٥٥ ـ علوم دبستانی پنجم
١٤/١٥ ـ فیزیولوژی جانوری ششم
١٤/٤٥ ـ گریدد انگلیش
١٥/٠٠ ـ فیزیك ششم
١٥/٣٠ ـ زنگ تفریح
١٥/٤٥ ـ گریدد انگلیش
١٦/٠٠ ـ ترسیمی رقومی ششم

چهارشنبه

١٢/٣٠ ـ آهنگها و چشم انداز ها
١٢/٥٠ ـ اعلام برنامه بخش اول
١٢/٥٥ ـ بخوانیم و بنویسیم
١٤/١٥ ـ رسم فنی
١٤/٤٥ ـ گریدد انگلیش
١٥/٠٠ ـ شیمی ششم
١٥/٣٠ ـ زنگ تفریح
١٥/٤٥ ـ گریدد انگلیش
١٦/٠٠ ـ هندسه و مخروطات ششم

بخش دوم

پنجشنبه

١٦/٣٠ ـ اعلام برنامه بخش دوم
١٦/٣٥ ـ کودکان و نوجوانان
١٧/٠٠ ـ روش تدریس علوم دبستانی
١٧/١٥ ـ مسابقه اطلاعات عمومی
١٧/٣٠ ـ گوناگون
١٧/٥٠ ـ طبیعی ششم
١٨/١٥ ـ زنگ تفریح
١٨/٢٥ ـ شیمی ششم
١٨/٥٠ ـ ترانه
١٨/٥٥ ـ فیزیك ششم
١٩/٢٠ ـ ریاضی ششم
١٩/٤٥ ـ فیلم داستانی

جمعه ـ تلویزیون آموزشی بخش دوم ندارد

شنبه

١٦/٣٠ ـ اعلام برنامه بخش دوم
١٦/٣٥ ـ کودکان و نوجوانان
١٧/٠٠ ـ علوم اجتماعی دبستان
١٧/١٥ ـ مکالمه انگلیسی
١٧/٣٠ ـ ریاضی مدرن
١٧/٥٠ ـ طبیعی اول و دوم
١٨/١٥ ـ زنگ تفریح
١٨/٢٥ ـ شیمی اول ودوم
١٨/٥٠ ـ ترانه
١٨/٥٥ ـ فیزیك اول و دوم
١٩/٢٠ ـ ریاضی سوم
١٩/٤٥ ـ فیلم داستانی

یکشنبه

١٦/٣٠ ـ اعلام برنامه بخش دوم
١٦/٣٥ ـ کودکان و نوجوانان
١٧/٠٠ ـ بخوانیم و بنویسیم
١٧/١٥ ـ مکالمه آلمانی
١٧/٣٠ ـ دستور زبان فارسی
١٧/٥٠ ـ طبیعی چهارم
١٨/١٥ ـ زنگ تفریح
١٨/٢٥ ـ شیمی چهارم
١٨/٥٠ ـ ترانه
١٨/٥٥ ـ فیزیك چهارم
١٩/٢٠ ـ مسابقه ریاضی
١٩/٤٥ ـ فیلم داستانی

دوشنبه

١٦/٣٠ ـ اعلام برنامه بخش دوم
١٦/٣٥ ـ کودکان و نوجوانان
١٧/٠٠ ـ علوم دبستانی چهارم
١٧/١٥ ـ مکالمه انگلیسی
١٧/٣٠ ـ عربی ششم
١٧/٥٠ ـ طبیعی سوم
١٨/١٥ ـ زنگ تفریح
١٨/٢٥ ـ شیمی سوم
١٨/٥٠ ـ ترانه
١٨/٥٥ ـ فیزیك سوم
١٩/٢٠ ـ ریاضی چهارم
١٩/٤٥ ـ فیلم داستانی

سه‌شنبه

١٦/٣٠ ـ اعلام برنامه بخش دوم
١٦/٣٥ ـ کودکان و نوجوانان
١٧/٠٠ ـ بخوانیم و بنویسیم
١٧/١٥ ـ مکالمه فرانسه
١٧/٣٠ ـ ادبیات فارسی ششم
١٧/٥٠ ـ طبیعی پنجم
١٨/١٥ ـ زنگ تفریح
١٨/٢٥ ـ شیمی پنجم
١٨/٥٠ ـ ترانه
١٨/٥٥ ـ فیزیك پنجم
١٩/٢٠ ـ رسم فنی
١٩/٤٥ ـ فیلم داستانی

چهارشنبه

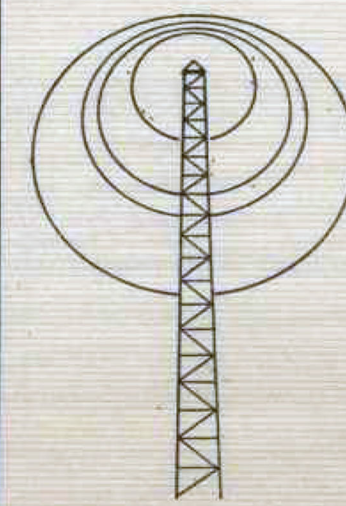
١٦/٣٠ ـ اعلام برنامه بخش دوم
١٦/٣٥ ـ کودکان و نوجوانان
١٧/٠٠ ـ علوم دبستانی پنجم
١٧/١٥ ـ گرامر انگلیسی
١٧/٣٠ ـ داستانهای کهن
١٧/٥٠ ـ مسابقه طبیعی
١٨/١٥ ـ زنگ تفریح
١٨/٢٥ ـ مسابقه شیمی
١٨/٥٠ ـ ترانه
١٨/٥٥ ـ علم و تجربه
١٩/٢٠ ـ ریاضی پنجم
١٩/٤٥ ـ فیلم داستانی

برنامه‌های رادیو ایران

از پنجشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۶٫۰۰	سلام شاهنشاهی واعلام برنامه‌ها
۶٫۰۲	اخبار
۶٫۰۸	تقویم تاریخ
۶٫۱۵	شادی وامید
۶٫۴۵	موسیقی
۷٫۰۰	اخبار
۷٫۱۵	کودک
۸٫۰۰	اخبار
۸٫۰۵	مطبوعات
۸٫۱۵	موسیقی
۸٫۳۰	رنگین‌کمان
۹٫۰۰	اخبار
۹٫۰۵	زن وزندگی
۱۰٫۰۰	اخبار
۱۰٫۰۵	زن وزندگی
۱۰٫۳۰	ترانه‌ها
۱۱٫۰۰	اخبار
۱۱٫۱۰	موسیقی
۱۱٫۳۰	موسیقی محلی
۱۱٫۵۵	سخنرانی
۱۲٫۰۰	اذان ظهر
۱۲٫۰۶	ایران واسلام
۱۲٫۳۰	کارگران
۱۳٫۰۰	اخبار
۱۳٫۰۵	مرزهای دانش
۱۳٫۵۰	آگهی
۱۴٫۰۰	اخبار
۱۴٫۳۰	موسیقی
۱۵٫۰۰	ساز تنها
۱۵٫۱۵	پاسداران جامعه
۱۵٫۳۰	کاروان
۱۶٫۰۰	اخبار
۱۶٫۰۵	نقشی درآئینه هفته
۱۷٫۰۰	اخبار
۱۷٫۰۵	هنر برای مردم
۱۹٫۰۰	اخبار ورزشی
۱۹٫۰۵	یادداشتهای یك سفر کوتاه
۲۰٫۰۰	مشروح اخبار و تفسیر
۲۰٫۳۰	نگاهی بمطبوعات
۲۰٫۴۰	موسیقی ایرانی
۲۰٫۵۵	برنامه آگهی‌ها
۲۱٫۰۰	راشد
۲۲٫۰۰	اخبار
۲۲٫۰۵	داستان شب
۲۲٫۳۰	ساز تنها
۲۲٫۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳٫۰۰	اخبار
۲۳٫۰۵	برنامه گلها
۲۳٫۳۰	موسیقی ایرانی
۲۴٫۰۰	خلاصه اخبار ۲۵ ساعت
	ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
	۴۵ دقیقه بامداد موسیقی ایرانی (نی)
۱٫۰۰	بامداد موسیقی رقص
۱٫۱۵	بامداد برنامه گلها
۲٫۰۰	موسیقی رقص
۲٫۳۰	موسیقی از مشرق‌زمین
۳٫۰۰	ترانه‌های ایرانی (جاز)
۳٫۳۰	موسیقی رقص
۴٫۰۰	از هر خواننده ترانه‌ای
۴٫۳۰	آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
۵٫۰۰	برنامه بامدادی
۵٫۳۰	ترانه های ایرانی



جمعه

۶٫۰۰	بامداد سلام‌شاهنشاهی اعلام و خبر
۶٫۰۸	تقویم تاریخ
۶٫۱۵	شادی و امید
۶٫۵۰	آگهی ها
۷٫۰۰	بامداد مشروح اخبار
۷٫۱۰	برنامه کودك
۷٫۳۰	نسل آینده
۷٫۵۰	آگهی‌ها
۸٫۰۰	اخبار
۸٫۰۵	شما و رادیو
۱۱٫۳۰	گروارکستررادیو ایران
۱۲٫۰۰	اذان‌ظهر
۱۲٫۰۶	رنگها و بیرنگیها
۱۲٫۳۰	سیروسفر
۱۲٫۵۵	آگهی‌ها
۱۳٫۰۰	نمایشنامه
۱۳٫۳۰	گلها
۱۴٫۰۰	مشروح اخبار و تفسیر
۱۴٫۴۵	ساز تنها
۱۵٫۰۰	آگهی ها
۱۵٫۱۰	شاعران قصه میگویند
۱۶٫۰۰	اخبار
۱۶٫۰۵	بگوئید و بشنوید
۱۷٫۰۰	آئینه زندگی
۱۸٫۰۰	اخبار
۱۸٫۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی
۱۸٫۳۰	مسابقه بیست سئوالی
۱۹٫۰۰	اخبار ورزشی
۱۹٫۰۵	موسیقی ایرانی
۲۰٫۰۰	مشروح اخبار و تفسیر
۲۰٫۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰٫۵۵	برنامه آگهی ها
۲۱٫۰۰	زیر آسمان کبود
۲۱٫۳۰	گلها
۲۲٫۰۰	اخبار ـ افسانه آدینه
۲۲٫۳۰	ساز تنها
۲۲٫۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳٫۰۰	اخبار
۲۳٫۰۵	گلها
۲۳٫۳۵	موسیقی ایرانی
۲۴٫۰۰	برنامه عادی

چهارشنبه

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
تاریخ
و امید
ی نشاط انگیز
ر
ر
بمطبوعات
ای بی‌کلام
کمان
زندگی
ار
له برنامه زن و زندگی
ه های ایرانی
ار
یقی ملل
یقی محلی
رانی مذهبی
ظهر
ن و اسلام
ران
ی
ار هنری
مه جوانان
ی ها
ار
ی در مسئله روز
تنها
ان منطقه‌ای
وان شعر و موسیقی
ار
چهار گوشه جهان
بار
ه زندگی

۱۸٫۰۰	اخبار و برنامه دهقان
۱۹٫۰۰	اخبار ورزشی
۱۹٫۰۵	موسیقی
۱۹٫۱۵	بحث ایدئولوژیك
۱۹٫۳۰	بحث ایدئولوژیك
۲۰٫۰۰	مشروح اخبار و تفسیر
۲۰٫۳۰	نگاهی بمطبوعات
۲۰٫۴۰	موسیقی ایرانی
۲۰٫۵۵	برنامه آگهی ها
۲۱٫۰۰	مشاعره (۵) دقیقه)
۲۱٫۴۵	برنامه گلها (۱۵ دقیقه)
۲۲٫۰۰	اخبار
۲۲٫۰۵	داستان شب
۲۲٫۳۰	ساز تنها
۲۲٫۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳٫۰۰	اخبار
۲۳٫۰۵	برنامه گلها
۲۳٫۳۰	موسیقی ایرانی
۲۴٫۰۰	خلاصه اخبار ۲۴ساعت
	ده‌دقیقه بعداز نیمه شب برنامه گلها
	۴۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایران(نی)
۱	بامداد موسیقی رقص
۱٫۱۵	بامداد برنامه گلها
۲٫۰۰	بامداد موسیقی رقص
۲٫۳۰	بامداد موسیقیی از مشرق زمین
۳٫۰۰	بامداد ترانه های ایرانی (جاز)
۳٫۳۰	موسیقی رقص
۴٫۰۰	از هر خواننده ترانه‌ای
۴٫۳۰	آثار جاویدان از آهنگسازان بزرك
۵٫۰۰	برنامه بامدادی
۵٫۳۰	ترانه های ایرانی

برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکند :

ساعت ۱۵٫۱۵ تا ۱۵٫۳۰

روز یکشنبه موسیقی
دوشنبه حمایت حیوانات
سه‌شنبه موسیقی
چهارشنبه سازمان ملل

ساعت ۱۹٫۰۵ تا ۱۹٫۳۰

یکشنبه سپاهیان انقلاب
دوشنبه یادداشتهای یك سفر کوتاه
سه‌شنبه سپاهیان انقلاب
چهارشنبه بحث ایدئولوژیك

ساعت ۱۹٫۳۰ تا ۲۰٫۰۰

یکشنبه موسیقی ایرانی
دوشنبه یادداشتهای یك‌سفر کوتاه
سه‌شنبه اسرار تندرستی
چهارشنبه بحث ایدئولوژیك

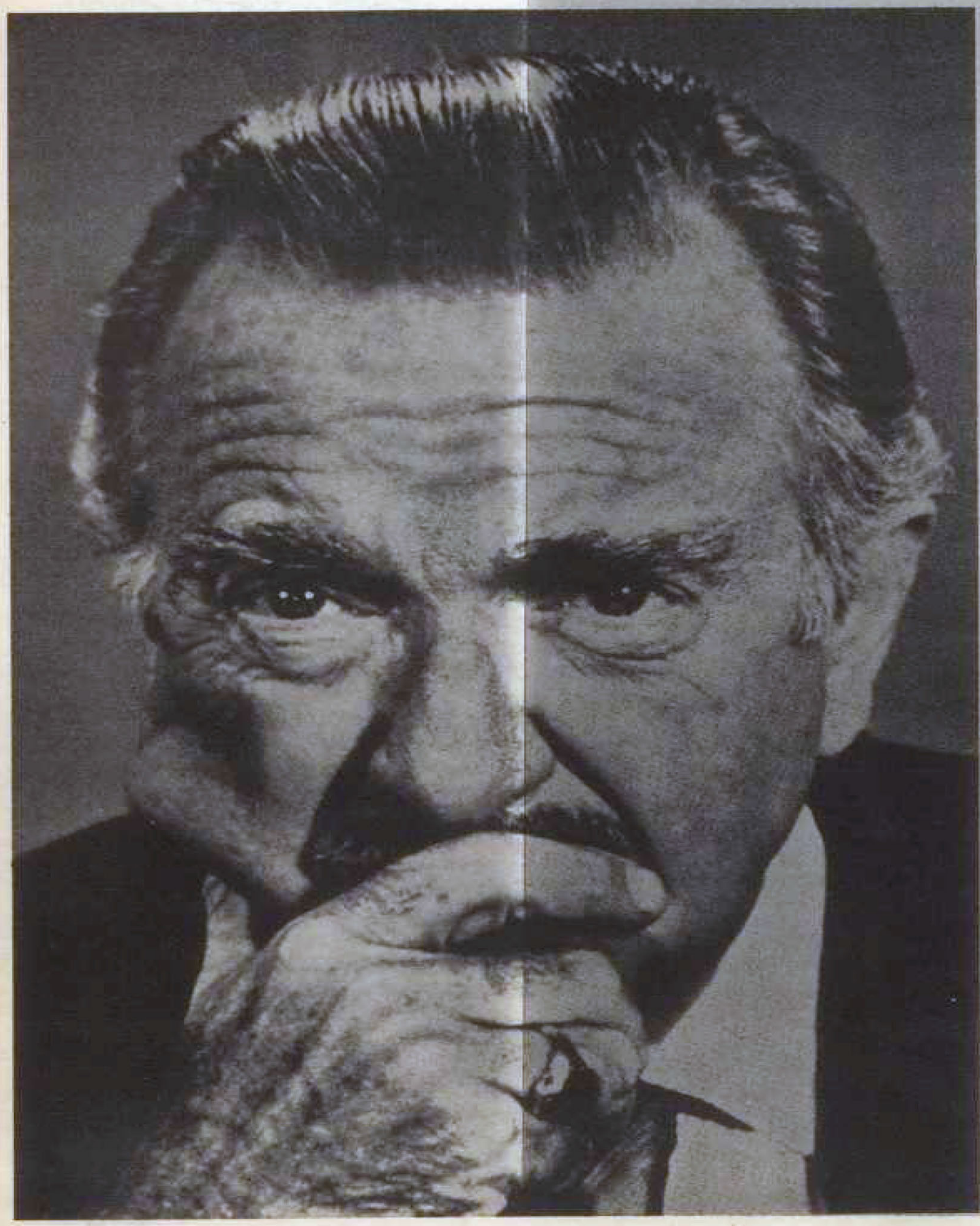
ساعت ۲۱٫۰۰

یکشنبه برنامه ادبی
دوشنبه نغمه‌ای در خاموشی
سه‌شنبه فرهنگ مردم
چهارشنبه جانی‌دالر

گفتگوی دو ژورنالیست بزرگ

والتر کرانکایت معروفترین مفسر تلویزیون آمریکا با ادریانا فالاچی روزنامه نگار مشهور ایتالیا سخن می‌گوید

- من به‌جای تماشاگران تلویزیون قضاوت نمی‌کنم
- دانشی‌که در کار روزنامه نگاری بدست آوردم بیش از تحصیلات دانشگاهیم بود.



ر میان گویندگان و مفسران تلویزیون های
، چهره والتر کرانکایت از معروف ترین ــ و
خاطر صمیمیتی که در لحن کلامش هست و
و صراحتی که در سخن گفتن دارد ــ از
ترین چهره ها است .
ر مصاحبه‌ای که‌می‌خوانید کرانکایت از حرفه
اندیشه های سیاسی و نظرش درباره جنگ ،
واگیو سخن می گوید .
ــ آقای کرانکایت ، این یك مصاحبه‌ی واقعی نیست .
ست میان دو روزنامه‌نگار ، یکی آمریکایی و دیگری
، به چیزی فکر می‌کنید ؟
ــ داشتم به چیزی فکر می کردم که ممکن است
نیاید . آن‌وقتهاکه‌پسربچه‌ی‌کوچکی‌بودم عمه‌ام والی
۷ شروع‌کرد به‌تحقیق درباره‌ی‌تاریخ‌خانواده‌ما . یك
دم با عمه والی مکالمه‌ی تلفنی میکرد . از حرفهای
میدم که‌عمه‌کشف‌وحشتناکی کرده : که در خانواده‌ی
یتالیایی وجود داشته .
: چه عالی !
: این را به عمه‌والی و به مادرم بگوئید . چــون
ی کرانکایت فکر می‌کردند ریشه‌ی اصیل آلمانی

: وجود این ایتالیایی در خانواده شما چه فایده‌یی

: متاسفانه هیچ . به نظرم نودار بودن من هم از همین‌جا
ی‌شود . من فاقد قریحه‌ی صراحت هستم . آن قدر
کار هستم که مردم مرا آدمی پرت و بی‌اطلاع به‌حساب
ـ و مرا متهم می‌کنند که احساسات خودم را بروز
و می گویند در راه دوستی خیلی کند قدم برمی‌دارم.
کار من اصلا عمدی نیست . من دوست دارم با همه
.و دوستی کنم . خوب ، بگذارید گفتگوی خودمان را
تیم موضوع گفتگو چیست ؟
: همان موضوعی که داشتیم درباره‌اش حرف می‌زدیم:
شنایی بـا والتر کرانکایت و اندیشه هـای او .
م تمام اندیشه های شماست . من و میلیون ها نفر
بت به شما و اندیشه های شما کنجکاویم .هربارکه
شما را می‌شنوم ، از خود می‌پرسم : عقاید خود او
آ او عقیده‌ی خودش را گروهی‌کشد ، اما این دلیل
د که بی عقیده باشد .
: راست می‌گوئید . عقاید مستحکمی هم دارم . امااین
را در اخبار منعکس نمی‌کنم . چون به بی‌طرفی من صدمه
هرچند وقت یکبار شبکه‌ی از من می‌خواهد که
ر و یا تحلیل بپردازم ، اما من رد می‌کنم . اگر من در
و تفسیر های خود جهت معینی بگیرم ، مردم خیال
که من در تدوین اخبار هم پیشداوری می‌کنم . « مردم
امه نگاری سردر نمی‌آورند . به چگونگی کار ما آگاهی
، باور نمی‌کنند کهما ممکن‌است عقاید شخصی مستحکمی
باشیم و درعین حال روزنامه نگار بی‌طرفی باشیم . به
یل من فقط گزارشهای خالی از حقیقت را انتخاب
. من اخبار را در اختیار شما می‌گذارم و در قضاوت

برنامه تلویزیون امریکا

ایستگاه تلویزیون امریکا در تهران کار های تاسیساتی و نوین سازی خود را به مراحل نهائی رسانیده است . انجام این عملیات گاهی ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون صورت نگرفته دراین هفته اجرا نخواهند شد . برنامه‌هائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اعلام کتبی ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از طریق پست تغییر یابند «اطلاعات مخصوص» و هرنوع تغییری نیز که در برنامه تلویزیون داده شود در صورت لزوم بعداز برنامه اخبار ساعت ۱۸ اعلام خواهد شد .

از پنجشنبه ۱۲ تا چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰

جمعه

۱۲/۳۰	چهارراه
۱٤	زندگی همین است
۱٤/۳۰	بازی هفته
۱۷	مسابقه کشتی
۱۷/۵۵	برنامه آگهی
۱۸	رویداد های هفته
۱۸/۳۰	مسابقه دانشگاهی
۱۹	جمعو جورش کن
۱۹/۳۰	آقای جونزوقانون
۲۰	اخبار
۲۰/۰۵	نمایش اندی ویلیامز
۲۱	بونانزا
۲۱/۵۵	برنامه آگهی
۲۲	اخبار
۲۲/۰۵	کارآگاهان
۲۲/۳۰	تماشاخانه ۹۰

شنبه

۱۷	برنامه کودکان
۱۸	اخبار
۱۸/۳۰	توقیف اولین زیر دریائی آلمانی
۱۹	تمحك
۱۹/۳۰	دشت سرسبز
۲۰	اخبار
۲۰/۰۵	برنامه مخصوص
۲۱	پری‌میسن
۲۱/۵۵	برنامه آگهی
۲۲	اخبار
۲۲/۰۵	برنامه لوید بریجز
۲۲/۳۰	نمایش امشب

مواد برنامه تلویزیونی ممکن است به سبب تاخیر در دریافت فیلمها و مطالب بدون‌اطلاع قبلی تغییر یابد

یکشنبه

۸	نمایش کودکان
۱۱	پایان برنامه بامدادی
۱۷	قلب مقدس
۱۷/۱۵	کریستوفرها
۱۷/۵۵	برنامه آگهی
۱۸	اخبار
۱۸/۱۵	بزرگترین مبارزه قرن
۱۸/۳۰	برنامه دانشگاهی
۱۹	دانیل بون
۲۰	اخبار
۲۰/۰۵	برنامه کمدی
۲۱	دود باروت
۲۱/۵۵	برنامه آگهی
۲۲	اخبار
۲۲/۰۵	فیلم سینمائی

دوشنبه

۱۷	دانیل‌بون
۱۷/۵۵	برنامه آگهی
۱۸	اخبار
۱۸/۳۰	اطلاعات مخصوص
۱۹	هانی وست
۱۹/۳۰	جولیا
۲۰	برنامه اخبار
۲۰/۰۵	دی‌استیونس
۲۱	دزدان کوچك
۲۱/۵۵	برنامه آگهی
۲۲	اخبار
۲۲/۰۵	نمایش پولکا
۲۲/۳۰	مسابقه بکس

سه‌شنبه

۱۷	هانی وست
۱۷/۳۰	جولیا
۱۷/۵۵	برنامه آگهی
۱۸	اخبار
۱۸/۱۵	اولین سه‌شنبه
۱۸/۳۰	اطلاعات مخصوص
۱۹	اطاق ۲۲۲
۱۹/۳۰	نمایش دوریس دی
۲۰	اخبار
۲۰.۰۵	روز های خوش
۲۱	برنامه تاتر آرمسترانگ
۲۱/۵۵	برنامه آگهی
۲۲	اخبار
۲۲/۰۵	گرفتاری دانته
۲۲/۳۰	نمایش دیك کاوت

٤ شنبه

۱۷	برنامه کودکان
۱۸	اخبار
۱۸،۳۰	اطلاعات مخصوص
۱۹	برنامه مخصوص
۲۰	اخبار
۲۰/۰۵	برنامه روان و مارتین
۲۱	برنامه تاتر
۲۲/٤۵	قسمت دوم برنامه تاتر

ں کودکان
برنامه بامدادی
شکار آمریکائی
ن اخبار
ه تاتر
ه گلف
ه آگهی
اد های هفته
ن سه‌شنبه
ان آناپولیس
ں دانشگاهی
آندرسن
د
ران اسمادرز
ه جنایت
ه آگهی
سینمائی

> **توضیح :**
> شماره صندوق پستی مجله از ۲۰۰۹ به ۲۰۰ - ۳۳ تغییر یافته است .

کمکی نمی‌کنم . قضاوت باشد برعهده‌ی خودتان .
؟

چندان . من می‌گویم : « متوجه باشید ، تمام تیار من نیست . پس من می‌توانم فقط قسمتی از دیده ، شنیده ، لمس کرده یا حتی حس کرده‌ام ا بگذارم » . گفتن این مطلب چندان آسان نیست دچار ناراحتی می‌کند . مثلا وقتی مرتجعین به‌من یست . یا کمونیست ها به من می‌گویند

این نشان می‌دهد که شما بی طرف هستید . ست که مردم معنی این را نمی فهمند . ربارہ‌ی ما مبتنی است‌براطلاعاتی‌که دراختیارشان ذشته از این روزنامه نگاری شما با من تفاوت شتر حقایق را توضیح می‌دهید تا این که اخبار هید ، و شما به اندازه‌ی من محتاط نیستید . ساسانی بودن را هم دارید .

ه من متانت آلمانی تبار ها را ندارم یک فلورانسی تم . با این همه از استقلال شما خیلی خوشم اشتباه نکرده باشم شما را فقط یکی دوبار در ساسانی دیدم . یکی وقتی که جان‌کندی درگذشت که نخستین انسان بر ماه فرود آمد .

. ماه مرا خیلی هیجان‌زده‌کرد . اما نمونه های اغ دارم . وقتی فهمیدم که کندی مرده است ، شدم ، واقعا دشوار بود ! میدانید ؟ من‌هیچ‌وقت ن یا با موهای شانه نکرده روی پرده‌ی نمی‌شوم . آن روز بعد از پایان کار «چارلز — جای مرا گرفت ، و وقتی بعد از چهار ساعت جایم بلند شدم ، دیدم ژاکت من پشت صندلی . و متوجه شدم که یک تا پیراهن و با موهای وی پرده ظاهر شده‌ام . اما اتفاقی افتاد که فتر کارم رفتم که به زنم تلفن کنم . دیدم هر دو است . تلفن داخلی خودم زنگ زد . گوشی را دای زنی می‌آمد « می‌خواستم با قسمت اخبار کنم . » گفتم « اینجا قسمت اخبار CBS است » ی‌خواستم بگویم CBS با انتخاب کرانکایت به تلویزونی در چنین موقعی ، آن هم در صورتی‌که این مرد از کندی ها متنفر است ، کار جنایت این مرد هم با یک تا پیراهن رفت پشت دوربین ساح ریخت » گفتم : خانم اسم شما چیست ؟
ا به من گفت ، مثلا خانم اسمیت .
: خانم « اسمیت » ، شما دارید با والتر کرانکایت و یک ابله واقعی هستید .
ب است . خیلی شبیه به فلورانسی ها رفتار

ت است که من خونسرد هستم و برخودم مسلط رقتی خونسردیم از دست می‌رود ، خیلی ترسناک می‌شوم . من حتی در بخشودن دیگران هم کند ن موضوع رنج می‌کشم . متاسفانه آن زن مرا کرد . پس از چهار ساعت و نیم هیجان و اولین صدایی بود که می‌شنیدم . من دوست هبی هستم ، نام خدا را برزبان بیاورم ، اما...
شما مذهبی و مومن هستید ؟
ر می‌کنم کاتولیک خوبی هستم . ممکن است تا دگرا (راسیو نالیست) باشم ، اما گهگاه در دعایی می‌خوانم ، البته در مواقعی که شدیدا ستم . البته این زیاد اتفاق نمی‌افتد ، اما وقتی ود ، از خودم تعجب می‌کنم و چنان احساس که از خودم می‌پرسم : نکند داری ریاکاری

ن کاملا طبیعی است و برای خیلی ها اتفاق ردیم به احساسات شما . شما که می‌توانید از ا ، از جمله آن زنک ، خانم « اسمیت » ، د ، چرا در مواردی مثل کار های « اسپیرو — نام احساساتی نمی‌شوید ؟
دوباره می‌رویم سراغ خصیصه‌ای به‌نام بی‌طرفی. صد عینی‌بودن ، به دلیل وجود احساسات ، د . « اما با این فلسفه که چون نمی‌توان‌صددرصد رف بود ، باید به عقاید شخصی متوسل شد ، موافق نیستم . » فرونشاندن احساسات برای من کمی مشکل است ، اما بی طرف بودن برایم مشکلی نیست . هیچ وقت‌در طول ۲۸ سال روزنامه نگاری چنین مشکلی نداشته‌ام . همیشه دوست داشته‌ام که در محیط روزنامه‌نگاری صرفا دور از تعصب کار کنم . می‌دانید که قبلا در سرویسهای خبرگزاری کارمی‌کردم مدت زیادی در یونایتدپرس کار می‌کردم من‌تنها خبرنگاری بودم که از تنظیم و تدوین خبر ها خوشم می‌آمد . خیلی از این کار خوشم می‌آمد . هنوز هم همین طور است . به نظر من ترکیب کردن مطالب اخبار و فرستادن آنها به روزنامه های مشتری کار جالبی است . این یکی از بهترین کار های روزنامه نگاری است .

ف : موافقم. این کارازهمه‌دشوارتر است . ژورنالیستهای واقعی آنها هستند . اما من دوست دارم روی آن دو موضوع که گفتم تاکید کنم : « اسپیرو آگینو » و ویتنام اجازه می‌دهید آقای کرانکایت ؟

ل : ویتنام ؟ می‌دانید نظر من نسبت به این موضوع خیلی عوض شده . بگذارید بگویم که آن تعهد اولیه اشتباه‌بود و ما نمی‌بایست اصلا به ویتنام می‌رفتیم . اما در ۱۹٦۵ ، وقتی که اول‌بار به آن‌جا رفتم ، احساس کردم که بر اساس همان تعهد کار درستی می‌کنیم . مقصودم اینست که واقعا فکر می‌کردم کشور ما قصد دارد جنگ را محدود کند و حضور ما در آن‌جا به خاطر کمک به ملتی برای ایجاد صلح است . و حرفهایی را که واشنگتن در مورد تعداد قوای اعزامی می‌زد ، باور داشتم . بعد ، به محض آن که به ایالات متحده برگشتم برای اولین بار اعلام شد که قوای جدیدی به آن‌جا خواهند فرستاد . و به این ترتیب قوای جدیدی به آن جا فرستادند . اما هیچ کس نمی‌گفت چرا . در واشنگتن بسیاری چیز ها اتفاق می‌افتاد که مردم از آن ها اطلاع نداشتند ، و همین چیز ها بود که از مردم کاملا سلب اعتماد کرد . و بعد نوبت به بمباران ویتنام شمالی رسید و من با این کارهم موافق نبودم . بعد ها شنیدم نظامی ها می‌گویند : این یک پیروزی بزرگ است ، کارما درست است ، ویرانی های ناشی از جنگ زیاد نیست . .

ف : آنوقت است که آدم خودش را در کامبوج می‌بیند ، نه ؟

ل : دخالت درکامبوج یک اشتباه بزرگ بود ، گسترش باور نکردنی جنگ بود . این که از مردم امریکا تائیدی خواسته نشد ، مرا خیلی متحیر کرد . اوریانا ، راستی که نمی‌شود این کار را هیچ‌جور توجیه کرد . به این فکر هستم که در طول پنج سال حکومت جانسون ، یک نفرمی‌بایست از این حوادث پند می‌گرفت . برعکس . .

ف : آیا از نیکسون خوشتان می‌آید ؟

ل : می‌دانید ، هم بله و هم نه . در گفتگو های خصوصی از او خیلی خوشم می‌آید . اما نسبت به بعضی کار های او چنین نظری ندارم . بگذارید یک موضوعی را توضیح بدهم . در طول ۲۸ سال کار روزنامه نگاری به ندرت‌اتفاق‌افتاده که از یک آدم سرشناس به دلایل شخصی بدم بیاید . مشکل بزرگ نیکسون این است که درمیان جمع همان چهره‌یی را ندارد که در دیدار های خصوصی دارد . من اولین بار آیزنهاور را طی‌جنگ دوم جهانی دیدم . آن موقع خبرنگار بودم و راستش رابخواهید نسبت به او ستایش یا احترام خاصی قائل نبودم . چه موقعی که ژنرال بود و چه‌موقعی که رئیس جمهور شد ، سالها بعد برای مصاحبه پیش او رفتم . او از نظر استعداد های فکری بمراتب روشن رای تر بود ، عمق‌فکرش بیشتر از آن بود که در میان مردم به‌نظر می‌آمد . خیلی زیرک و با استعداد بود ، با استعدادتر از هرکسی که تاکنون دیده‌ام . برگردیم سراغ نیکسون ، پیش از آن که او رئیس جمهور بشود ، نظر من نسبت به او مساعد بود .

ف : چرا ؟ چگونه ؟

ل : در سال ۱۹٦۰ که نیکسون برای ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد ، تصمیم گرفتم با او و جان‌کندی در تلویزیون مصاحبه کنم . مصاحبه‌یی بسیار صاف و ساده ، هیچ‌سئوالی از قبل طرح نشده بود ، مختصر این که یک مصاحبه زنده‌بود . در این مصاحبه از نیکسون پرسیدم : آقای معاون رئیس جمهوری ، شما سیاستمدار هستید و لابد متوجه شده‌اید که بسیاری ازمردم ایالات متحده می‌گویند : « من نمی‌دانم در ریچارد نیکسون چه‌هست ، بهرحال از او خوشم نمی‌آید . به‌نظر شما چه چیزی باعث می‌شود که مردم شما را دوست نداشته باشند ؟ » او به شیوه‌ی خاص خودش جواب داد « ببینید آقای کرانکایت . به‌نظر من سه علت‌دارد. اولا قیافه‌ی من و ریش پر من طوری است که مرا مثل آدمهای شرور جلوه می‌دهد . بعضی وقتها روزی سه دفعه اصلاح می‌کنم . اما باز بی فایده است » . وبعدازاین به توضیح مسایل سیاسی پرداخت و نیم ساعت تمام به خوبی حرف زد . چنان خوب و صمیمانه حرف می‌زد که من صفات قابل ستایشی در او کشف کردم .

ف : ببینید آقای کرانکایت من در ایتالیای فاشیست ، آن هنگامی که نمی‌توانستیم حرفی بزنیم ، چیزی بنویسیم و یا حتی فکر کنیم ، بدنیا آمده‌ام . مردم کشور من آن‌قدرمبارزه کردند که به این حقوق رسیدند و ما توانستیم سخن بگوئیم ، فکر کنیم و بنویسیم . برعکس شما در کشوری به دنیاآمده‌اید که این‌گونه حقوق در آن وجود داشت . می‌خواهم چیزی از شما بپرسم . آیا به نظر شما ، مردم شما هم همان وضعی را خواهند داشت که ما در روزگار سلطه فاشیسم داشتیم ؟

ل : آه ، بله ! بله ! خیلی زیاد !و موضوع وحشتناک و عذاب آور این است که اگر « آگینو » چنین کاری بکند ، بسیاری از امریکایی ها ستایش خواهند کرد . از طرفی من نسبت به « آگینو » زیاد نگرانی ندارم ، چون سیاستمدارها همیشه از نحوه‌ی رفتار مطبوعات باخودشان شکایت داشته‌اند. می دانید ، موضوع پرسر تلویزیون است . علت این که دولت نسبت به مطبوعات زیاد دلواپسی ندارد و میل دارد تلویزیون را قبضه کند ، این است که مردم امریکا واقعا روزنامه را نمی‌خوانند ، تلویزیون می‌بینند . بخصوص آدمهای بیسواد ، فقیر ، و کم امتیاز . ما چیزی را به آنان تحمیل می‌کنیم که آنها می‌توانند وقتی در روزنامه می‌خوانند یا نمی خوانند ، ندیده بگیرند . از یک سرمقاله هرچند دراماتیک می‌توان چشم پوشید ، اما از یک تصویر دراماتیک روی پرده‌ی تلویزیون نمی‌توان چشم پوشید ، متوجهید ؟ می‌دانید ما چه می‌کنیم ؟ مسایل جهان را می گیریم و موقع شب به خانه های آنان می‌فرستیم ، و آنها مجبورند تماشا کنند . اما آنها نمی‌خواهند تماشا کنند . می‌خواهند از واقعیت فرار کنند . می‌خواهند سرشان را زیر برف کنند . به همین دلیل با سیاستمداران دیگر که دلشان می‌خواهند ما را خفه کنند ، هم‌آواز می‌شوند .

ف : اگر از شما بپرسم که آیا از رئیس جمهور بودن نیکسون خوشحال هستید . . .

ل : جواب نمی‌دهم .

ف : پس‌ازشمامی‌پرسم از کدامیک از روسای جمهوری که تاکنون دیده‌اید بیشتر خوشتان می‌آید ؟

ل : این از آن نوع سئوالهاست که برای جوابش باید یکی دو روز بنشینم و فکر کنم . کی از همه بهتر بود ؟ کمتر کسی را دیده‌ام که‌ازش خوشم نیامده باشد. مشکل قهرمانان این است که خطا های‌شان هم بزرگ است . اگر قرار باشد براساس دوره‌ی کار روسای جمهور روی آنها قضاوت کنم ، « کندی »را انتخاب می‌کنم . هاری ترومن را اصلا نمی‌شناختم « کندی کسی نیست که بهترین کار ها را کرده باشد . اما من نسبت به‌او نزدیکی حس می‌کردم . کمتر تشریفاتی بود ، رفتار ملایمی داشت و بیشتر از دیگران قدرت طنز داشت » . بقیه شدیدا جدی بودند ، من‌جمله جانسون . من برای این‌که با جانسون غیر رسمی باشم ، بعداز ریاست جمهوری او را دیدم . خیلی آرامتر شده بود .

ف : نظرتان نسبت به جوانها چیست ؟

ل : نمی‌توان تنفر دانشجویان را نسبت به اسلحه‌سرکوب کرد . نمی‌توان احساس آن ها را نسبت به جنگ ندیده گرفت . فکر می‌کنم که من نسل جدید را می‌فهمم . با جوانها خیلی تفاهم و همدردی دارم . جوانها روی نسل قدیم تاثیر مثبت و سازنده دارند . تا اندازه‌یی هم در بی‌تابی آنها شریک هستم . در دنیایی که قدرت خودنابود کردن دارد ، بی‌تابی درست است .

البته این نظرها مانع از آن نیست که گهگاه بادخترهایم که خیلی دوستشان دارم بحث و جدل داشته باشم ، دختر بزرگم در هاوایی با شوهرش کشاورزی می‌کرد و حالابرگشته و در « ورمونت » تحصیل می‌کند . دیگری با جوانی ازدواج کرده که در دسته های کلیسایی رسیدگی به کودکان تهیدست کار می‌کند و خودش هم مددکار اجتماعی است . آنها درباره مسایل جهان عقاید خاص خود دارند و ما در این موارد باهم بحث می‌کنیم. بعضی وقتهانسبت به‌آنها عصبانی می‌شوم، چون متوجه می‌شوم که خیلی افراطی هستند .

یا شما در جوانی خشمگین نبودید ؟ وقتی عمق ا را می‌دیدید آیا به خشونت متوسل نمی‌شدید ؟ ه ، خشمگین می‌شدم . نسبتا رادیکال بودم ، اما ن در آن موقع یعنی مقدمه‌ی آرام همان وضعی که

ن از طرح سئوالی که خودم نتوانم جواب بدهم این همه . . . ممکن است خودتان را از نظر ف کنید ؟ مقصودم موقع سیاسی امروز شماست . ه ، جواب می‌دهم . من خودم را یک « لیبرال » م . و به‌نظر من لیبرال واقعی کسی است که از ین ها یا نقطه نظرخاصی تعهد ندارد حتی‌نباید لی خاصی ، از پیش وابستگی داشته باشد .لیبرال که هر مساله را با فروض همان مساله بررسی همان اساس تصمیم می‌گیرد . بدیهی است که خوب نمی‌تواند دموکرات خوب یا جمهوری خواه من عضو هیچ حزبی نیستم مستقل هستم . من بپرسد که آیا جزو « اپوزیسیون » (مخالفان) ویم من به مفهوم کلاسیک کلمه در « اپوزیسیون » مفهوم سیاسی کلمه هم نیستم ، من با بدی و الغم و این آغاز و پایان مخالفت من است . تان می‌خواست به جای روزنامه نگاری چه‌شغلی

سلی دیر متوجه شدم که « خوب بود اگر مهندس می‌شدم . » چون از کار کردن با محصولات جدید د . معهذا در عمق وجودم هیچ وقت نخواسته‌ام ی کنم . من صددرصد روزنامه نگار هستم و خودم ی بختی می‌دانم چون درست همان کاری را می‌کنم ارم . « روزنامه نگاری کار بسیار زیبایی است . ، وقتها به خصوص این روزها ، عذاب‌آور هم

یعنی این روز ها با ده بیست سال پیش فرق

ه علت سوءظن نسبت به وسایل ارتباط جمعی ، ز آن برائر کار های محافظه کاران بوده ، و به‌علت ی انقلابیون ، که ما را قسمتی از « وضع موجود » می‌دانند ، انقلابیون حتی وقتی که ما را به‌حق شتن و بی طرفی می‌ستایند ، به ما شک دارند . ین که کارش به درستی قضاوت نمی‌شود ، به زودی ود ، من از حملاتی که به ما می‌شود حوصله‌ام ن حمله ها خیلی افراطی است . خیلی نابخردانه ی موارد احمقانه است . « اما بروم سراغ علاقه‌ی زنامه نگاری : می‌دانید این علاقه از کجا بوجود دانشی که در این کار بدست آورده‌ام.این دانش ری بود ، که در دانشگاه بدست آوردم . »
ه تحصیلات دانشگاهی را رها کردم . . .
را دانشگاه را رها کردید ؟
همان دلیل که جوانهای امروز می‌کنند . نارضایی، ن چیز هایی که در جستجویش بودم ، که در یدایشان کردم . باور می‌کنید ؟
له ، حتما . من هم همین کار را کردم . بگوئید یچوقت فکر می‌کردید که تا این حد مشهور

ه هیچوقت نخواسته‌ام کسی بشوم ، همیشه ری بکنم . و همیشه کسی دیگر را ستایش کرده‌ام. سن و سال هم نسبت به بعضی از استعداد های رم . وقتی مرا برای سخن رانی دعوت‌می کنند شک رفی برای گفتن داشته باشم . و گاهی گمان می‌کنم توطئه‌یی‌ست برای نمایش این که من چیزی مردم از ما روزنامه نگارها خیلی توقع دارند . » ند که ما فقط روزنامه نویس هستیم و تنها می‌دانیم و نسبت به آن آگاهی داریم ، زمان ما انتقاد از روزگار خود تخصص دارم. اما برگردیم شهرت ، من هیچ وقت درپی شهرت نبوده‌ام ، نجام کاری در یک لحظه معین . بعداز تحصیل اقتصاد در دانشگاه ، فقط می‌خواستم خبرنگار د خبرنگار خارجی و بعد خبرنگار جنگی . البته جاع نیستم . یک چیزی برایتان‌بگویم : در جنگ من خیلی ترسو بودم . همیشه در پایگاههای توپخانه دنبال خبر های جالب می‌گشتم ، از همراهی کردن پیاده نظام وحشت داشتم . می‌ترسیدم یک دست یا پایم را از دست بدهم . بنابراین خودم را بمخطر نمی‌انداختم اما در ویتنام چنین وحشتی نداشتم . شاید کهولت باعث بود .

ف : هیچ کس نیست که در جنگ وحشت نکند . من‌هم همین طورم . وقتی به صحنه‌ی کشت و کشتار می‌رسم خیلی عصبانی می‌شوم . به‌یاد مرگ بسیاری از همکاران خودمان در ویتنام و کامبوج می‌افتم بعضی ها می‌پرسند : « آیا لازم بود آن جا بروند ؟ » بله ، لازم بود : برای مطلع کردن مردم .

ل : بله ، کاملا درست است . یادم هست در جنگ دوم در نیروی هوایی مسئول گزارش جنگ بودم . در بسیاری از بمبارانها شرکت داشتم و اکثر پرواز ها وحشتناک بود . مثلا هجومی که برای اولین بار به خاک آلمان کردیم . در تمام مسیر پرواز هواپیما های جنگنده آلمانی حمله می‌کردند . ازهرپنج‌هواپیمایکی ازمیان رفت «باب‌پست» Bob Post خبرنگار نیویورک تایمز مرد . من هم از وحشت تا سرحد مرگ رفتم . و به‌همین دلیل است که به مردان جنگی خیلی احترام می‌گذارم . بمخصوص به افراد پیاده .

ف : می‌دانم که برای روزنامه نویس مشکل است هیجان آور ترین لحظات کارش را بگوید . اما گذشته از جنگ آیا گزارش فرود نخستین انسان بر خاک ماه برای شما هیجان آورترین لحظات نبود ؟

ل : بله ، همین طور است . گرچه من هنگام گزارش از



صحنه‌ی واقعی خیلی دور بودم . یعنی از ماه فاصله داشتم . اما خیلی هیجان انگیز بود . وقتی مرا مسئول گزارش یک جریان می‌کنند خودم را موظف به مطالعه و تحقیق می‌کنم . مثلا برای پرواز های فضایی چندین کتاب خواندم و از آغاز تربیت فضا نوردان در جریان کار بودم و سعی کردم در مسایل موشکی و بی‌وزنی و غیره اطلاعات زیادی به‌دست بیاورم . اما در عمل متوجه خیلی از مسایل علمی نبودم و یادم آمد که در دانشگاه تگزاس هم در فیزیک وضعم‌خوب نبود. خوشبختانه من مسایل را بیش از حد برای خود ساده می‌کنم .

ف : آیا نسبت به ماه ، امروز هم همان احساس گذشته را دارید ؟

ل : نه ، کمتر علاقه دارم . بیشتر به جنبه‌ی مالی قضیه توجه می‌کنم . مقصودم این نیست که باید از این کار ها دست برداریم . برعکس باید تحقیقات در مورد ماه را ادامه بدهیم . علم هرگز نباید به آن چه‌دارد قانع باشد . اما بهتر و عاقلانه‌تر این است که بین پروژه‌ها بیشتر فاصله بیفتد تا اطلاعات بهتری بدست آید و تحلیل شود . این کار باعث صرفه‌جویی زیادی می‌شود . اگر راست است که هزینه‌ی تحقیقات فضایی کمتر از هزینه‌ی جنگ ویتنام است ، این هم حقیقت دارد که هزینه‌ی این تحقیقات نسبت به هزینه‌ی تعلیم و تربیت ، امور شهری ، آلودگی هوا ، کنترل مواد مخدر و غیره ، خیلی زیاد است . به عبارت دیگر تحقیق‌در فضا باید از آخرین هدفهای ما باشد . من هیچ وقت معتقد نبوده‌ام که تحقیق فضایی در صدر مسایل ما قرار گیرد . این دیوانگی است . موافق نیستید ؟

ف : حالا چرا . اما قبلاً خیال می‌کردم رسیدن به ماه وضع دنیارا عوض می‌کند و دنیا را بهتر می‌کند . اما چنین نشده و چنین هم نمی‌شود . شاید این عقیده انعکاسی از یک واقعیت تلخ دیگر باشد . می‌دانید که ما اروپائی هاچقدر به امریکا علاقه‌داشتیم و به آن معتقد بودیم. اما متاسفانه دیگر چنین علاقه‌یی در کار نیست .

ل : هنوز برای ترک علاقه نسبت به امریکا خیلی زود است ! خیلی زود از تظاهرات خارجی بعضی وقایع نتایج کلی گرفته‌اید . من هنوز هم معتقدم که امریکا خوب خواهد شد . گرچه می‌دانم که دوران بدی را می‌گذرانیم . این جنگ وحشتناک ، ناتوانی در پاسخگویی به نیاز تهیدستان ، خشونت و . . . عناصر مشخص این دوران است . بااین‌همه من‌خوش‌بین هستم . این آشوب و نابسامانی امریکارادر کجای دنیا می‌شود سراغ کرد ؟ آیا این نشانه‌ی آن نیست که امریکا دارد خودش را می‌شناسد ؟ رویداد های خوب هم هست . مصرف کنندگان دارند بر علیه محصولات مزخرف و خدمات مزخرف شرکتهای انحصاری قیام می‌کنند . دانشجویان دارند توجه ملت را به اندیشه های خود جلب می‌کنند ، فراموش نکنید که امریکا هنوز پا به دوران بلوغ نگذاشته . ما از کار ساختمان ها و بنیاد ها فارغ شده‌ایم ، ولی کار تزئین آغاز نشده است

ف : بسیار خوب ، آقای کرانکایت . متشکرم .

ل : به آن‌چه می‌خواستید رسیدید ؟

ف : بله ، و خیلی بیشتر از توقع من بود . چون شما بیش‌از آن هستید که تصور می‌کردم . به‌قول یک ضرب‌المثل ایتالیایی « راستی که او آدمی‌ست قابل احترام » .

...ر شاعران ارمنی زبان
...کتر هراند قوکاسیان
ناشر : مترجم



هوانس تومانیان



یقیشه چارنتز

گرونگ

...شعرها

یان علاقمند به شعر وادب
ی از ادبیات و شعر ارمنی
تند ، تنها منحصر بود به
هایی چند از ارمنیان مقیم
جراند و مجلات گوناگون ،
چاپ رسیده بود وناگزیر
را برای شناسائی شعر و
یش و کم متضمن تمام‌تاریخ
، به خوانندهٔ علاقمندتنشان
دو سال پیش که « الف»
شاعران ارمنی زبان را بانام
» به همت احمد شاملو
آن ، دکتر هراند قوکاسیان
اشعار ارمنی را با نام
دو مجموعه‌یی که اگر چه
رمنی‌زبان را دربرنمی‌گرفت،
نشان دهندهٔ آن خط‌خاص
که هردو مترجم ، مقدمه ـ
های خود نوشته بودند که‌در
یژه مقدمهٔ دکتر هراند
ندهٔ علاقمند به شعر را برای
ادن وضعیت شعر ارمنی در
اده می‌کرد . و ضمنا اورا در
ست‌که در مجلدبعد (بنابروعدهٔ
اتی دیگر هم که در جلد اول
دند ، آشنا شود .
بیش و کم از وضع شعر و
بی‌اطلاع نیستیم . شاعران
ن را امثال «ایساهاکیان» و
ناسیم . و نیز از شعر شاعران
عام ۱۹۱۵ ترکیه ، نظیر
دانیل‌واروژان» که شعریست
ر کلاسیک‌ودوره های جدید

شعر ارمنی باخبریم . بیش و کم ، نام شاعران جدید و نوپرداز ارمنستان همچون « یقیشه چارنتز » و « باروبرسواك » برایمان ناآشنا نیست و بهمیانی آنان از کار شاعران ارمنی الاصل مقیم بیروت مثل « شاهدخت » و بخصوص ایران ، شناسائی نسبی داریم . یعنی همهٔ آنچیزهایی را که انتظار داشتیم از شعر ارمنی بدانیم .

در «گرونگ»انتشار یافته‌است بالاخص که اغلب شاعران وارد دراین کتاب ، شاعران ارمنی زبان مقیم ایرانند و بیشتر آنان از گروه «نوراج » . یعنی مجمعی که برای نخستین بار در حدود چهل سال پیش ازاین با عضویت پنج نفر تشکیل شد ، که از میا نآنها چهار نفرشان دراین کتاب معرفی شده‌اند :

« دو ـ Dev » « آشوت اصلان » « گالوست خانتی » و « ارشاویرمگردیچ » . غیراز « دو ـ Dev » که از آنان جدا شد و طریقه دیگر پیش گرفت و بیشتر در حال و هوایی حرفی و غزلی سیر می‌کند ، شعر ان سه شاعر دیگر ، درست در خط شعر امروز ایران است یعنی شعری بازبان شعری امروز و کاملا تصویری ، عاری از صفات زائد وسطور نثر گونه وبالاخص حال و هواهای رمانتیك و اغلب فاقد مختصات دیگری که صرفا نشانهٔ واماندگی در شعر است . درست بر عکس دیگر شاعران ارمنی الاصل ، اما ایرانی وارد در کتاب ، امثال « آرشی » و «آرماند» ، که فضای شعرشان تقریبا در همان فضای شعر شاعران چارپاره گوی دیار ماست . دراین‌کتاب یك شاعر ارمنی دیگر نیز معرفی شده است با نام « آلیساگراگوسیان » که در آرژانتین اقامت دارد ، و شعرش ، شعریست بسیار موجز و جالب و گاه باعباراتی مقطع، بی‌اینکه به محتوای شعر کمترین زیانی برساند . شعر این شاعر شعریست خوب ، یعنی اگر چه بظاهر بسیار ساده بنظر میرسد ولی شعریست شکل یافته و عمیق و حاکی از ذهنی منظم که اگر در آغاز شعر خطی‌را پیش میگیرد، مطلقا ازاین شاخه به آن نمیپرد و صرفا در حین حرکت برروی همان خط تمام تصاویر را بایکدیگر مربوط و وابسته بهم نشان می‌دهد . شعر زیر نمونه از اشعار اوست :

« من دوست میدارم ترا .
با توانائی تمامی زمستانهای گذشته‌ام
وبا نفس آینده‌ام
هرگاه دیگر بار در رویا فرو روم .
باید ترا باز ببینم .
من ، تنها با همسایگی نور و
نیز باز بینم ترا .
آمیخته با سنگ مزار .
من باید آرزو میکردم
که استخوانت را .
روزی در کنار استخوانم می‌دیدم .
یادبودی مدفون در طپش قلب این خاك
من ترا دوست می‌دارم .
با نقلی از دور دستی دیگر .
با تمامی رنگ ها . »

دربارهٔ ترجمهٔ شعرها ـ

اغلب معتقدند که ترجمهٔ شعر نه تنها مشکل که کاری است محال . واین تا آنجاست که حتی بسیاری از شعر شناسان و شاعران بزرگ هم ، چون بیشتر از هرکس به مشکلات امر وقوف داشته‌اند ، از کار ترجمهٔ شعر امتناع کرده‌اند . زیرا اینان میدانند که شعر تنها هنریست که مستقیما بازبان و همهٔ ویژگیهای آن سروکار دارد و اصولا هنری زبانی است . و ناگزیر در خود بارهای مختلف هر کلمه و حتی هرکلام را همراه دارد و چون هر زبانی با زبان دیگر ازاین نظر از اصل متفاوت‌است ، امکان پذیرنیست که‌تمام‌بار یك واژه را عینا به زبان دیگر برگرداند . بنابراین چون شاعران بیش از دیگران به این نکات واقف‌بوده‌اند، کمتربکارترجمهٔ‌شعر پرداخته‌اند. و بیشتر ترجمهٔ شعر بوسیلهٔ مترجمین غیر شاعر صورت گرفته است . اگر چه گاهی در میان این مترجمان نیز ، ترجمه هایی بیش و کم موفق دیده شده‌است

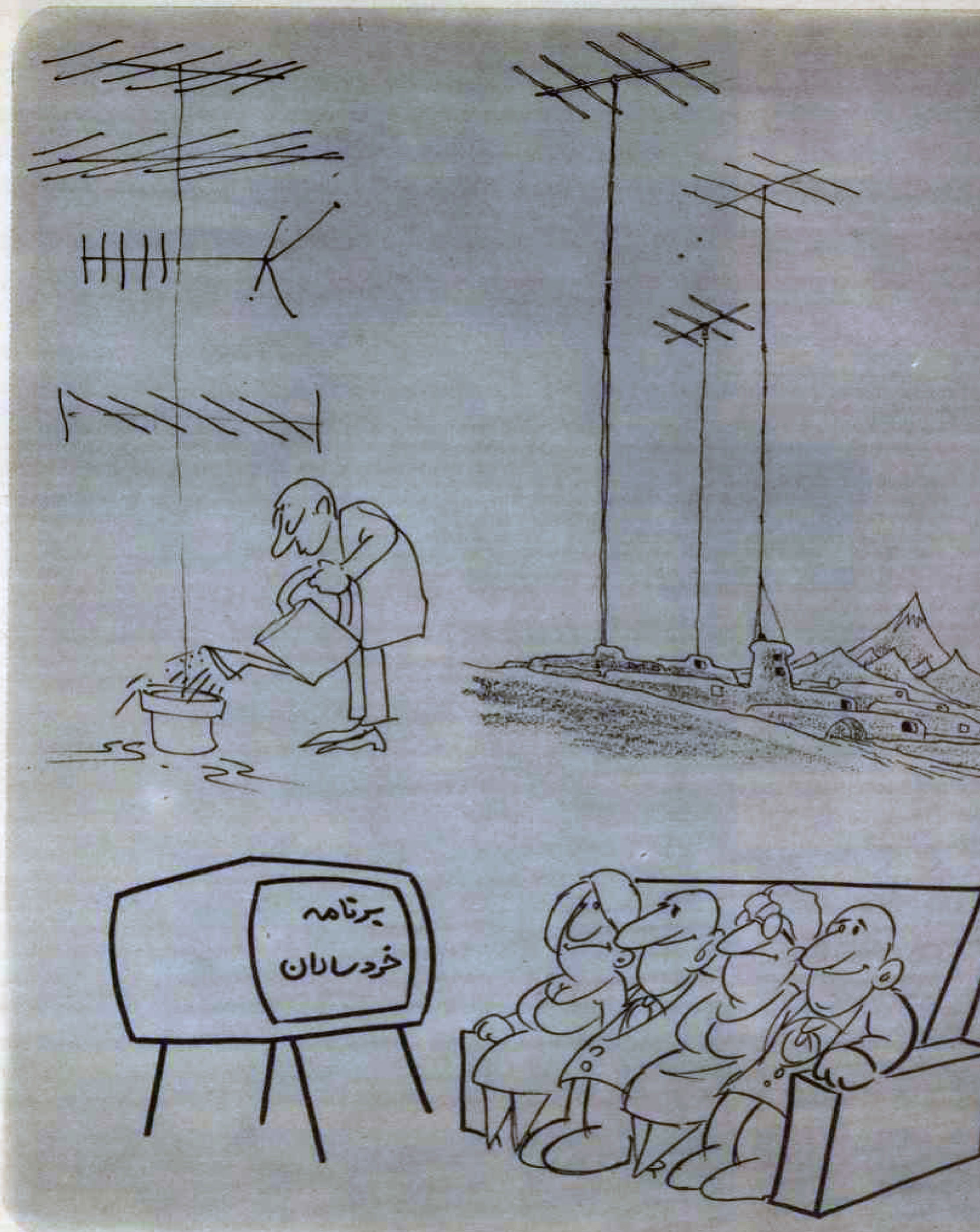
اما این امر در مملکت ما وضع بسیار بدتری دارد . یعنی تقریبا همهٔ شاعران‌معروف ما چنانکه باید نمیتوانند از یك زبان خارجی بهره‌گیری کنند و ناچار تا آنجا که بتوانند دست به ترجمهٔ شعر نمیزنند . وناگزیر میماند آنان که خود شاعر نیستند و بزرگترین عیب کارشان اینکه گویی همهٔ شاعران جهان درچشم اینان بایك زبان مشترك شعر می‌نوسند . بنا براین اگر دراینجا اشاره‌یی می‌شود به مجموعهٔ «گرونگ» با توجه به نکات بالاست . اما نمیتوان ناگفته گذاشت که با اینهمه ، آقای دکتر هراند قوکاسیان در ترجمهٔ این کتاب براستی کوشش کرده است . واین وقتی روشن می‌شود که فی‌المثل درشعر «آلیسیاـ گراگوسیان» از یکطرف ، و شعر «دو Dev از طرف دیگر ، کاملا دقت کرد و به میزان این اختلاف پی برد



سیامانتو



دانیل واروژان



تکه

...سی » چندان متعارف

ی پیش یک کتابدار ۲۴ ساله « تولوردی
مخصوص در مدارس تولوز (فرانسه)
و یک بار هم تا به حال ، به علت تعالیم
به شاگردان خود می‌داد ، روانه دادگاه
سانیا « نام روش خود را «تکلفاربدشکنند»
. این معلم ، نه تنها هیچ ممانعتی از هیچ
ن خود به عمل نمی‌آورد بلکه آزادی‌مطلق
ه به آنها می‌داد . چندی پیش به بیست و
اگردان ده ساله یکی از کلاسهای خـود
ه این موضوع : « اگر آزادتان بگذارند
ی می‌خواهید انجام دهید ، چه کارخواهید

سخ‌هایی که به این سؤال داده شد ، عموما
عاشت تنها با الفاظ و تصورات کودکانـ



ل مثما را بررودی از معلمی جمع کردند
سراق او ، افسانه دیگری را به یاد آورد
ه حقیقت است و در چهاردیواری مدرسه
کرولی » جریان دارد دو فیلمساز جـوان
ن مدرسه فیلمی تهیه کرده‌اند که هنوزهیچ
ی جرأت تقبل پخش آن را پیدا نکرده
مدرسه کـه به نام « اوویمهوکرولی »
یم و تربیت بازیگی نامیده شده درنزدیکی
ئاب جنگل وسنی قراردارد و ۳۵۰ محصل
تا ۱۵ ساله دران به نوعی تحصیل اشتغال
۱۹۴۸ سیستم نمره و امتحان و کارنامه و
و جریمه و رفوزگی وغیره دراین مدرسه
به جای همه اینها فقط یک بولتن به
رتها می‌دانند که آن هم در خرف از این
برنامه‌ای برای کلاس درس نیست . هر
اگردان تصمیم می‌گیرند آن روز را چه
بازدید کننده از این مدرسه ، در اولین
یاری از کفش و کلاه و لباس روبروی
از زمین و آسمان می‌بارد .
ت بارمه صدای ازکنتر پاپ به گوش
کلاس ششم بین دخترها و پسرها بحث
که آیا منحرفان جنسی دیوانه‌اند یا نه ؟
ر این مدرسه ، معلمان آن و متخصصان
ان ــ که بسیارند و پر قدرت ــ معتقد
سه ، آدمهایی مناسب با زمانما بار می‌آورد ،
حتما اگر عاشقند نشوند ، در زندگی
ند شد .

تکه

زنان خشمگین

خانم النان ویکتور ، کارگردان فرانسوی ، فیلمی برای تلویزیون این کشور تهیه کرده است به نام « چهار زن خشمگین » فیلم به این سؤال پاسخ می‌دهد که : « وقتی زنان مبارزه‌ای ایدئولوژیکی را آغاز می‌کنند آن را چطور انجام می‌دهند ؟ »



این چهار زن عبارتند از « مارتین پلترمان » فرانسوی که در جنبش مالکی جایزه اول فلسفه را در کنکور عمومی فرانسه به دست آورده ، خانم مارتین پلترمان ، معلم شیمی مدارس و دانشیان برقضعوتیی یا مبارزه‌اللازی از انفا ، وجیل فالفا ، هنرپیشه آمریکایی که به نقش روش زندگی آمریکایی پرداخته و نماینده کمونیست نابل ، ماریا آنتونیتا ماکیوکی عاوت عاردی و رامادات که این گشته افرادی نفت که تجربه زندگی را هم به آن افزوده ، جمیلا بوپاشا بانوی مبارز الجزایری خویش را در فیلمهای انرکی وداع گفته و اینک سخنگوی دانشگاهها و اجتماعات روشنفکری است .

از گارسیا لورکا

اخیرا در پاریس از جانبی درباره فدریکو گارسیالورکا چاپ شده که در آن متون منتشرنشده‌ای از شاعر فقید و اسناد تازه متعددی درباره شخصیت مسحور کننده او گردآمده است .

تا مدتی پیش تصور می‌شد که بعد از انتشار آثار کامل لورکا در هفت جلد توسط کتابخانه گالیمار پاریس ، دیگر چیز زیادی از او باقی نمانده است اما اینک ، سی سال بعد از سر به نیست شدن این شاعر معلوم می‌شود که هنوز هم گنجینه پرجاذبی از آثارش دست نخورده باقی مانده است .

بسیاری از اشعار و نوشته‌هایی که در کتاب تازه به چاپ رسیده حتی در زبان اسپانیایی هم منتشر نشده بوده‌اند .

تکه

فیلم تازه آلدریچ

رابرت آلدریچ سینماگر محکم و قدیمی هالیوود ، از تازه‌ای خلق کرده است به نام « آیا باید خواهر ــ جورج را کشت ؟ »

این فیلم ، قصه زن هرپیشه پنجاه ساله و همجنس بازی است که از یک سو ترینه رفیقه خویش است و از سوی دیگر محبور پرسوناژی که از سالها پیش درتلویزیون بازی می‌کند . این پرسوناژ پرستاری است به اسم خواهر ــ جورج کـه لباسهای راهبه می‌پوشد ، سیگار برگ می‌کشد ، دشنام می‌دهد ، کلمات زشت ورد زبانش است ولی قلبی حساس و لطیف دارد ، اضطرابات از تنهایی وحشت دارد ، به مردها حسادت می‌کند و تعزق طلب است .

سناریو اقتباس از نمایشنامه‌ای است به قلم فرانک مارکوس که پنج سال پیش با موفقیت در لندن روی صحنه آمد .

آلدریچ تا حد امکان از حالت تأتری آن کاسته ولی تأکید و قدرت مکالمات ، بهتر بگویم کتکها ، هنوز هم از تفوق پیش بر سناریو می‌دهند در هرحال فیلمی است مطابق سنتهای آلدریچ ، باسوزهای‌ماوراء عادی ، زمینه روانی قوی و گسترده ، و آدمهایی غول‌آسا ، بریل رید و سوزانایورک نقشهای اول این فیلم را بازی می‌کنند .

می‌بارد برف سپید

مجموعه تازه‌ای ازاشعار« یوگنی اوتوشنکو» شاعر جوان روسی به نام « می‌بارد برف سپید » منتشر شد . نام این مجموعه از این شعر گرفته شده است :



می‌بارد برف سپید .
لیران همچون بر یک رشته سیم .
آه ! زیستن برزمین !
اما نه ، ممنوع است !
جان های ناشناس .
در دور دست گم می‌شوند .
همچون برفهای سپید .
باز به آسمان صعود می‌کنند
من هم خواهم رفت .
من از این اندوهگین نیستم .
منتظر بقایاش .
معجزه را باور مکن .
نه برف را ، نه ستاره را ،
و من ناپدید خواهم شد .
برای همیشه ، برای همیشه !

این است لحن اشعار اخیر اوتوشنکو ، آسان و ساده و دلپذیر ، ولی مایوس کننده .

ده سال پیش اوتوشنکو طفل نوپدرس شعر روس بود ، دوران کودکی ، عشقها ، تردیدها و تنهایی‌هایش را به راحتی بازگو می‌کرد .

تکه

برای هدفی در گریش راهی برای نوشتن و سرودن سر در گم بود . دراین دوره زیباترین شعرش «لالایی بود ، بخواب محبوب ، بخواب . »مسافرتهایش به خارج ، کوبا ، آمریکا ، ایتالیا ، فرانسه ره‌آورد های با ارزش و گوناگونی داشت .

بدون شک این شاعر تسلط استادانه بر کلام دارد ولی افسوس بیش از اینها ، این تسلط را به کار نمی‌برد شاید می‌ترسد او را فرمالیست بخوانند . و به این جهت صمیمیت و ذوق شاعرانه‌اش او را نوبالغی جلوه می‌دهند که هنوز بزرگ نشده است .

زنهای ویتنامی هم

« مرد از جنگ بازگشت ، زن که در انتظارش بود به او گفت : زخمهایت را با دستمال آهسته به شکر خواهم بست ، جامه و زرمات را از تن بدر آورد » این شعری است ویتنامی از قرن هیجدهم بنام « همسر جنگجو » که مایه یک برنامه تلویزیونی فرانسه بنام « زنهاهم » قرار گرفت . تهیه کنندگان این برنامه ، این‌بار به سراغ زنان ویتنام جنوبی رفتند و سه‌تن از آنها را به عنوان نمونه انتخاب کردند .

این سه زن ، و عمر سایگون ، موضوع برنامه آنها بود . اولین زن ، بنام خانم « تین‌ترام » مادر یک خانواده بود که زندگی ساده روزمره ، و نیایش ــ هایش را بدرگاه بودا ، برای پایان جنگ تعریف کرد . شوهرش که موسیقیدان بود گفت که مدتی است فقط نوازندگی می‌کند ولی آهنگ نمی‌سازد چون « قوه خلاقه‌ام را از دست داده‌ام » . و چهار دختر خانواده ، شبها در کاباره‌ای برای جنگجویان آمریکایی آواز می‌خوانند . اگر دختر ها آوازنخوانند درآمد خانوار شش پانصد پیاستر کمتر خواهد شد .

زن دوم ، به نام « ژات » ، معلم بود و باید از پدر شوهر خود اطاعت می‌کرد . و بالاخره سومین زن یا مادر خانم « یا » پسرش را از دست داده بود .

« ویت‌کنگ او را با خود برده است » .

این برنامه نـه گفتاری در متن داشت و نـه نتیجه‌گیری . هرچه بود تصویر و واقعیت بود . کامیون های بزرگ آمریکایی در طول جاده‌ ها مرتبا در رفت و آمد بودند . شخص سپید سوار بر دوچرخه ، با کلاه حصیری بزرگ از میان آنها عبور می‌کرد . و صدای متن برنامه ، صدای مخصوص بود ، صدای هواپیما ، هلیکوپتر ، راکت ، صدای جنگ . آن چه دراین برنامه بسیار جالب بود ، فضای مخصوص زندگی زن ویتنام جنوبی بود . فضای نه‌جنگ و نه صلح ، چیزی بین این دو ، یک حالت سوم ، مداوم ، کشنده ، فرساینده .

گفته شد که در یکی از برنامه های دیگر این مجموعه ، به سراغ زن های ویتنام شمالی خواهند رفت .











روی جلد هفته گذشته

عده‌ای از خوانندگان « تماشا » در طول هفته گذشته بما تلفن کردند و ضمن تبریک سال نو و اظهار لطف به مجله ، گفتند که چهره روی جلد ، هر چند به نظرشان آشنا آمده ، کاملا شناخته نشده است .

برای اطلاع شما معرفی می‌کنیم : خانم مهری رحمانی ، شخصیت معروف خانه قمر خانم هستند که روی جلد نخستین شماره تماشا به شما سلام نوروزی گفتند . حالا که عکس روی جلد هفته پیش را پسندید ، چند عکس دیگر ایشان را که در لباس حاجی فیروز گرفته‌اند تماشا کنید . حاجی فیروز خوشگلی است ، نه ؟

افول

بر رادی
: علی نصیریان
فخری خوروش ، عصمت صفوی ، آهو ،
رت‌الله انتظامی ، علی نصیریان ، اسماعیل
علی کشاورز ، اسماعیل‌داورفر ، ایرج‌راد،
ی ، داود آریا ، ناصر نجفی ، محسن

: تالار ۲۵ شهریور

بوی درخت میته .
ار مدرسه من شبها نون و هندونه
ره .
یکبار ناخن می‌گیرم و اعتیاد مزمنی

بهید بشه قهرمان نیست .
ی های کهنه قدرت هولناکیه .
ه به اون طرف سیما بر نمی‌گردم .

رادی نویسنده « افول » با کار های‌قبلیش ایرانی » ، « از پشت شیشه ها » ، « مرگ « صیادان » خود را به نام یك نمایشنامه به علاقه‌مندان تآتر شناساند . و اینك علی شنامه « افول » او را روی صحنه آورده

» رادی تحت تأثیر « باغ آلبالو »ی شمن ملت » « ایبسن » است و همین امر تواند یك سیر مستقیم و یك دست را در ر خویش به تماشا گر نشان بدهد او برای همه حرفهایش را بزند به زمان نمایش است . گاهی به دلبستگی یك خانواده به و اجدادیشان تکیه می‌کند ، و گاهی به مهندس جوان برای بهبود و سرو سامان زندگی مردمان ساده دهاتی .
زها اکثرشان می‌توانند نباشند ، و لطمه‌ای نخورد. وجودهمانها باعث شده که تماشاگر ن فردی بازیگران پی‌ببرد .
ها گاهی با آنچنان گفتار هایی می‌آمیزد شخصیت مورد نظر را دشوار مـی‌کند دیر مدرسه) .
ع بر سر احداث یك مدرسه نو در یك قریه گیلان است توسط مهندس جوان ، داماد الك و علاقه‌مند به احیاء قریه . در این جوان با مخالفت مالك بزرگ و دسیسه ــ شکنی های او روبرو می‌شود . مردم‌ساده یان نمی‌دانند چه باید کرد . افرادی که کمك به مهندس را دارند در نیت خود و او را تنها می‌گذارند ، نمایش بعداز اماتیك بی‌جهت کش می‌آید و سر درگمی . نصیریان به عنوان کارگردان نمایش تا کار خود موفق است . و چه بهتر بود اگر ت کمتر غلو می‌شد و از میزانسن هـای فنظر می‌کردند . (صحنه در آغوش و دختر ، زن و شوهر و در پرده دوم) .
ظر از چند بازیگر تازه کار که می‌توان خود بازی چشم گیری نداشتند ، عجله ها و اکثر بازیها مشاهده می‌شد ، مثل آنکه احساس هر پرسوناژ بعد از اتمام گفتارش به پایان می‌رسید و تا نوبت بعدی بازی در صحنه کاری نداشت.

انتظامی مثل همیشه بازی چشم گیری ارائه داد و شنگله با نرمش درحرکات و نقشی غیراز شخصیت های قبلی توانست ارزش کار خود را هرچه بیشتر به ثبوت برساند .

بازی نصیریان را می‌توان به خـاطر مصائب کارگردانی و مشکلات پشت صحنه توجیه کرد وگرنه نصیریان بازیگر خوب و توانای تآتر کجا و مهندس معراج کجا ؟ ، آهوی جوان هم با حرکات کاملا تهرانی و شهری از شخصیت یك کلفت رشتی کاملا به دور بود .

کارگردانی بی‌طرفانه

نصیریان می‌گفت چون از نمایشنامه‌خوشم آمد، آنرا برای اجرا انتخاب کردم زیرا تکنیك پرورش نمایشنامه تکنیك پخته‌ای است رادی در پرورش طرح و توطئه اشخاص بازی و در ساختمان آدمهای بازی و پیش‌برد حوادث و تم و هدف خود تا حدودزیادی موفق شده است .

من برای این اجرا هیچ فکر و برداشت‌جدیدی



غیر از آنچه نویسنده در اثرش ارائه داده بود نداشتم و کوششم صرفاً این بود که هدف و موضوع در نمایش با صداقت تمام ارائه شود چون جز آنهم کاری نمی‌شود کرد ، البته تاچه‌حد توفیق‌پیدا‌کردم باید دید چگونه اظهار نظر خواهد شد . چون واقعاً هیچ کاری ایده‌آل نیست بخصوص تآتر که در آن عوامل مختلف ، شرائط و افراد مختلف دخالت دارند .

بهرحال هیچ چیزی هیچوقت رضایت کامل به آدم نمی‌دهد . باید امکانات و زمان و مکان را در نظر داشت ، من فقط رضایت نسبی دارم .

نمایش در زمینه‌یی رئالیستی پیش می‌رود و ملموس است البته در « پیس »های مدرن‌ممکن است مسایلی مورد توجه کارگردان قرار بگیرد ، غیراز آنچه نویسنده نوشته و آن خطوط را دنبال کند،ولی در این نمایش چون موضوع جنبه واقعی دارد و روشن است و از جائـی شروع میشود و بصورت طبیعی پیش می‌رود ، راه گریزی برای کارگردان نیست مضافاً به اینکه الزامی نیز برای این کارنبوده است .

در مورد هنرپیشگان می‌توانم بگویم‌درمحدوده امکانات و با استفاده از افرادی خارج از گروه خودمان توانستم از بهترین چهره‌ها استفاده کنم .

شنگله میگوید : نظیر شخصیت من در این پیس در نمایشنامه های فرنگی بسیار بچشم می‌خورد .

نمایشنامه را می‌پسندم ولی نه باین شکـل ، منظورم از محتوی نمایش است که بسیار طـولانی است . می‌شود گفت یك زمان است تا نمایشنامـه، زمان آنرا براحتی می‌توان کم کرد .

علت موفق نبودن نمایش های ما نبودن تفاهم کامل بین افراد است اگرچه علاقه بکار دیده‌می‌شود.

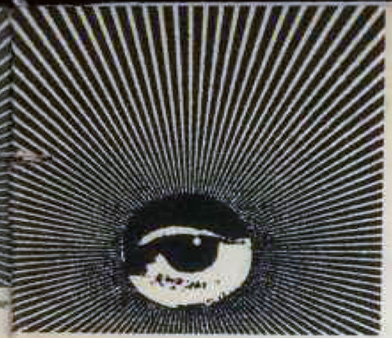
تماشاگر ایرانی از تضاد در پیس های اجرائی کلافه است وقتی آنها می‌آیند یك نمایش کمدی‌مردم پسند می بینند بعد به سختی می‌توانند تحمل یـك تآتر جدی را بکنند و آنرا بپسندند .

عصمت صفوی میگوید : من در این نمایش یك مادر دهاتی ایرانی هستم، از نقش خودم بدم نمی‌آید، گواینکه نقش کوتاهی است .

به طور کلی هنرپیشه ها و کارگردان اگر در این نمایشنامه صد درصد موفق نیستند برای آنست که ما زیاد اطلاعات محلی نداریم و در این مورد هیچگونه آموزش قبلی نداشته ایم .

کلمات انتخابی نویسنده در این نمایش از زبان یك دهاتی کمی ثقیل است ، ولی به‌نظر من تفاهم نویسنده با کارگردان و هنرپیشگان تا حدودی‌رفع این مشکل کرده است .

تهمینه میرمیرانی



...دق تبریزی :

...وز منطبق با ضرورت زمان و شخصیت نقاش است ... هنرمند، در لحظه شناسایی ارزش‌ها است .



...صادق تبریزی آشناهستید. چندی ...یشگاهی هم داشت .نقاشی است ...جست وجوی حساس . حاصل گفت ...گوتاهی با تبریزی را پیش روی ...ذاریم .

● آقای تبریزی ! طی ده پانزده سالی که با آثار نقاشی شما آشنا هستیم ، شما بیش از هر چیز در نقاشی تجربه کرده‌اید ، خودرا به خطر انداخته‌اید تا هر گاه چشم‌انداز تازه‌تری ارائه دهید واین حرکت وکنش شما بسوی جلوه‌ـ های گوناگون نقاشی این‌فرصت‌را می‌دهد که درآغاز گفتگویمان از تجربیات وزیر وبم کار خود حرف بزنید .

●● صادقانه بگویم که در گذشته ، یعنی در ابتدای کارم بارنگها بازی می‌کردم ودر حقیقت نقاشی مرا به‌بازی گرفته بود ، مدت‌ها طول کشید تا من نقاشی را به بازی بگیرم زیرا هر نقاش در ابتدا زیر سلطه نقاشی است و مدت زمان می‌خواهد تا به نقاشی مسلط شود و آن را به عنوان یك عنصر بیانی به کارگیرد . من در تجربیات خود بااین واقعیت رو در رو شدم که هنرمند نمی‌تواند ساکن باشد و در یك نقطـه بایستد و همهٔ شم وتوان هنری خود را دراین یك نقطه توجیه کند . غالبا هنرمندان بایك چشم‌انداز بخصوص دست بگریبان می‌شوند و به تصور سبك آفرینی تا پایان زندگی در آن‌حیطه باقی می‌مانند ــ در حالیکه زندگی با گسترشی که دارد این امکان را به هنرمند می‌دهد که پرواز های بلندی کند ، خودرا جا به جا کند ، از فضایی به فضای دیگر راه برودو آنوقت که همهٔ پرواز های خود را گرد بنشیند و بیاندیشد که ازاین همه پرواز چه می‌تواند فرا چنگ آرد . در این صورت بطور حتم لمحاتی چشم‌گیرازاین پروازها پیش روی‌اوست . می‌تواند به آسانی انتخاب کند ، و من کارم انتخاب کردن تجربه است، هنرمند اگر بتواند از تجربیات شفاف خود که در اورسوب کرده و شکل گرفته است بهره‌گیرد می‌تواند آنچه که ارائه می‌دهد ، بدان پای بند باشد و از آن به عنوان یك عنصر حزنی و تجربی یادکند . هنرمند نمی‌تواند راه به جایی ببرد مگر آنکه با تجربیات خود صمیمی باشد .

نقاشی برای یك نقاش نو یا در ابتدا تفنن است بعد به عادت میرسد و هنگامیکه به‌عادت رسید دیگر راه‌گریزی نیست ، آنوقت همهٔ سعی خود را متوجه مطلوب جلوه دادن این عادت می‌کند و بعد از عادت ، به اشتغال زندگی خود میرسد ، زیرا هنرمند دراین مرحله اسیر عادت ویا به مفهومی اسیر هنر می‌شود ، من در چشم گردانی خود در هستی بدین نتیجه رسیدم که تنها چیزی که می‌تواند برای هنرمند مدد باشد ، تجربهٔ اوست ، واگر شما به کنش و حرکت من بسوی جلوه‌های گوناگون اشاره می‌کنید چیزی نیست چراینکه من همواره می‌خواهم در این رهگذر به خواست آقای خود نزدیك شوم .

هنرمندان ابتدائی برهنرناب نزدیك شده‌اند ولی ناآگاهانه ، در حالیکه هنرمند امروز به سوی خواست های خود حرکت می‌کند ولی آگاهانه . در نتیجه هنرمند برای بدست آوردن این آگاهی باید فرازها و نشیبهای فراوانی را پشت سرگذارد

● در نمایشگاه آثار نقاشی شما که در گالری بودگر برپا بود ، شما به یك آرامش رسیده‌اید . رنگهای شما بر پوست که بجای بوم بکارگرفته‌اید ، به جای برانگیختن ، انسان را نوازش می‌کند ، ذهن را متوجه زیبا شناسی شما می‌کند ، شما چگونه بدین‌آرامش سیلان واین حداز زیباشناسی رسیدید ؟

●● در پی هرکوران ودرگیری ، هنرمند باید به یك آرامش یا حدی از زیباشناسی برسد . این یك ضرورت است و هنرمند امروز نمی‌تواند از ضرورت زمان برکنار ماند . ببینید امروز نقاشی در کجا قرار گرفته . در پیش روی طبقه‌یی خاص ، و این طبقه خاص چه می‌طلبد آیا جز آرامش وزیبایی مقوله‌یی دیگر برایش مطرح هست ؟ من به‌این نتیجه رسیده‌ام که نقاشی قبل از هر چیز انسان را باید متوجه لمحات ناياب و گذرای زندگی کند که در خلوت انسانی تنها تصور می‌شود و هرگز عینی نیست . انسان امروز در کشاکش جامعهٔ مصرف نفاله می‌شود و همه زیبایی ها ولحظات دلپذیر زندگی را فراموش می‌کند اگر هنرمند بتواند این انسان را متوجه این مقوله‌کندکه زیبایی هست ، خوبی هست ، آرامش هست ، کار خودرا انجام داده است .

● در کار های‌گذشته شما نوعی هزل وطنز بود . گویی شما می‌خواستید از همهٔ معتقدات و سنت های پوسیده نوعی انتقام بگیرید و با مدد از اشیاء ، سمبول ها وموتیف‌های سمبلیك ونیز اسطوره‌ها ...

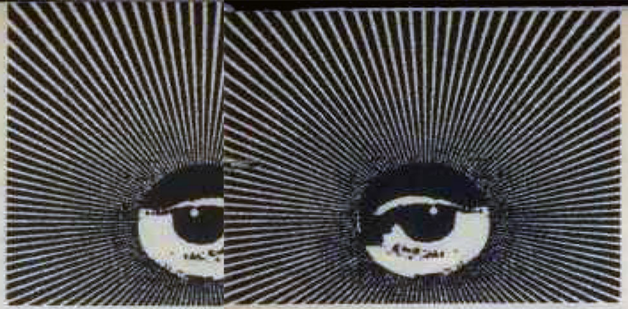
●● انسان وقتی به دنیا می‌آید این دیگران ومحیط هستند که اورا متوجه خود می‌کنند واو ناگریز از پذیرش وضعیت خویش است . بنابراین این در حیطه شخص متوجه ارزشیابی می‌شود و رد و قبول ارزش‌ها ، و هنگامیکه شخص از دوران کودکی جدا می‌شود و به بلوغ میرسد ، شخصیت اوفرم می‌گیردو به قضاوت‌ارزش‌های پیرامون‌خویش‌می‌نشیند، دراینجاست که شخصیت فرم گرفته مقادیری از ارزش‌ها را می‌پذیرد و پاره‌یی دیگر را رد می‌کند کارهای من شاهد این انتخاب است البته به هزل وطنز . درحقیقت این عدم‌پذیرش من می‌تواند نوعی انتقامجویی باشد ، از مسائلی که در اجتماع به انسان تحمیل می‌شود

● شما که در خصوص ضرورت زمان و نیز ورق‌زدن جلوه‌های‌گوناگون نقاشی تابدین‌پایه معتقدید آیافکر می‌کنید باردیگر از دیار این زیبایی هـای محض که در پیش چشم گسترده‌اید به کارهای گذشتهٔ خود ، که بااین طرز تلقی لامحاله فراری برای شما نیـست ، باز گردید و آیا این رجعت شما می‌تواند مـسائل تازه‌تری‌را عنوان کند ، البته با بیان‌رنگی جداگانه ؟

●● همانطور که اشاره کردید کار هنری جدا از ضرورت زمان نیـست ، ولی ضرورت شخص نیز دراین جا مطرح می‌شود و نقاش جدا از ضرورت شخص خود نیست . اگر من بدین ضرورت باز گردم یعنی ضرورت طنز وهزل‌آفرینی در نقاشی ، شکی نیـست که این ضرورت را کاملا منطقی‌می‌بینم.

● بااین حال شما باید به تکنیك نقاشی معتقد باشید چون اگر بخواهید به گذشته رجعت کنید ، می‌توانید ازتکنیك تازه بی‌بهره باشید ...

●● من همیشه در ضمن‌کار به تکنیك میرسم. تکنیك نقاشی چیزی اکتسابی نیـست ، بل‌تجربی‌است . البته اکتسابی هم می‌تواند باشد ، همانطور که زندگی را کسب می‌کنم و چگونگی آنرا . ولی مساله دراین است که نقاش باید در کشاکش کار به تکنیك برسد حتی با بکار گرفتن عناصرطبیعی مثل پوست که من بکار گرفتم ــ که می‌تواند ویژگیهای تکنیك‌مرا توجیه کند . اگر من بخواهم به گذشته رجعت کنم بی‌شك از تجربه های خود برکنار نخواهم بود .



پیروزی دیگری برای یک کارگردان ایرانی



یا ضامن آهو، ساخته پرویز کیمیاوی پس از موفقیت در استانبول، بار دیگر در پاریس برنده جایزه شد.

درفیلم یاضامن آهو میخواستم فاصله‌ی بین دست
ریح را کشف کنم و یا به دنبال رابطه‌ی مردم با
باشیاء بروم . رابطه‌ی‌مردم باکارگردان درفیلمهای
یست ، چه در حفاریهای فیطریه که رابطه‌ی بین
ایما و اسکلت نشان داده میشود ویا حتی در
کربلائی حسین یکانه ، در فیلم بجنورد ـ قوچان
من عبارت از کشف رابطه‌ی این مرد با کوچه و
علتی برای تارزدن اوست . در مشهدهم هر روز
رخ می‌دهد و من می‌خواستم آنهارا ثبت کنم .»
ین عبارات براحتی می‌توان به طرز کار و روحیه‌ی
اوی بعنوان یک کارگردان تحصیل کرده در مدرسه
ارو » « ایدک» پاریس پی برد فیلم یا ضامن آهو
یمیاوی فستیوالهای استانبول ومونت کارلو برنده
خته شد ودر فستیوال اخیر مونت کارلو بود که
ک کارگردان خوب و صاحب نظر مورد تشویق وتائید
ار گرفت

این ماه ۷٤ نماینده روزنامه و مجله‌ی سراسر جهان
ار بیانیه‌ای یادآور شدند که تنها جایزه‌ی منتقدین
ـ در یازدهمین فستیوال مونت کارلو توسط ژاکلین
یلم یا ضامن آهو تعلق یافته‌است : « این فیلم باتمام
از تکنیک وزیبائی دارد نمایشگر گوشه‌ای ازتمدن
. قدرت بیان آن بسیار قوی است واز هیچ گونه
وضیحی مدد نمیگیرد . هیئت داوران منتقدین
به‌انتخاب تلویزیون ایران تبریک میگویند » .
از ایران فیلم دیگری بنام « کدام قله ـ کدام اوج »
داشت .)
ما گفت و گوئی که پس از پیروزی در فستیوال
با پرویز کیمیاوی داشتیم :

امی ـ چند فیلم در فستیوال شرکت داشت ونحوه‌ی
ستیوال چگونه بود ؟

یمیاوی ـ ۷٤ فیلم از ۳۲ کشور جهان شرکت داشت
سوئد برای اولین‌بار شرکت می‌کردند . فیلمها و
ی ضبط شده‌ی تلویزیونی توسط چند دستگاه
نگی و سیاه و سفید در دو سالن بزرگ به نمایش
شد .

ـ جوایز فستیوال چه بود وبه چه فیلمهائی تعلق

یمیاوی ـ جایزه‌ی زرین برای صلح وآرامش جهانی
(سرباز دیوانه) اثر «جک‌گلد»انگلیسی Mad Jac
. این جایزه در زمینه های مستند تاریخی بهترین
ـ بهترین میزانس و بهترین بازی‌کن زن
یز داده شد و پنج امتیاز مخصوص هیات
اسیون) که یک پلاک نقره‌ای‌است به پنج فیلم از
ضامن آهو » اعطاء شد . از جوایز دیگر می‌توان
ل دوکا » نام برد که به فیلمی از ویتوریو دسیکا
ت . چون دسیکا خودش عضو هیات ژوری بود و
ایست فیلم خویش را در فستیوال شرکت بدهد در
ونت‌کارلو سرو صدای زیادی به راه انداخت ، فیلم
ید این جایزه بود .

وم جایزه‌ی « سی‌دالله» برای نشر هنر وادبیات از
نما . وبالاخره جایزه‌ی منتقدین وروزنامه‌نگاران
که به‌فیلم یا ضامن آهو داده شد

شرکت کنندگان در فستیوال تا چه حد با تلویزیون
ا بودند ؟

یمیاوی : کسی وجود تلویزیون ایران را باور نمیکرد
نکه ما فیلم رنگی هم ظاهر و چاپ می‌کنیم تعجب
من در مصاحبه هایم اغلب به‌این امر اشاره می‌کردم
ی جنبی تلویزیون مانند کارگاه نمایش ـ قسمت
جشن هنر شیراز ـ مدرسه عالی تلویزیون و سینما
یلم‌های مشترک حتی ازکارهای تلویزیون‌فرانسه نیز
بهتر است .

باید تاکید کنم که بنظر من جایزه آوردن در این فستیوال ها هیچ مهم‌نیست مهم‌شرکت‌کردن‌است زیرا در هرصورت افقهای‌بازتری‌بروی فیلمسازان‌ما گشوده خواهدشد. در ثانی به آنها فرصت خواهد داد که با فیلمسازان خارجی و نحوه‌ی کار آنها آشنا شوند و احتمالا به اشتراک فیلم‌های جالبی بسازند .

ت ـ اگر خودت داور مسابقه بودی به چه فیلمی جایزه میدادی ؟

کیمیاوی ـ به فیلم « در کوزه های شراب پالفوتی»از سوئد که یک باله بسیار دلربا بود از تکنیک خاص تلویزیون بهره داشت که از عهده سینما به راحتی برنمی‌آید .

ت ـ اگر محیط هر فیلم قالب یاوسیله‌ای برای ارائه‌ی نظریات کارگردان باشد به محیط مذهبی مشهد ازچه نظر گاهی نگریسته‌ای ؟

کیمیاوی ـ در مشهد یک اتفاق مهمی هرروز رخ‌می‌دهد ومن برعکس فیطریه که در پی معرفی آن بودم میخواستم زائران خودشان را معرفی کنند . حرکات دوربین بسیار ساده است . مردم کارهایشانرا انجام میدهند و می‌روند به‌غیر از دو جا یکی در سکانس تراولینگ در راهروها که مردم را به دنبال خودم میکشم و به عبارت دیگر شاید یک کمک‌سینمائی به آنها میکنم . ولی این عده کنار ضریح که میرسند دیگر با آنها کاری ندارم دوربین حالت یک شاهد را پیدا می‌کند و قضاوت در کارش نیست . دوم جائیست که زوار به حالت خلسه فرو رفته‌اند . در اینجا می‌خواستم به آنها بگویم که شما وجود دارید . گریه بچه ـ بیدار شدن مرد و صدای طبل نشانه‌ی ادامه داشتن زندگی‌است. دراین‌فیلم من فقط‌گوشه‌ی از زندگی مردم را نشان داده‌ام .

ت ـ هیئت داوران را چه کسانی تشکیل میدادند ؟

کیمیاوی ـ « نیکلای بیریکوف » مدیر کل تلویزیون روسیه « ارمان لانو » عضو آکادمی کنکور فرانسه . ویکتوریو ـ دسیکا از ایتالیا ـ و سه کارگردان و تهیه کننده ازمجارستان، آلمان و انگلیس و یک هیئت داوران از جامعه‌ی کلیسا که به بهترین برنامه کاتولیک جایزه میدادند و ۷٤ نماینده‌ی روزنامه ها و مجلات سراسر جهان که فقط نقد تلویزیون می‌نویسند .

ت ـ سینمای شما به وضوح سینمای تصویر است و کلا کوشیده‌اید از عامل توضیح دهنده‌ی گفتار بپرهیزید . فکر نمی‌کنید که در هر صورت عامل صدا نقشی اساسی در فیلم شما دارد ؟

کیمیاوی ـ البته ولی این صدائی است که از خود تصویر می‌آید نه صدای سوم و خارج از تصویر . تقریبا نصف بیشتر فیلمهای شرکت کننده در فستیوال یک رادیوی مصور بود حتی فستیوال می‌خواست یک گفتارانگلیسی‌یا فرانسه‌برای فیلم من بگذارد که با آن مخالفت کردم . زیرا ٦٠یا٧٠ درصداز اثر فیلم از بین میرفت . به طور کلی من مخالف اضافه کردن یک صدای سوم هستم . این روش برای فیلمهای خبری البته بد نیست ولی وقتی ماجرائی هست باید خود ماجرا خودش را معرفی کند .

من با اضافه کردن گفتار به فیلم به راهی قضاوت کرده‌ام و معتقدم که قضاوت تماشاگر را نباید از این راه محدود کرد .

بهرحال من موفقیت این فیلم را تنها از خودم نمی‌دانم زیرا با همکاری یک گروه شش نفری این فیلم را ساختم . در این فرصت لازم میدانم از اسماعیل امامی فیلمبردار ـ محمد تهامی دستیار کارگردان ـ محمود هنگوال صدابردار ـ علی نیازی دستیار فیلمبردار ـ نوریانی راننده که در پیروزی من بی‌شک سهمی دارند سپاسگزاری کنم .

شاید باور نکنید خیلی ها در فستیوال تعجب می‌کردند که چنین فیلمی را یک گروه شش نفری تهیه کرده است .

ت ـ جوایز آسیائی این فیلم چه بود ؟

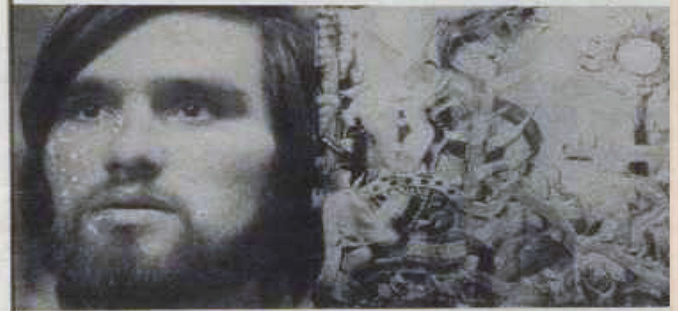
کیمیاوی ـ تابستان امسال در اجلاسیه‌ی عمومی اتحادیه رادیو و تلویزیون آسیا که در استانبول برگزار شد فیلم یا ضامن آهو طبق تصمیم هیات داوران بخاطر کیفیت عالی و جنبه های انسانیش برنده‌ی جایزه اول شد و همچنین جایزه منتقدین را نیز ربود .

ت ـ خوب کار بعدی چیست ؟

کیمیاوی ـ یک فیلم دوساعته با نام موقت مغول ها که سال آینده در خراسان خواهم ساخت .

نمایشگاهی از آثار نقاشی هنرمند جوان محمود اقدسی در تالار نقاشی خانه آفتاب دایر بود . محمود اقدسی در سال چهل و هفت وارد هنر های زیبای پسران تهران شد و دوره این آکادمی را درسه‌مرحله سانید . در سال ٤٧ نمایشگاهی از آثار نقاشی خود را در یک نمایشگاه در گالری سپید دایر کرد . و در همان سال در گالری هنری جدید نیز گاهی دسته جمعی از آثار نقاشان جوان شرکت کرد .اقدسی در سال شگاهی دیگر از آثار خود را در کارگاه نمایش تلویزیون ملی ترتیب همساله در نمایشگاههائی که فرهنگ و هنر ترتیب میداد شرکت کرد. لاوه بر نقاشی بازیگر خوبی است .

او بهترین کار خود را « نمایشنامه « اودیپ» ارائه داده است . محمود یست و چهار ساله است و در کارخود به سوررئالیسم گرایش دارد . اما رگه هایی از آبستره نیز در آثارش به چشم میخورد که بسبک او داده و امتیاز بخشیده است .



از روز پانزده تا سی‌ام فروردینماه نمایشگاه عکسی از آثار عکاسی ی احمد در خانه آفتاب برپا میشود که در برگزاری آن انستیتو گوته ز همکاری خواهد داشت . نمایشگاه مربوط است به عکسهایی که موضوع کیی است از مسائل هنری ـ اجتماعی ـ تبلیغاتی و پاره‌ای رویداد های گی انسان در قرن حاضر .

بیژن بنی‌احمد تحصیلات عالی خود را در رشته عکاسی در آلمان پایان ست . آثار هنرمندانه این جوان با ذوق قبلا در مجلات مهم آلمان چاپ به دریافت جوایز ارزنده‌ای نائل شده است . نمایشگاه از ۹ صبح تا ۱۲ ز ۳ تا ۸ بعدازظهر برای علاقمندان به هنر عکاسی دایر است .



آرتور روبنشتاین ۸۴ ساله قرارداد ۲۵ ساله می بندد

● آرتور روبنشتاین ، پیانیست مشهور در میهمانی که به مناسبت‌هشتاد و چهارمین سالگرد تولدش درنیویورک برگزار شد ، جزو میهمانان افتخاری بود . این میهمانی از طرف شرکت صفحه سازی آر ـ سی ـ آ ترتیب‌یافت آر ـ سی ـ آ در یک ماهه آینده شش آلبوم ازبهترین آثارروبنشتاین‌را کەظرف ٤١ سال کار هنری بوجود آمده‌اند ، منتشر خواهد کرد .

رئیس تلویزیون «ان. بی. سی» « جولیان گودمن » نیز مجموعه‌یی از کارهای گرافیک پیکاسو را به اوهدیه داد . پیانیست مشهور اعلام کرد که پس از انقضای مدت قرارداد کنونی با ان. بی. سی ، درخواست انعقاد قرارداد ۲۵ ساله‌ی جدیدی خواهد کرد .

بلندی های بادگیر

فیلم انگلیسی « بلندی های بادگیر » که از روی اثر کلاسیک امیلی برونته ساخته شده در سینمای رادیو سیتی آمریکا به نمایش درآمد . در این فیلم « لورنس الیویه » و مرل ابران نقشهای اصلی را ایفا می کنند . سازنده‌ی فیلم ساموئل گلدوین است .

عمرشریف ، ژان پل‌بلموندو و دایان‌کانون در « دزدان »

هانری ورنوی که چندی پیش فیلم « دسته‌ی سیسیلی ها » ساخته‌ی او را در تهران دیدیم ، دست به‌کار ساختن فیلم « دزدان » شده است و برای نقشهای این فیلم با عمر شریف ، ژان پل بلموندو و دایان کانون‌قرارداد بسته است . فیلم در یونان ظرف شش هفته ساخته می‌شود و تهیه کننده‌ی آن کمپانی کلمبیاست .

زندگی خلیل جبران خلیل شاعر عرب بر پرده سینما

یکی از موسسه های هولیوود به‌نام « رودی دوران » حق ساختن فیلم از روی زندگی نامه‌ی شاعر سوریه‌ای ، خلیل جبران را خریده است . خلیل جبران با نوشتن « پیامبر » به شهرت رسید . زندگی نامه‌ی جبران « بالهای شکسته » نام دارد که بیشتر سالهای اولیه‌ی زندگی او را در بر می‌گیرد . جبران یکی از بزرگان شعر دنیای‌عرب است .

سانسور عجیب

اداره‌ی سانسور فیلم‌درایتالیا پس از بررسی فیلمی از «آلن روب‌گریه »، نویسنده‌ی مشهور فرانسوی به این نتیجه رسید که فیلم چنان زیباست که‌سانسور کردن قطعاتی ازآن (صحنه‌های‌برهنه) گناه محض است .و به ناچار تصمیم گرفته است فیلم را غیرقابل نمایش‌اعلام کند !

این فیلم « عدن و بعداز آن » نام دارد و اداره‌ی سانسور ایتالیا در نامه‌یی که برای توجیه تصمیم خود نوشته ، ارزش هنری صحنه های عریان فیلم را ستوده است !

جایزه‌ی لویی‌دلوک برای اریک‌رومر

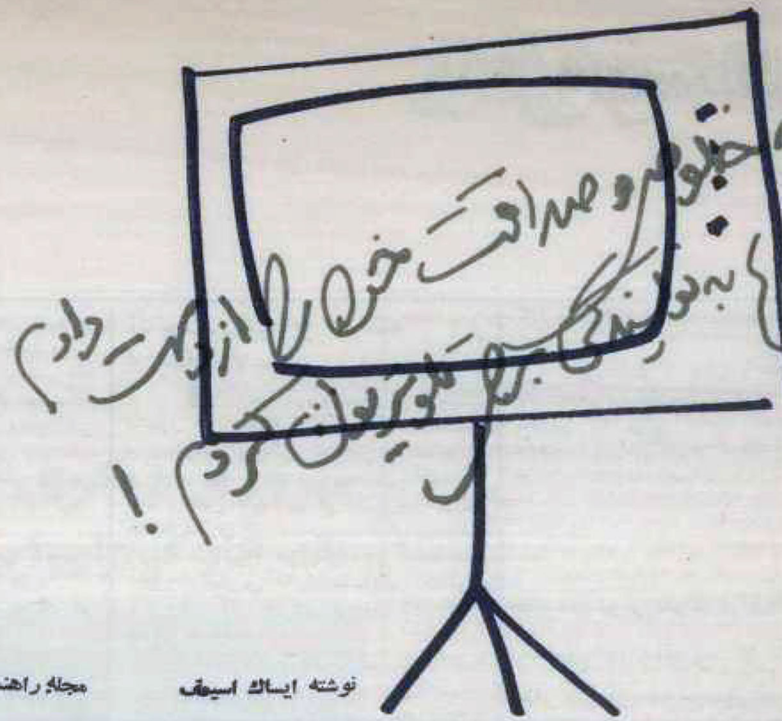
فیلم « زانوی کلر » اثر کارگردان موج‌نوفرانسه اریک رومر برنده‌جایزه‌ی‌لویی دلوک شده است . این‌جایزه‌را مجمعی از مورخین سینما و منتقدین فیلم داده‌اند . رومر یکی از پیشتاران موج‌نو است که قبلا در مجله‌ی کایه دوسینما نقدی نوشت . نخستین فیلم او « نشان شیر » نام داشت و بعد ها فیلمی بر همان روال ساخت به‌نام « شبی با مود » که او را بلند آوازه کرد . موضوع این فیلم تفکرات جنسی یک مرد مذهبی است . فیلم « زانوی کلر » در باره‌ی روابط‌مردمیانه سالی‌ست بادختران نو بالغ .

رومر معلم است و در تلویزیون آموزشی فرانسه کار می کند .

آخرین نمایشنامه‌ی هارولد پینتر

هارولد پینتر نخستین نمایشنامه‌ی بسیار بلند خود را پس از بازگشت به وطن (در ١٩٦٤) نوشته است . نمایشنامه‌ی جدید پینتر که نامش « زمان های قدیم » است ، در تآتر آلدویچ روی صحنه می‌آید . این نمایشنامه را « پیترهال » ، کارگردان معروف ، کارگردانی می کند .

جان بری (John Bury) که در ایجاد فضای کارهای پینتر استاد است . صحنه هاراطراحی‌خواهدکرد .بازیگران برجسته‌ی آن عبارتنداز : کولین‌بلاکلی دیویی مرچنت، و دوروتی توتین، محل وقوع ماجرای نمایشنامه خانه‌یی‌ست روستایی و تك افتاده ، محل اقامت‌زن و شوهری که دوستی بدیدارشان می‌آید و . . .



نوشته ایساك اسیف

مجله راهنمای تلویزیون

یك نویسنده‌ی صاف و ساده و صادق بودم. ...جال تبلیغاتی را به خاطر شهرت و محبوبیت ... هیچکس ندیده بود که من متن آگهی تجارتی ... مطلب دیگر که به‌طور غیر مستقیم به فروش ... و پولی به جیب کسی بریزد.

...ین اعتراف ها را برای شما می‌نویسم از من ... شده است که هر یك می‌توانست در شمار ...ب ها قرار بگیرد و من، به راحتی، از این ... قرار کرده‌ام و همین نشان می‌دهد که من در ...صاف و صادق بودم.

...ی من از سادگی کامل برخوردار بود و حتی ...ه ها پیچیده و معمایی نبود.

...دانستم که یك آفت بزرك می‌تواند سادگی و ... از میان ببرد و آن تلویزیون است. کتابهای ...ویسندگان خوانده بودم و در همه‌ی مطالعاتم ...وشنی دریافته بودم که نویسنده ها همیشه ...، ساده، صریح، نجیب و در روابط عاشقانه ...ت و جسور و معمولا دارای سیمایی دلپذیر ...شه، به درستی این قضاوت ها ایمان داشتم ...ی نویسندگان به قلم نویسندگان نگاشته میشد ... بهتر می‌دانستند که این قوم دارای چه ...ند).

... های نویسندگی، گاهی‌سروکله‌ی یك تهیه ... هم پیدا می‌شد، اما هیچوقت یك‌نویسنده‌ی ...کرد که یکسره در خدمت « شو » هـای ... این کار البته او را ثروتمند و از همه‌ی ...ها می‌کرد، اما از او آدمیزادی سرد و خاموش ...ی‌ساخت.

...خودم را کنار می‌کشیدم: « نه جانم، من نه. ...ارم که خیلی پولدار باشم. باغچه‌ی کوچك ...لهای رنگارنگش از سرمن هم زیاد است. »

...ن از روز های تابستان گذشته غافل‌گیرشدم. ...دای شیرین و ظریف زنی در گوش من پیچید. ...ست درباره‌ی یك « شو » جدید تلویزیونی ...دیده » که قرار بودساعت۸ بعدازظهر یکشنبه‌ی ...ویزیون ABC پخش شود با من مشورت کند. ...ه‌ی اجسام بسیار ریز که به چشم نمی‌آمدند ...دست قرار داشت و دیده نمی‌شد و آنچه به ...کندی حرکت از نظر پنهان می‌ماند، تهیه ...ضیه خیلی جالب به‌نظر می‌آمد.

...ه خطر گرفتاری در تلویزیون فکر کنم و از ...نجابت ذاتی، آزادانه آنچه را به نظرم رسید با او درمیان گذاشتم.

خبر بعدی، تلفن آقای « جولزپاور » تهیه کننده‌ی برنامه بود که از من به خاطر مدد های فکری به او و خانم دستیارش سپاسگزاری می‌کرد و استدعای همفکری و همکاری بیشتر داشت، ولی آیا صلاح بود که من در اتاق کوچك و خلوت معصومم را به روی یك تهیه کننده باز کنم ؟ اتاق کوچك زیر شیروانی من افراد دوست داشتنی و خوبی را به خود دیده بود. در این اتاق سیگار کشیدن و مشروب خوردن به کلی ممنوع بود و همچنین ورود زنهای زیبا.

به هرحال آن مرد از من کمك می‌خواست. از انسانیتش چیزی نمی‌دانستم اما هرچه بود یك تهیه کننده بود و اشکالی نداشت که به دیدار من بیاید.

در نخستین لحظه و با نخستین نگاه سوءظنی عمیق در من جوشید و بیدار شد. قد نسبتا بلندی داشت، خوش لباس بود، با لحنی صاف، دلپذیر سخن می‌گفت، گرم و گیرا و با محبت بود، اما با همه‌ی اینها نمی‌توانست مرا خر کند. به هرحال او یك تهیه کننده‌ی تلویزیون بود و در پس ظاهر آرام و ساده‌اش یك دام گستر خطرناك زندگی می‌کرد.

و اما به تیزهوشی خودم کلی آفرین گفتم ــ وقتی که بعداز پنج دقیقه سرپیش آورد و حریصانه گفت: « آقای دکتر اسیمف، می‌خواهم خواهش کنم که برایم متن یك « برنامه‌ی مخصوص » بنویسی. »

من عقب نشینی کردم و بازی موش و گربه شروع شد.

گفتم: « من تاکنون برای تلویزیون مطلبی ننوشته‌ام. فکر هم نمی‌کنم که این کار از من ساخته باشد. »

و او گفت: « همانطور که همیشه می‌نویسی بنویس. من با کارت آشنایی کامل دارم و این دقیقا همان است که من دنبالش هستم. »

گفتم: « ولی من با اصول برنامه نویسی آشنایی ندارم. »

گفت: « هرطور دلت می‌خواهد بنویس. ما خودمان به صورت متن برنامه تنظیمش می‌کنیم. »

گفتم: « ولی ممکن است نوشته‌ی من خیلی طولانی شود یا خیلی کوتاه. یا مثلا برای یك برنامه‌ی تلویزیونی خشك وجدی از آب درآید یا سست و غیر قابل استفاده. »

گفت: « خوب درستش می‌کنیم کوتاه‌تر یا بلندترش می‌کنیم. »

گفتم: « ضمنا من با کار فیلم هم هیچ آشنایی ندارم. »

گفت: « ما می‌توانیم فیلم را چندین بار برایت نمایش دهیم تا هرچه می‌خواهی درباره‌ی آن بنویسی. »

گفتم: « و البته لازمه‌ی کار این است که من به‌نیویورك بروم و از شما چه پنهان اصلا اهل سفر نیستم. »

گفت: « هروقت بخواهی فیلم ها را می‌فرستیم همین‌جا، لازم نیست از جایت تکان بخوری. »

بی‌رحم، همه درهای را به روی من بست. کوششم بیهوده بود و این مرد یك ذره مروت نداشت.

گفتم: « فکری به خاطرم رسید. تو قسمتی از برنامه را مشخص کن و از من بخواه که بعنوان نمونه متنی برایت بنویسم. ممکن است کار مرا نپسندی. دراین صورت وقت تلف نمی‌کنی و می‌روی دنبال یك نویسنده‌ی دیگر. »

خندید و گفت: « بی‌معنی حرف نزن. تو با همه‌ی توانایت کارکن و مطمئن باش کسی پیدا نخواهد شد که کار تو را نپسندد. »

مثل آهن سخت بود. جای بحث باقی نمی‌گذاشت و من زبانم بسته شده بود.

***

دوهفته بعد، متن قراردادی به دست من رسید. با دقت کامل آن را مطالعه کردم. دستمزد فوق‌العاده‌یی برایم درنظر گرفته بودند. دستهایم لرزید و عرق برپیشانیم نشست. سعی کردم بهانه‌یی پیدا کنم اما بی‌فایده بود. آقای « پاور » زیرکانه همه‌ی راه های گریز را به روی من بسته بود.

شاید بهترین راه این بود که خودم را به‌کوچه‌ی علی‌چپ بزنم و وانمود کنم که قرارداد در اداره‌ی پست گم شده و هرگز به دست من نرسیده است. ولی همان روز دیدم که مجله‌ی TV-Guide درمیان خبرها نوشته‌اند که «ایساك ــ اسیمف » نویسنده‌ی برنامه « دنیای نادیده » شده است.

همه‌ی دوستانم (که به کلی از دنیای صاف و ساده‌ی من به دور بودند) تلفن کردند و به من تبریك گفتند. دیگر چه راهی وجود داشت ؟ هیچ. من به دام افتاده بودم. قرارداد را امضاء کردم و یکساعت در اتاقی تاریك و ساکت استراحت کردم تا حالم بهتر شود.

چند روز بعد آقای پاور به من پیشنهاد کرد به اتحادیه‌ی نویسندگان شرق آمریکا بپیوندم. این لازمه‌ی شروع کار نویسندگی در تلویزیون بود. البته من‌عضو چند جامعه‌ی مختلف نویسندگان بودم، ولی همیشه داوطلبانه به گروهی پیوسته بودم، نه به اجبار. از این روی نامه‌یی به آقای « پاور » نوشتم و به او یادآوری کردم که برای نویسنده‌یی چون من با غرور و صداقتی که در خویش‌احساس‌می‌کنم دشوار و نا ممکن است که به اجبار به عضویت گروهی درآیم.

من ترجیح می‌دهم که برای تلویزیون به رایگان کار کنم و هیچ اجباری را نپذیرم. (البته نقشه‌یی من این بود که با چنین نامه‌یی یعنی با پیشنهاد کار بی‌دستمزد و مخالفت با اتحادیه‌ی نویسندگان تلویزیون، از تکرار پیشنهاد و تماس مجدد آقای « پاور » جلو گیری کنم. به این ترتیب می‌توانستم آزاد شوم و دنیای صاف و ساده‌ی من دست نخورده باقی می‌ماند.)

به دنبال این نامه آقای « پاور » به من تلفن کرد و گفت که حتی اگر بابت نویسندگی برای تلویزیون هیچ‌دستمزدی را نپذیرم، بهتر است عضویت این گروه را قبول کنم. به‌من گفت که عضویت من در این اتحادیه بی‌تردید بر اعتبار و آبروی آن خواهد افزود و به عنوان یك کار خیر هم که شده باید آن را بپذیرم. خوب، با حقیقت نباید جنگید. من عضو اتحادیه شدم.

در شروع کار به‌نوشتن یك برنامه‌ی مخصوص پرداختم. آقای « پاور » و دستیارانش جزییات یك فیلم و طول هرقسمت را در اختیار من گذاشتند تابر آن اساس نوشته‌ام را تنظیم کنم.

بلای دیگری که برسرم آمد این بود که من خود فیلم را ندیده بودم و در نتیجه گفتاری که بر آن نوشته بودم یکسره غلط از آب درآمد. آقای « پاور » مجبور بود پس از خواندن نوشته، نادرستی آن را به من‌یادآوری‌کند ولی من رو در رویش ایستادم و بی تامل پاسخ دادم. « شما حق ندارید از نوشته‌ی من ایراد بگیرید ». پس از آن پیش چشم خودش متن قرارداد را پاره کردم.

چند روز بعد نامه‌یی از آقای « پاور » به دست من رسید که در آن نوشته بود: متن برنامه حقیقتا عالی بود، و یادآوری کرده بود که دستمزد من در راه است و به زودی آن را دریافت خواهم کرد.

...ها در برابر آینه ایستادم و تمرین کردم که این ... آقای پاور روبرو شوم چگونه بر سرش فریاد ... و خواهم گفت « تو کی هستی که بگویی‌نوشته‌ی ... ؟ » ولی احساس نکردم که در بیان خشم و ... خواهم بود.

...چك آقای « پاور » ورقه‌ی‌چاپ شده‌یی به‌دستم ...ست آن را پرمی‌کردم. در این ورقه نام من در ...ان استخدامی آمده بود و به این ترتیب از ...غی به عنوان مالیات کم شد.

...ا پر نکرده همراه با یادداشت کوتاهی برای آقای ... و در یادداشت برایش نوشتم: « چطور جرات ... کارمند رسمی سازمان بنامید ؟ »

...ه آقای پاور به من تلفن کرد و توضیح داد که ...کار تشریفاتی و اجرای قوانین سازمان است. ...کنید. من اشك ریختم و امضاء کردم.

...کشید که آقای « پاور » و دستیارانش با یك فیلم تدوین نشده برای برنامه‌ی « دنیای نادیده » از راه رسیدند. سه نفری به تماشای فیلم نشستیم و من تمام مدت در ذهنم نقشه می‌کشیدم که وقتی فیلم تمام شد بدون‌تعارف همه‌ی خشم را بیرون بریزم و فریاد بکشم: « از من چه‌انتظار دارید ؟ که برای این فیلم آشغال گفتار بنویسم ؟ هرگز. »

اما آقای « پاور » باحقه بازی ذاتیش قبلا همه چیز را پیش بینی کرده بود. فیلم برگزیده‌ی او، در آن روز فوق‌العاده بود. در این فیلم طنز و زیبایی و اندیشه به یك اندازه نمایشگر انسان و زندگی شده بود. این همه سرشاری را من قبلا هیچ‌جا و هرگز ندیده بودم.

راه دیگری نبود. مجبور شدم بنویسم و نوشتم. او حاصل کار را پسندید و بزودی بقیه‌ی دستمزد مرا برایم فرستاد.

فقط یك امید سست و مبهم برای من باقی مانده بود. امید این که « پاور » نوشته‌ی مرا اصلاح کند وبهانه‌یی‌به‌دست من بدهد که با خشم و رنجش به اوبگویم: « آقای عزیز ! شما با هنر من بازی کرده‌یی. اگر دلت می‌خواهد این مزخرفهایی که نوشته‌یی پخش کن، اما نه به‌اسم من. »

این هم امید عبثی بود. آقای « پاور » با حالات و حرکات حساب شده و زیرکانه‌اش هربلایی دلش خواست برسر نوشته‌ی من آورد. اعجوبه، کوره راهی هم برای من باقی نگذاشت.

به‌این ترتیب من حالا نویسنده‌ی تلویزیون هستم. بعدتر از آن مقاله‌یی درباره‌ی برنامه های مخصوص تلویزیون‌نوشته‌ام که در « هاربرز » چاپ شده است و به همین ترتیب، بنده در شمار نویسندگان آگهی ها هم درآمده‌ام.

حالا دیگر همه چیز تمام شده است. من با دنیای صاف و ساده‌ی خودم خداحافظی کرده‌ام و فکر می‌کنم که در این تهی‌دستی چه اشکالی دارد که تا ته چاه هم بروم آآب که از سرگذشت چه یك‌قطره، چه یك دریا. راستش، تازگی تصمیم گرفته‌ام که کتابهای پرفروش هم بنویسم.

پاوه

...ه ۱۷

...یی نشسته و مریدان خاصش گوش تا گوش ...نشسته‌اند. دست بوسیدنی صمیمانه از ما و ...ی از شیخ بزرگ که نشستیم و فورا سه ...ی مثل مرکب سیاه جلوی رویمان حاضر ... بالا گرفتم که ببینم از مریدان شیخ کسی ...، دیدم همه بجز شیخ که داشت چیزی با ...ی کاغذ می‌نوشت دارند برو بر شاملو را ... من نگاهی انداختم به « کرگدن » و به ...م، چراکه شلوار سفید کابویی، پیراهن ... کوتاه حوله‌یی، کلاه‌کپی، عینك‌پنسی، ...نك پوست بدن و سازمان کلی، او را در ...نگی نشان می‌داد شاملو را از قضیه آگاه ... با بیان گرم خود مریدان شیخ را از ... می‌آورد. توی حیاط صدای دف و داریه ...هوهوی دراویش ستون بدن را می‌لرزاند ...ل ناخن تیزی است که روی یك عصب ...کشیده شود. اجازه‌ی خروج می‌گیریم با ...که فردا ماهم در « ویس » ضمن شرکت ... مراسمشان فیلم بگیریم.

***

... جماعت روی کوه « ویس » مثل مور و ...می‌زنند که رواق « ویس » را مثل نگینی ...محاصره کرده‌اند. مریدان و دراویش ...ن « کوره‌ی ذکر » (۱۳) بسته‌اند. هوی کشان ...ی گریند، تضرع می‌کنند، زلف می‌آشوبند ...یخ بلندی شکمهاشان را به هم دوخته‌اند که ...د « المنکر المنکر » برمی‌خیزد و بما ...د. « کرگدن » زیرردای شیخ بزرگ ...ر در امان می‌ماند. « حسابی » درحالیکه ... که چند دقیقه فیلم را خراب نکند نیمی از ...تن و نیمی دیگر در دست دراویش دوربین ...ل می‌کند و می‌گریزد من و «نیازی» و ...له های صدا برداری و دوربینهای کوچك دیگر را برمی‌داریم و می‌زنیم بچاك که بعید نیست اگر دستشان بیفتد این وسیله ها را جزء برنامه بلعیـدن اشیاء ببلعند. روی نیمکتهای قهوه خانه «شاهگدار» به‌هم نگاه می‌کنیم. من نگاهها را چندان هم ناراضی نمی‌بینم. گویا چند دقیقه فیلمی که گرفته‌ییم به‌زحمتش ارزیده است. شیخ بزرگ و چند تن از مریدانش‌همراه شاملو در قهوه‌خانه به ما می‌پیوندند و کلی عذرخواهی که ما قصد بدی نداشته‌ییم و شیخ می‌افزاید که دراویش در گرماگرم این حرکات دیگر سرازپا نمی‌شناسند و از خود بیخود می‌شوند. راننده روی پدال گازفشاری آورد و جیپ با سرعت صدوسی کیلومتر جاده روانسر را به طرف کرمانشاه درپیش می‌گیرد.

زیر درخت خرمالوی حیاط وروی سنگفرشهای پهن و هموار دو تخته قالیچه «برچلو» (۱٤) ودو تخته ۳ ذرعی شاه عباسی تبریز افتاده است و به دیوار چند پشتی با متیل سفید تکیه داده شده. «کرگدن»، آن بالا به پشتی تکیه داده «بهزاد» شاعر و همشهری درویش مسلك ما و چند وارسته‌ی دیگر از شاعران کرمانشاه دورتادور نشسته‌اند و بوریای کلبه‌ی مرا گلباران کرده‌اند. « بهزاد» رو می‌کند به «شاملو» که شعر بخواند ومن « هوای تازه » را جلوی دستش می‌گذارم. او «حافظ» را برمی‌دارد، تفالی می‌زند و بعدهم از مثنوی معنوی می‌خواند.

واژه‌ها و اصطلاحات محلی

۱ ــ گردنه‌یی بسیار پر پیچ و خم که از دور به شکل شمشیر پیداست و بر سر راه کرمانشاه بـه شهرستان پاوه قرار گرفته.

۲ــ یکی از ایلهای مشهور منطقه‌ی اورامانات است.

۳ ــ نام نماز پیروان زرتشت است که معمولا مانند نماز خوف و آیات در مواقع ترس ویا حاجت می‌خوانند.

٤ ــ شهرستان مرکز فرمانداری اورامانات ودر نزدیکی مرز ایران و عراق قرار دارد مردم آن از نظر دین مسلمان وسنی هستند.

٥ ــ « وریج وریج » به کسر هردو « واو» بمعنی درخشش ودرخشیدن و برق زدن است.

٦ ــ یکی از بخشهای شهرستان پاوه که در کنار سرچشمه رود « قره سو » بنا شده.

۷ــ سردار رشیداردلان بزرگ خاندان‌اردلان که چندی یاغی بود و در نواحی بین روانسر و پاوه حکومت خانخانی تشکیل داده بود که سرانجام پس‌از ٦ ماه مقاومت در زمان رضاشاه کبیر، تسلیم قوای دولتی شد.

۸ــ این رودخانه در ابتدا به‌نام «قرمیسین» بوده است که ضمنا نام قدیم کرمانشاه نیز هست پس از احداث تاسیسات شرکت نفت در کنار این رودخانه به علت ورود مواد زائد نفتی در آن آبش سیاهرنگ شده ودر زمان یکی از فرمانروایان که بحکومت کرمانشاه منسوب گشته و ترك بوده است به « قره‌سو » مشهور شده و فعلا نیز بدان نام خوانده می‌شود.

۹ ــ نام کوهی است در ۲٦ کیلومتری شمال غربی کرمانشاه در منطقه‌یی به اسم خالصه بر قله‌ی این کوه که چندان مرتفع نیست آرامگاه « ویس» قرار دارد که عبادتگاه مردمان اهل تسنن است.

۱۰ ــ رودخانه قره‌سو که ازدامنه‌ی کوه ویس میگذرد دارای گذرگاهی است. این گذرگاه را « شاهگدار » گفته اند بهمین نام دهکده‌یی و نیـز قهوه‌خانه‌یی در همان محل وجود دارد.

۱۱ ــ نام یکی از روستاهای کرمانشاه است.

۱۲ ــ دراویش اهل تسنن به فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اند که یکی از آنها فرقه نقشبند است «شیخ معزالدین » پیشوای این فرقه بوده است.

۱۳ ــ دراویش برای‌شروع به‌عملیات خویش ابتدا به صورت دایره‌هایی چند گرد هم جمع می‌شوند وشروع‌می‌کنند به خواندن ورد و سر چرخاندن ودیگر مراسمی که باید انجام دهند جمع شدن چند نفر و تشکیل هر دایره را کوره‌ی ذکر می‌گویند.

۱٤ ــ نام نوعی قالیچه مرغوب است که در نواحی تویسرکان بافته می‌شود.



در تلویزیون

...زه کتاب شعر سال

...دیگر به همت یداله رویایی ، ...ملـی ایران دست به دعوت ...ران و جمع‌آوری کتاب‌های ...۱۳٤۹ زده است تـا بهترین ...ی را که درسال گذشته بـه ...ه است برگزیند و معرفـی

...، کتاب شعر سال مانند سال ...۱۰۰۰ ریال‌است . گردآوری ...هم‌اکنون آغاز شده است و ...ران در نیمه اول اردیبهشت ، ...حضور خبرنگاران مطبوعات ...این کتابها خواهند پرداخت . ...گذشته جایزه کتاب شعر سال ...در فلق ، از منوچهر آتشی ، ...طرح نیست ، از لیلا کسری ...ت .

...سترش برنامه‌های شبکه سرتاسری

...گسترش و توسعه شبکه های ...ملی ایران از روز چهاردهـم ...برنامه‌های تلویزیون ملی‌ایران ...اید دراین تغییرات کوشش‌شده ...نامه‌های مورد علاقه مردم از ...ه تلویزیون ملی ایران ، برای ...شهرستانها همزمان با یکدیگر ...، شهرستانهای شیراز ــ آبادان ــ اهواز ــ خرمشهر ــ رشت ــ رضائیه ــ بندرعباس و کرمانشاه می‌توانند ازبرنامه های شبکه سراسری استفاده کنند . علاوه براین ، برنامه دیگری با عنوان برنامه اول پخش می‌شود که شامل برنامه های شبکه است با کمی تغییرات جزئی ، این برنامه برای تهران ، اصفهان و همدان پخش می‌شود . برنامه دوم که با عنوان برنامه تهران تهیه و پخش خواهد شد برنامه‌ای کاملا جداگانه و اختصاصی‌است که ویژه رویدادهای هنری ــ سیاسی ــ اجتماعی و علمی شهر تهران خواهد بود. شهرستانهای رویشبکه سراسری مقادیری برنامه‌های محلی دارند که در محل تهیه و تولید میشود این برنامه‌ها همراه بـا برنامه شبکه سراسری پخش خواهد شد .

يك خبر نویدبخش از محمود نصیری

پزشکان معالج نصیری نوشته‌اند :

او راه می‌رود و پاره‌ای ازکارهای شخصیش را انجام می‌دهد ، برای سلامت کامل او امید بسیار هست .

محمود نصیری سال گذشته برای تهیه رپرتاژ از مسابقات ورزشی بانکوك باتنی چند از مسئولان تلویزیون ملی به بانکوك سفر کرد و هنگامی که مشغول تهیه فیلم از مسابقات دوچرخه سواری آسیایی بود از ارتفاع سی متری به زیر افتاد و به آستان نابودی رفت . اما به یاری خدا و با مدد روحیه قوی و تن پرتوان خویش زنده ماند .

محمــود نصیری در روزگاری نه چندان دور خود ورزشکاری ورزیده‌بود و شاید هم این بود که بیشترین کمك را بجلوگیری ازسقوط یکباره وبی‌برگشت او کرد او يك ماه تمام در بانکوك‌بستری بود ، با بیماری های مختلف ، شکستگی ستون فقرات واستخوانهای هردودست ــ عفونت ریه وکلیه‌ها جنگید ، مبارزه‌کرد و سرانجام روز ۲۳ دیماه ٤۹ به شهر بایروت آلمان فرستاده شد تا تحت چند عمل جــراحی قرار گیرد . آنچه مایه امیدواری پزشکــان معالج بود روحیه فوق‌العاده قوی و محکم او بود نصیری می‌خــواست زنده بماند و زنده ماند . اکنون پس‌از يك چند عمل جراحی و معالجات موثر ، پزشکان معالج او اعلام کرده‌اند که نصیری می‌تواند ظرف مدتی کوتاه سلامت و بهبود کامل خودرا باز یابد و به زندگی پر تلاش گذشته‌اش بر گردد زیرا کلیه عوارض ناشی‌ازصدمات این سقوط اینك دراو از بین رفته است . ریه‌ها به حالت عادی برگشته‌اند ، مثانه کاملا سالم شده ، شکستگیها بهبود یافته و تنها برای قسمتی از پا به مدت کوتاهی معالجه نیاز هست . به هر روی نصیری مرگ را باتمام هیبت و قدرتش شکست داد ، و زندگی دوباره و شکوهمندانه‌ای را آغازکرد . همکاران او درتلویزیون ، آنها که شاهد تلاشهای پی‌گیر و پرثمرش بوده‌اند و همچنین مسوولین تلویزیون ملی ایران که کار نصیری برایشان پر ارج و والا بوده و هست اینك درانتظارند تا بار دیگر نصیری این دوست فعال و پرکار به میهن خود و جمع دوستانش باز گردد . درمدت غیبت او به راستی یاران و همکاران جای خالی نصیری را احساس کرده‌اند و در رنج دوری او راحت نداشته‌اند و پیوسته خدای بزرگ را به نیایش نشسته‌اند که او سلامت کامل خودرا بازیابد و دوباره به آنان بپیوندد. پزشکان معالج اونوشته‌اند نصیری بسیاری از کارهای شخصی و ضروری خود را انجام میدهد ، قادر به برخاستن و راه رفتن‌است. گویا دیری‌نمی‌پاید که‌آرزوی دوستان او برآورده شود واو سلامت کامل خویش را بازیابد . همه برای آن روز دست به دعا و درانتظارند .

پیتربروك به ایران باز می‌گردد

کــارگــردان معــروف انگلیسی، پیتربروك روز شانزدهم فروردین وارد ایران می‌شود ، بروك میهمان سازمان جشن هنراست و این سفر او نیز به‌دعوت تلویزیون ملی و برای فراهــم آوردن مقدمات برنامه او در پنجمین جشن هنر شیراز است .





...ان ، موضوع سه فیلم مستند ...رای تهیه‌کنندگان ژاپنی

...وزیون ملی ایران این روزها میهماندار ...گــردان و يك تهیه‌کننده ژاپنی است . ...ك » و « کونیجی کوداما » کارگردان و ...برنامه در سازمان تلویزیون HK ۱ ژاپن ، ...حادیه‌رادیو تلویزیونی آسیا به‌ایران آمده‌اند ...سه فیلم کوتاه گزارشی از زندگــی مردم ...ار باستانی ، آداب و سنن و پیشرفت‌های ... صنعتی این سرزمین تهیه‌کنند .

...» و «کوداما» همراه با برومند فیلمبردار ...ملی ایران ، منشیری ، دستیار فیلمبردار ، ...دا بردار ، حکمت مترجم و میهماندار ، ... ایران ، ازجمله خارك ، آبادان ، بهبهان ، شیراز ، اصفهان و آقاجاری سفر خواهند کرد و درباره سیستم‌آموزش وپرورش ، مدارس، خانواده‌ها، ورزش‌های باستانی ، کارخانه‌ها ، پالایشگاهها ، مساجد و ساختمانهای تاریخی ، سدها و کارگاههای صنایع دستی فیلم های تحقیقاتی خواهند ساخت .

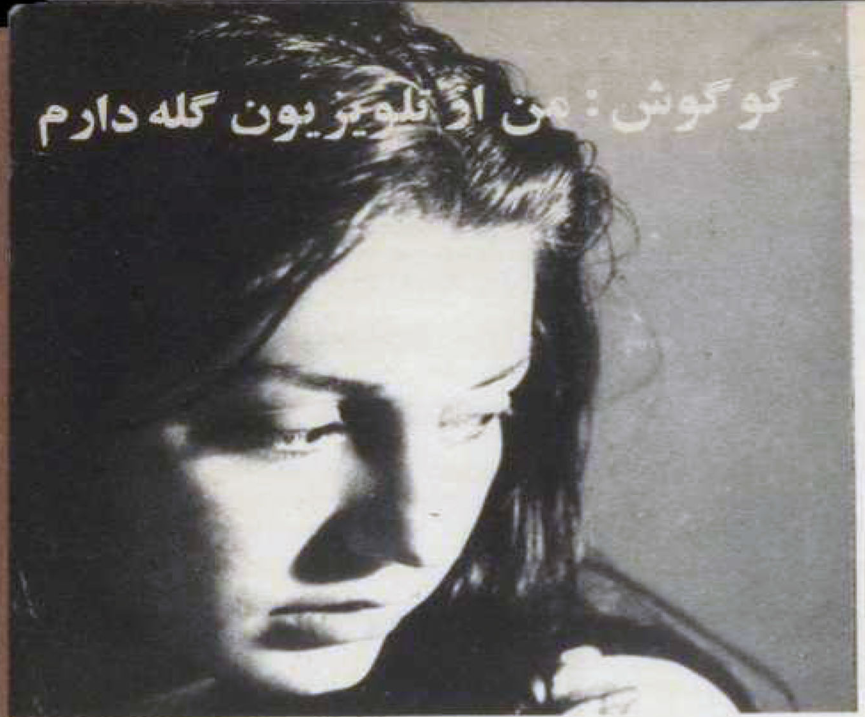
این فیلمهــا کــه با مدد های فنی سازمان تلویزیون ملی‌ایران تهیه می‌شود دراختیار کلیه اعضاء اتحادیه رادیو ــ تلویزیونی آسیا قرارخواهدگرفت .

«کوداما» تهیه‌کننده ژاپنی ضمن‌توضیحاتی که درباره برنامه جالب خود و همکارانش می‌دهد می‌گوید : طرح تهیه فیلم از همسایگان آسیایی قبلا هم اجرا شده است ، اما در هیچ کشوری مانند ایران از این طرح استقبال نکــرده‌اند و چنین صمیمانــه نیروهای انسانی و فنی خویش را در اختیار تهیــه کنندگان نگذاشته‌اند .

...ن : تلویزیون مرا به مردم ...ك تركرد



گوگوش : من از تلویزیون گله دارم



در حاشیه برنامه‌های نوروزی تلویزیون

در ایام نوروز ، تلویزیون ملی ایران قسمت اعظم فعالیت های خود را وقف تهیه برنامه های شاد ، آواز های سبك و نمایشنامه های جالب و متنوع کرده بود و تا آنجا که من به عنوان يك خبرنگار کنجکاو درگیر کار های مجله و در نتیجه در جریان تلاش های تلویزیون بودم می‌دانم که سازمان آنقدر برای تعطیلات نوروز برنامه تهیه کرده بود که مقداری از آنها به اصطلاح زیاد آمد و بناچار کنار گذاشته شد . ازگوشه و کنار شنیدم که این مساله سبب نارضایی و گلایه چند تن از شرکت کنندگان در برنامه های نوروزی تلویزیون شده است و عده‌ای هم خوشحال و راضی بوده‌اند که کارشان به خوبی و درستی عرضه شده‌است پیدا کردن هنرمندان و خوانندگان در تعطیلات نوروز کار دشواری بود . به هرحال با آنها که دم دست بودند و می‌شد صحبتی کرد ، سئوال و جوابی کردیم.

گوگوش دل پردردی داشت

پرسیدم : خانم ، برنامه های عید تلویزیون را دیدید ؟

گوگوش جواب داد : بله ، تقریبا بیشتر برنامه ها را تماشا کردم .

ــ خوب ، چطور بود ؟

ــ خوب بود ، سرگرم کننده بود و متنوع . از سامانتاشو ، قمرخانم ودردسر عروسی خیلی خوشم آمد ، ولی شب ۸۵۱ زیاد خوب نبود . نکته مهمی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که من از تلویزیون ملی ایران گله‌مند هستم سالهاست که با تلویزیون ملی ایران همکاری نزدیکی دارم ، حتی يك مدتی هم اگر حمل بر خودستائی نباشد ستاره تلویزیون بودم برای اینکه هر هفته هرکس که تلویزیون را باز میکرد مرا روی صفحه تلویزیون می‌دید . از این رو من واقعا انتظار داشتم که تهیه کنندگان برنامه های تلویزیون درباره انتخاب برنامه هایشان دقت بیشتری به خرج دهند . در این مدت هروقت که تلویزیون از من اجرای برنامه‌ئی را خواسته است من آماده بوده‌ام و سعی کرده‌ام برنامه هایم را به‌نحو احسن اجراکنم تا مردم بیشتر راضی باشند ، ولی متاسفانه تابحال (روز سوم فروردین) هیچیك از برنامه هایی را که از من برای نوروز ضبط کرده‌اند پخش نشده است .

ما اینهمه خواننده خوب در این مملکت داریم . چرا هروقت که تلویزیون را باز می‌کنیم فقط يك یا دو چهره بخصوص را می بینیم و چند تصنیف تکراری را می‌شنویم . آیا خواننده های دیگر علاقه‌مند ندارند و بکلی فراموش شده‌اند ؟ اصلا چرا تلویزیون چسبیده باین دوچهره بخصوص ؟ به خاطر این که این روزها اینها خیلی مثل بمب‌ترکیده‌اند و بخاطر آن دونفر بقیه را باید سرگوفت بزنند ؟ ماهم خواننده هستیم ، ماهم هنر داریم ، ماهم علاقه مندانی داریم . این گلایه دوستانه‌ای است که دلم می‌خواست از تلویزیون ملی بکنم ؟

...ه لطف تلویزیون و شانس ...الله گفتم





سوسن : من متشکرم

پرسیدم : خانم از برنامه های نوروزتلویزیون
ای خودتان راضی بودید ؟
صد در صد من اعتراف می‌کنم که شهرت و
ون رادیو و تلویزیون هستم . بهترین دلیلی
ما دارم این است که هروقت در تلویزیون
ی‌کنم در همان روز ها تعداد نامه هایی که
سد چندین برابر می‌شود . این واقعیت‌دارد .
میشه خواسته‌ام که به‌عنوان هنرمند مردم
قی بمانم و واقعا کدام وسیله جز تلویزیون
ه مرا هنگامی که در تهران پخش می‌شد در
ران شهرستانهای مختلف نیز بگذارد ؟ این
بمخاطر آن من همیشه از تلویزیون‌سپاسگزار

ابوالله تلویزیون . . . ابوالله

آغاسی با دستمال معروفش جنجالی به‌پاکرده
ی که تمام می‌شد باران پول خرد و گل میخك و
گمه سردست و اشیاءدیگر صحنه را میگرفت.
رنامه پشت سن صحنه او را گیر آوردم .
رتان را درباره برنامه های نوروزی تلویزیون

لله ، خوش‌آمدید ، به محفل فقرا .
ب ، برنامه ها چطور بود و درباره کار خودتان
نظری دارید ؟
د که باید فوری بروم ، ولی ابوالله .. بمن
در تلویزیون شو اجرا کنم . برای من مایه
پس از پیام های اعلیحضرتین و والاحضرت
آقای نخست‌وزیر ، نخستین برنامه شاد
ختصاص داشت . من خودم شهرستانی هستم
رستانی ها چقدر خوشحال شده‌اند که برنامه
ی آنها هم پخش شده است .
یه ، ببخشید ، این موضوع پول خرد ریختن
شما چیست ؟
ردم هم شنیده‌ام که برای من‌حرف درآورده‌اند
جمع می‌کنم . اشکالی ندارد . من نمی‌خواهم
با این پولها چه می‌کنم چون اعتقاد ندارم که
د جار زد و اعلام کرد . چطور ممکن است
ودی جیبش را که مقداری پول خرد است
، « روی سرمن بریزد » و من نسبت به این
سانه بی تفاوت باشم ؟ من این پول خرد ها را
یکنم و برروی چشمم میگذارم . و بمخالفانم
ا خیلی ابوالله !

". گزارش متصدی تلفـــــن ۸۹۰۰۰۰ "

در تعطیلات نــــــوروز

* ــ آقای عزیز؟ این بی‌انصافی نیست کــه
برنامه های خوبتان رامی‌گذارید آخرشب؟
مردم چرا باید تابوق سگ بیدار بنشینند
تابتوانند تاترارحام صدرراتماشاکنند ؟

* ــ تلویزیون ؟ . . . آقاابوالله . تابحال هر
وقت برنامه‌های تلویزیون باجدول روزنامه
ــ هامطابقت نمی‌کرد می‌گفتیم روزنامـــه
نگارهااشتباه کرده‌اند . حالاتلویزیون آمده
است و مجله‌تماشارامنتشرکرده . اینقدر
هماهنگی بین دو بخش این سازمان وجود
ندارد که وقتی برنامه‌ای درمجله اعلام مـی
شود عینا" از تلویزیون پخش شـود ؟

تماشا : * جاناسخن ازربان ماهی گویـــــی .

* ــ الو . . . . آقای ۸۹۰۰۰۰ ؟ این عمقی
بوگارت تاقته جدابافته است که اینقــدر
فیلمهای او رانمایش می‌دهید ؟

* ــ اقا ، به تهیه کنندگان فیلم "شب ۸۵۱ "
بگوئیدماکه چیزی نفهمیدیم .

* ــالو تلویزیون ؟ ببینید آقا من باهنرنمائی
آغاسی در برنامه های نوروزی موافــق
هستم ولی هروقت پیچ تلویزیون راباز کردم
ایشان روی پرده بودند . ماخواننده دیگری
توی این مملکت نداریم ؟

* ــ شماکه می‌توانید برنامه های جالبی مثــل
تاترارحام صدرو سریال آدم هاتهیه کنید
این تاترملیحه چیست که به خورد مردم می
دهید ؟

* ــ آقا خواهش می‌کنم بگوئید عده زیادی ــ
تقاضاکرده اند که قسمت آخرفیلم پیتون
دوباره پخش شود .

" فریده "

ــ واقعا" خسته نشدید خانم ؟

۱۳۵۰ ، سال کوروش بزرگ

بقیه از صفحه ۲

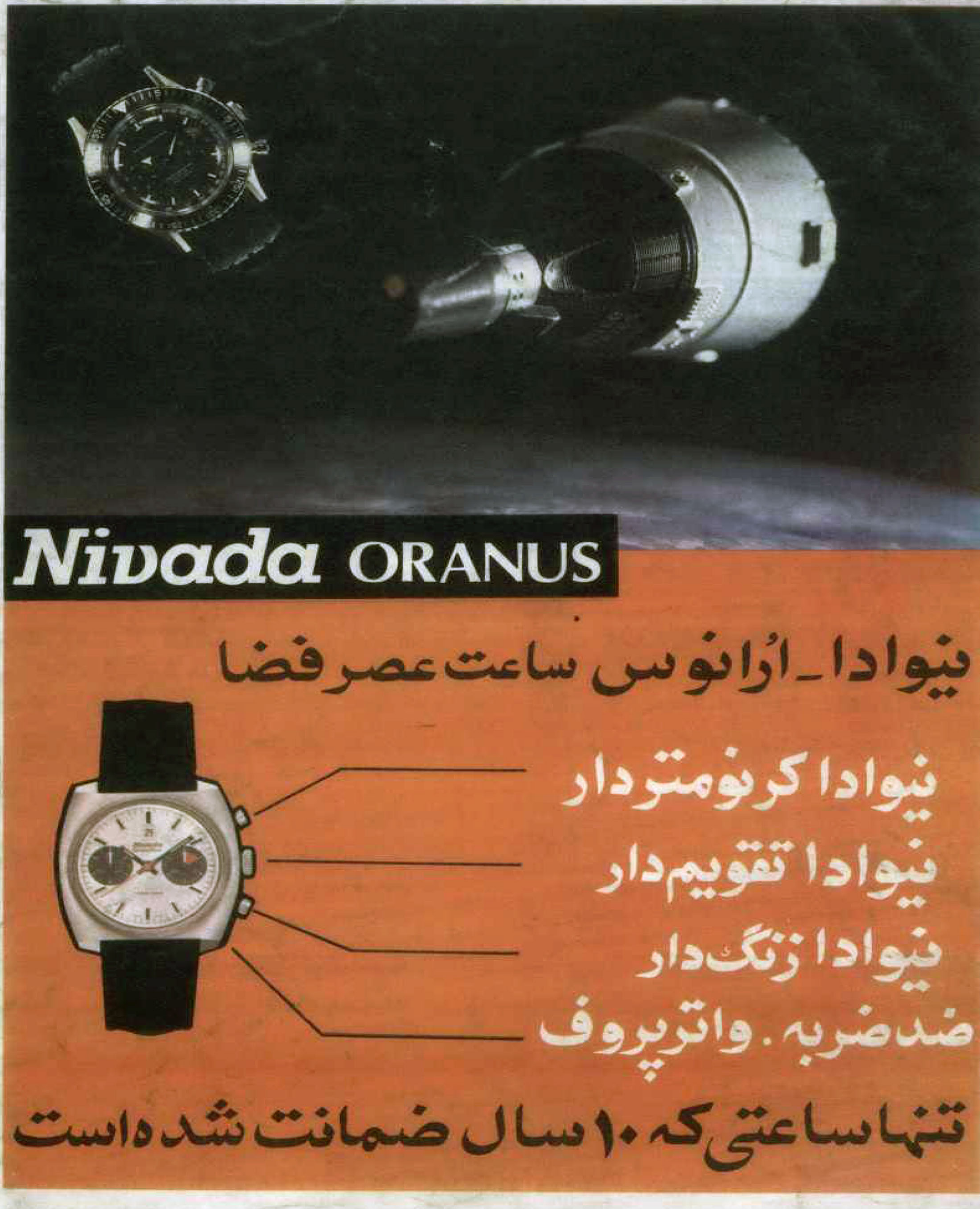
وسیع وبا مفهوم واقعی آن عملی گردید . در امور تعاونی ، که باید آنرا اساس جامعه نوین ایران بشمار آورد ودر امر انقلاب اموزشی که جامعه فردای‌ایران بر آن بنیاد نهاده شده‌است پیشرفت هائی کاملا رضایت بخش حاصل شد . امور مربوط به ساختمان سدها و توسعه شبکه برق و شبکه های ارتباطات دور و نزدیك بطور نامنظم پیشرفت کرد . فعالیت های جاری در اجرای تمام شئون انقلاب بخوبی نشان میدهد که در سال کنونی و سال های بعد انقلاب ایران روزبروز همچنان شکوفان‌تر و ثمربخش‌تر خواهد شد .

لازم بتذکر نیست که در سال گذشته در صحنه بین‌المللی پیروزیهائی بکلی بیسابقه و حتی باور نکردنی نصیب ما گردید . در امر استیفای حقوق ملت ایران از بابت نفت . ما با ایفای نقشی قاطع که از یکطرف برواقع بینی و منطق واز طرف دیگر بر تصمیم تزلزل ناپذیر به حفظ منافع حقه وقانونی ملت ایران متکی بود ، توانستیم نه تنها بر عواید مالی کشور خود وکلیه کشورهای عضو سازمان اوپك از بابت نفت بیفزائیم ، بلکه این پیروزی ما اساس تحول ودگرگونی عمیقی در روابط اقتصادی بین‌المللی گردید که آثار آن در وضع آینده سراسر جامعه بشری محسوس خواهد شد . از طرف دیگر در سال گذشته سازمان ملل متحد باتصویب پیشنهاد ما درمورد تاسیس لژیون خدمتگذاران بشر ، برابتکار ما در ایجاد یکی از بزرگترین نیروها وسازمان‌های معنوی تاریخ جهان صحه نهاد و ما بدین ترتیب توانستیم بر اساس مواریث معنوی و فرهنگی دیرینه ملت ایران گام تازه‌ای در خدمت بعالم بشریت برداریم .

سالی که اکنون آغاز شده است بیگمان در تاریخ دو هزارو پانصد ساله شاهنشاهی ایران مقامی خاص خواهد داشت ، زیرا این سال براساس امید واعتماد کامل شروع میشود . ملت ایران اکنون بیش از هروقت دیگر به شخصیت ملی و جهانی خویش ، به ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ایرانی ، به‌اصالت هدف های روشن و بزرگی که برای خود برگزیده‌است و به اهمیت رسالتی که تاریخ از آغاز بعهده این ملت قرار داده است ، ایمان دارد و ما همه احساس میکنیم که همچنانکه نوروز سنت جاوید ملت ایران است ، روح نوروز یعنی تجدید حیات و فروغ معنوی و نیرو و سازندگی نیز مایه جاودانی ملیت و موجودیت ماست .

دراین آغازسال‌نو ، خداوند متعال‌راکه عنایات کامله‌اش همواره شامل حال کشور و ملت ما بوده است سپاس بگذاریم و بایکدیگر پیمان ببندیم که روح اتحاد و پیوستگی را که در هر موقع بزرگترین ضامن پیروزیهای ملی ما بوده است بیش از پیش تقویت کنیم و مصمم‌تر و کوشاتر از همیشه تلاش خویش‌را برای تحقق کامل انقلاب مادی و معنوی همه‌جانبه‌ای که میباید ملت مارا بصورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین ملت های جهان در آورده ادامه دهیم و در عین حال ایفای وظیفه خویش را در صحنه بین‌المللی بنفع تامین سعادت و پیشرفت واقعی جامعه بشری از یاد نبریم .

خداوند بزرگ دراین راه . یار و نگاهبان همه شما باد .


Nivada ORANUS
نیوادا ـ اُرانوس ساعت عصر فضا
نیوادا کرنومتردار
نیوادا تقویم‌دار
نیوادا زنگ‌دار
ضدضربه . واترپروف
تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است